وجعلناها رجوماً للشیاطین واعتدنا لهم عذاب السعیر

الحمد لله والمنه که درین زمان میمنت اقتران این هر دو کتاب فیض انتساب
در رد مذهب وهابیه کلاب پیروان ابن عبد الوهاب هردو اولو الالباب



حسب الارشاد فیض بنیاد فاضل جلیل عالم نبیل جناب مولوی محمد ... صاحب
باهتمام تام و سعی مالاکلام الراجی الی رحمة الله الخلاق حافظ ولی محمد محمد اسحاق ...

در مطبع سول ملیتری ارفنج بحلیهٔ طبع محلی گردید

البوارق المحمدیه لرجم الشیاطین النجدیه

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی شفیع المذنبین بالیقین محمد وآله اجمعین اما بعد این رساله ایست در شرح حال نجدیه و بیان اصول وفروع مذهب ایشان مشتمل بر مقدمه ودو باب مقدمه در کیفیت حدوث وشیوع مذهب نجدیه باب اول در عقاید نجدیه باب دوم در حکایه نجدیه مقدمه در صحیح بخاری از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق نجد هناک الزلازل والفتن وبها یطلع قرن الشیطان یعنی در نجد زلزلها وفتنه باشد حق است واز نجد خواهد برآمد شاخ شیطان ظهور این اعجاز بدین نمط گردیده که سال سیوم از صد سیزدهم بوفات سلطان عبد الحمید خان وتغلب برادرزاده اش سلطان سلیم ثالث بر سلطنت و برهم شدن قوانین وضوابط مرسومه آن دولت وفساد رای او در گشت امور ریاست وخلل واوزش بیجا با اولاد سلطان مرحوم وعدم مراعات واجبات با عساکر ورعایا علی العموم وامتداد سلطنتش به نه سال وخلع وقتل او از دست سلطان

مصطفی رابع خلف سلطان عبد الحمید خان در سنهٔ ۱۲۲۲ تسلط سلطان مصطفی
چند ماه و خلع و قتل او از دست مصطفی بیرقدار در سلطنت آل عثمان
تزلزلی بیکران و تخللی بی پایان نمایان گردیده تمام صوبه داران که بترکی زبان پاشا گویند
و ملوک و ائمه توابع سلطان لوای بغی و طغیان برافراشته قدم از دائرهٔ اطاعت و
و انقیاد بیرون گذاشته هر یکی در فکر استقلال خود و استیصال دیگری افتاده
از بند بست بلاد و در دست همه غافل و از تنظیم و نسق ملک و ضبط حدود همه عاطل
در هر ناحیه فتنهٔ عجیب و شورشی غریب برپا گردیده ممالک متعلقهٔ حرمین محترمین صانهما
الله من کل عین و شین که حکومتش از دیرباز بشرفای حجاز متعلق بود چندان
حاصلی برداشت بجز موسم حج از پیشگاه سلطان دین پناه لشکری جرار با نقود
بسیار و اجناس بیشمار می آمد و بحضرات سادات و اهل خدمات و تمام عمله و خدمه
عتبات عالیات که تخمیناً عددشان بده دوازده هزار کس رسد وجهی معین معتد به
علی حسب المراتب میرسانید و برای عامهٔ سکنهٔ حرمین و شیوخ و اعراب باشندگان
مابین هم آنچه مقرر بود میرسید و هدایا و نذور غیر معینه خاص از ان سلطان و دیگر
اعیان علاوه بر آن و لشکر سلطان دین از آن تابع حکم شریف زمان اگر مصلحتی
و حاجتی حکمی در بارهٔ تادیب و تنبیه کدام طایفه باغیه امضا فرماید لشکر سر بر خط
آن نهادن از واجبات بدین اسباب اسباب جمعیت مملکت حجاز فراهم و رعایا و برایا
اعلی و ادنی همه خوش و خرم چونکه در سلطنت روم اضمحلال رو نمود و همه این وجوه
اختلال رو نمود بکیفیت در ممالک حرمین محترمین سلسلهٔ جمعیت و انتظام بر هم و شوکت
و سطوت شریف در هم گردیده مردم واقعه طلب خواهان جاه وقت را خاطرخواه یافته
از هر سو سر برآورده در فکر ملک گیری افتادند فتن عظیمه و حوادث فخیمه بعرصهٔ بروز
آمدند بدترین فتن و سخت ترین محن فتنهٔ اهل نجد است که مللیست در میان حجاز و عراق

۳

واقع و شیطان رجیم در دار الندوه بشکل شیخ انجا متشکل گردیده معاون و
شریک مشرکین در عداوت و فکر قتل حضرت ختم المرسلین گشته از آن روز
شیطان را شیخ نجدی میگویند قبایح این سانحه و فضایح این حادثه چه شرح
دهد سکان حرمین محترمین و توابع بلدین طیبین مظالم یزید و حجاج پلید آنچه بگوش شنیده
بودند از دست نجدیه بچشم خود معاینه نمودند تفصیل این اجمال آنکه عبد الوهاب نام شخصی
از اعیان آن دار اللیام و در قبایل نجد ممتاز و در حدت فکر و قوت بیان فی ابنائها و
اجدادش در علم ظاهر و باطن حنبلی با نام و مقتدای خاص و عام سلسله طریقت
شان بحضرت شاذلی قدس سره منتهی و تمام آن حدود را محتوی شیخ عبد الوهاب بجاودید
انقلاب و هرج و مرج در مملکت و خلل سلطنت در فکر تحصیل ریاست امارت افتاد چونکه این
امر موقوف به عساکر و خزاین است و از آن چیزی بدست نداشت و درین باب با اولاد و
احفاد که هریکی در علم و زیرکی گوی سبقت بر شیخ برده بود و دیگر خواص خویش
کنگایش نموده رای خباثت انتمای همه بر آن قرار یافت که برای اجتماع مردمان و
حصول ریاست برای خیرخواه شان فکری غیر از تذویر و حیله و بیداری در عالم تدبیر
جاری نیست باین طریق استتباع خلق نموده حرمین محترمین که پر است از خزائن بی شمار
و خالی از لشکر جرار و واقع در قرب و جوار متصرف باید آورد من بعد متسلط بر تمامی بلاد اسلام
که بسبب منازعت با هم کار همه بر هم است بسهولت دست خواهد داد و فاتحه شر برین
امر خوانده شیخ عبد الوهاب مع اولاد و احفادش سرگرم وعظ و احیای طریقه مرید گرفتن
آبای بود گردیده عامه خلایق آن ملک را بدوام اطاعت و انقیاد آورده و در سنه ۱۲۱۸
هجری در جمعه [illegible] عام نموده داعیان را با هالی اطراف رایجا ساخته بطور وعظ ارشاد
نمود که در شرع از بادشاه چاره نیست اقامت جمعه و جماعات و اعیاد و صالحات و
نصب قضات و داد و رسی مظلومان از تسلط ظالمان و تنفیذ احکام شرعیه و

واحکام شعایر دینیه همه موقوف بر بادشاه است وسلطان روم وشام که محض بلا
نام هیچگونه قولی وحکمی ندارد وگرفتن نامش در خطبه باوصاف سلطنت دروغ محض که
حرام است مطلقا چه جای خطبه که از عبادات است باید که همه حاضرین متفق گردیده
شخصی را رئیس خود سازند واطاعتش بر ذمه خودها واجب دانند مگر مرا معذور
دارند که رغبتی بدنیا ندارم او از خواص او که درین کید همداستان بودند وآخر همه ها
گفتند که بجز ذات شریف دیگری لایق این کار نیست گفت که عالم مجبور نیست با
مخالفت جماعه مسلمین چگونه کنم مگر بیک شرط که در عقاید واعمال هم همه مطیع من
باشید واز انچه امر کنم باز نگردید الحاصل از همه بیعت گرفته امیر المومنین لقب یافته
همان روز بجای نام سلطان نامش در خطبه داخل گردید وجمعه دیگر در تمام امصار آن
ملک نام او بجای نام سلطان جاری شد آن روز وطن خود را که درعیه نام داشت
مقر امامت قرار داده تا دم زیست از انجا حرکت نکرده همان روز از اولاد واقارب
خود را در بلاد متعین کرده بلفظ خلفاء راشدین موسوم ساخته قاضیان ومحتسبان
وعاملان بجاهای مناسبه تعیین نموده باشاعت عدل واحیاء دین پرداخته چون
این مقدمه که مقدمة الجیش ضلالت توان گفت ممهد گردید در مقصود بالذات که نهب
خزائن حرمین محترمین بود شروع نمود باین طور که از ابتدای سعد اجلاس امامت
که انتظام ملکی را تفویض بذریات خود ساخته ودر کمین فرصت باختراع مذهبی که از
مذاهب مشهوره اهل سنت وسائر فرق اسلامیه مباینت کلی ومخالفت قطعی که فرق
کفر واسلام بیان باشد پرداخته بعضی مسایل متفرقه متشتته از مذهب معتزله
وخوارج وملاحده ظاهریه ودیگر اهل هوا برچیده وبرخی از مسائل را از طبیعت خبیثه خود
خود ایجاد ساخته مسائل ملتقطه را مدلل بدلائل واحادیث سند آورده بمذهب بیان
چیتین ودعاوی مخترعه را بادله تراشیده فکر خود مدلل نموده کتابی چون نامه اعمال

خود سیاه ساخته محمد نام پسرش تفهیم مقدمه و بسط و تفصیل آن رساله مختصر و لفظی
دیگر داده بکتاب التوحید موسوم نموده بر دو باب منقسم کرد باب اول در رد شرک
باب دوم در رد بدعت تلخیصش تکفیر و تکذیب تمام امت مرحومه و تلبیسش اینکه بعض افعال
محرمه را که بعض جهال مرتکب باشند جلوه نمایش داده با افعال مختلف فیها مکروه و مکراهت
تحریمی یا تنزیهی و مستحبه و مسنونه مختلط ساخته و آیات و احادیث که از حالیش اصلا منافی
نداشته باشند برای تلبیس ذکر نموده همه را شرک و بدعت نام نهاده و حکم قطعی بکفر
مرتکبان اینهمه افعال که اکثر متعلق بتعظیم و تکریم انبیا و اولیا و آثار متبرکات اینهاست نسبت
داده تا نهب و قتل اهل حرمین محترمین معتبر نجبا و اکثر و چند نسخ آن کتاب بخلفا راشدین
خویش که مارقین فی الدین توان گفت فرستاده خود بدار البوار فرار نمود مارقین مذکورین
بحرب لیسها باظهار و اعلان ما فیها باتباع و تقلید آن کتاب دعوت نمودند و عامه
ناکسان بهوای نفس و اغوای شیطان بدل و جان قبول ساختند و سر بخط آن
نهادند بهب خیر البلاد و ثواب جهاد چون این مدعا کرسی نشین شد سعود نامسعود و خبث
ذریت آن ناعاقبت محمود در سنه ۱۲۲۱ در اخر ایام سلطنت سلطان سلیم ثالث بنام بهانه
زیارت کعبه با جمعیت کثیر عزم بیت الله نمود اکثر اهل حرمین که با دراک حال او لعین از اتباع
سنت و رد بدعت و اشاعت عدل و احیای دین بر آمدنش خورم و منتظر خیر مقدم
و مشتاق ملاقات باهم دگر بسیک و در قرب زمان اختراع دین جدید در آن بلاد رسید
وار چشم و گوش آنهمه ماجرا دیده و شنیده در مکه معظمه افشای حال آن گروه بد مآل نمود
منهیان خبر بشریف رسانیدند و درخواست نمودند که عسکر ترک از شام و مصر طلب
سازد یا بجمع قبائل عرب پردازد و سر حد حجاز را محکم دارد آن اشرار اگر در
حدود مکه معظمه داخل شوند کار بغایت دشوار و باز هرگز تدارک بکار خواهد شد شریف
در همه مغالطه او لعین گفت که معاذ الله من زایرین خانه خدا را مانع آیم و برگزیدگان

زجر فرموده اینگونه کلمات مفسدانه بار دیگر کسی بر زبان نیارد و درین اثنا سعود با ابن سعود و ورود از این سو شنیده بازمردمان ذیشان بحضور شریف عرض می نمایند که
از غفلت خدام کرام هتک حرم و نهب مال و سفک دم شد حیث شریف همان جواب
سید که متبع سنت را بدعت مدعی تقوی چه امکان که بارتکاب محرمات و کبایر
پردازد و باین شریف و اعیان مکه همین مطارحه ماند که آن گروه شقاوت پژوه تا بقرن المنازل
که میقات اهل نجد است رسیدند از انجا مکر را گذاشته الطائف بطایف رسیده و دفعتاً
تمام شهر را محاصره نموده با اعیان و ارکان که در بارهٔ مقابله و مزاحمه محل گمان بودند حکم
رسید که خلیفه را شد برای ملاقات از راه وی می طلبد طلب کردگان و دیگران هم
باطمینان شادان و فرحان روان گردیده در عسکر خلیفه راشد رسیدند رسیدن همان
گرسر در تن کسی نبود و یورش از چهار طرف بر طایف نمودن از اطراف که تفنگی را جست
هم راست کردن دست نداد تا بمدافعت و ممانعت و شمشیر کشیدن چه رسد از هر طرف
سفاکی را که اول مشق بود بی مزاحم بکمال رسانیدند چه زن چه مرد چه صغیر چه کبیر هر که پیش آمد
همه را تیغ بیدریغ او بدرجه شهادت رسانیدند گذشت بر سر آن بیچارگان
آنچه عشر آن از دست کفار چنگیز بر اهل بغداد نرسیده و نه پیدا از انچه در واقعه حره بر
اهل مدینه رسید از دست لشکر یزید پلید بالجمله بر تمامی اموال و امتعه شان متصرف گردیده
کمانشتگان را در انجا گذاشته بر جناح استعجال رو بمکه معظمه نهادند یک منزل باقی مانده
که بعضی از مصیبت زدگان طایف افتان و خیزان به بیت الله رسیده سرگذشت طایف
بعرض شریف رسانیدند آن وقت کار از دست رفته و نیز از گمان جسته بود مگر که ذوی
نبود و صرف بالضد غلامان شریف و مهلت رسیدن مدد از جای کجا و کتاب التوحید
هم که پیش از قبل آن در مکه معظمه رسیده علما مکه فتوی بر کفر آن طایفه نوشته
خدام حرم و بازاریان مردم شهر را آماده مقابله نموده غلامان شریف هم با وشان متفق

گردیده از شریف اذن خواستند شریف که باستماع حادثهٔ طایف سراسیمه خایف
در غفلت و مغالطه خود نادم و خجل و از ممر نبودن فوج بحث خراسان و دخل و نمو و حین
گر شاید اهل طایف باوی قتال و باعث جدال شده باشند و برین ظن مطمئن که در طایف
گذشت آنچه گذشت در حرم سل سیف و سفک دم نخواهد نمود و گفت که من حکم قتال
با مجرمین بیت الحرام نمیدهم درین حیص و بیص خبر آمد که نجدیان سیف زنان و غارت
کنان داخل حد حرم گردیدند آن وقت شریف را حتی آن خیشان متیقن گردید چاره
کار غیر از فرار ندیده اثقال و خیزان با خیل غلامان جریده راه جده گرفته در قلعه متحصن گردید
آن اشقیا بی آنکه کسی بمقابله و مزاحمت برخیزد از چهار طرف مکه معظمه بکمال بیباکی
و سفاکی آبروی ایمان خونریزان داخل شدند سکان بلد زن و مرد خانها بنهاده اکثر
برخی بر جبال متفرق گردیده و بعضی پناه به مسجد الحرام بردند آن اشقیا متعاقب کنان
داخل مسجد الحرام گردیده پاس متعلقان باستار کعبه و خزیدگان بقبه زمزم و حطیم و
مقام ابراهیم هم ننموده کردند آنچه کردند از ذکر آن خامه بر خود می لرزد و دل یارای
نمیدهد و بهمان وقت قفل خانهٔ کعبه را شکسته نذور کعبه را که از ما قبل زمان حضرت
ختم رسالت مجتمع و رسول مقبول و خلفای راشدین و ائمه مسلمین گاهی متعرض
آن نگردیده و بار از منهٔ متاخران معاملهٔ ایجاد در تزاید مانده آن اشقیا از خانه کعبه
بتمام برآورده گرفتند و اموال تمام خانهای مردم و کارخانجات حرم تصرف نمودند و چیزی نگذاشتند
از وقت حکم فرستاد که اهل مکه از جبال فرود آمده بخانهٔ خود ها آباد شوند مگر در دست کسیکه سلاح بینند کار او تمام
کنند فاما از شرفای مکه که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سیادت شان صحیح مسلم و مقبول
تمام عالم بود و تنفسی را امان نیست هر جا که یابند کار شان تمام نمایند که از وجود شان بحل و عذر نیست
با انتشار این حکم از اهلبیت نبوی هر کسیکه طاقت فرار داشت هر سو راه گریز یافته آواره
گردید هر کس که بدست آن اشقیا افتاد شربت شهادت چشید و نعیه السیف

مسعود قال کنا اذا صلینا مع النبی صلی الله علیه وسلم قلنا السلام علی الله قبل عباده السلام علی جبریل السلام علی ...
فلما انصرف النبی صلی الله علیه وسلم ... قال لا تقولوا السلام علی الله فان الله هو السلام ...
التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین

از سکان بلد امین بخانه‌های خود که از جمله اثاث البیت جاروب و او هیافتند رسیدند
ای کافه اهل ایمان و ای امت اجابت حضرت ختم مرسلان بدانید و بگریید و عبرت
گیرید جاییکه جانوران شکاری را شکار کردن و از سایه و آب گریزانیدن و درخت نبات را بریدن
و کندن و برگ او ریختن حرام باشد و آدمی بر قصد گناه دران بقعه مواخذ شود و از آیات
عظام آنجا است که اگر درنده مثل گرگ و پلنگ در پی جانوری میدود و آن جانور داخل
حد حرم میگردد و درنده بازگشته میرود و اصلا داخل حد حرم نمیگردد و جانوران پرنده چون
در پریدن مقابل خانه کعبه میرسند راست و چپ منحرف میشوند و بالای آن خانه نمی‌گذرند
الی غیر ذلک این گروه شیاطین و این سفاکان بیدین و این بیباکان شقاوت آگین
بدتر از سباع و بهایم دران بقعه شریفه مرتکب کدام کدام اقسام جرایم گردیدند
انا لله و انا الیه راجعون بعد فراغ از مهم مکه معظمه بقصد غارت مدینه منوره با فوجی قلیل
ایلغار نموده در اثناء راه هر کسی را که یافتند شربت شهادت چشانیده بر مدینه منوره
تاخت آورده بهیدا فتنی و مزاحمتی با آنچه در مکه معظمه نموده بودند روهای خود را سیاه ساختند
علاوه قتل و نهب مساجد مقدسه و مقابر متبرکه و آثار صحابه و اهلبیت همه را منهدم ساخته با زمین
برابر ساختند چه در مکه چه در مدینه چه در راه اکثر بل کل مساجد آثار نبویه را این ملاحده منهدم
ساختند بنا کرده صحابه و تابعین و از آن وقت عبادت گاه و زیارت گاه کافه مسلمین بود
و در کتب فقه و حدیث زیارت آن امکنه مقدسه و تبرک بنماز دران جاها در باب آداب مذکور
و اتخاذ بعضی از آن که باذن رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بطرق صحیحه ثابت مثل مسجد ابن مالک
که در صحیح مسلم موجود و امثال ذلک بالآخر قصد هدم روضه مقدسه نبویه علی صاحبها الصلوة
والسلام که صنم اکبر نام نهاده بودند نمودند و جماعتی از آن اشقیا با آلات هدم باین نیت خبیثه
بآن مقام رسیده دروازه را کشادند بمجرد کشادن دروازه اژدهائی بر آن فراعنه گویا
که عصای موسی بود دم زده همه از تف گرمش سوخته سیاه گردیده راه دار البوار گرفتند

لاشه‌های ناپاک آن خبیثان را همین که از حرم بیرون بردند آنقدر بوی بد و او ن آغاز کرده
که آن اشقیا را هم تحمل نبود نوبت غسل و کفن و دفن هم نرسیده بهزار دقت بیرون شهر برده
انداخته گریخته آمدند و آن معامله بحضر مخالف و موافق پیش آمده چنانچه فقیر هم در سنه ۱۲۵۹ و سنه ۱۲۵۰
از ثقات حاضرین آن واقعه بگوش خود شنیده الحاصل بعد تکمیل و تتمیم مراتب جور و ستم
معتدی را با فوج ظلم و ریا آنجا گذاشته مع تمام احمال و اثقال بمکه معظمه معاودت نموده ملحق به
لشکر عظیم گردیده بر بلاد ملحقه بحجاز و نجد دست تعدی دراز کردن آغاز نمود و بر بعضی بلاد عراق
هم که از فوج خالی بود دست برد نمود و از آنجمله بکربلای معلی هم آنچه بمدینه منوره نموده بود بعمل
آورد و بسبب و نوبه او بسر حوزه ترقی تا با بر جده قصد کردن نتوانست که هم و م قطاع الطریق ها
مجتمع گردیده بحیله و خدع تا این حد رسیده بودند و از قواعد حرب آگهی نداشتند از حرب
توپ بنهایت خائف و هراسان و در شمشیر زنی کامل و چیستی مشق بندوق هم داشتند اما
نه با قواعد آن و شریف هم قوت بیرون آمدن نداشت و در همین حال زمانی ممتد گذشته که
از غیرت الهی بجوش آمده وقت تدارک آن ناپاکان بی باک در رسید تفصیلش اینکه سلطان
محمود خان غازی مرو با ضد اصاحب مقامات عالیه و حالات متعالیه بخمسم جمادی الاخره
سنه ۱۲۲۳ تخت نشین گردیده بتائید ذو الجلال و الاکرام پراگندگیهای سلطنت را مجتمع
و صوبه داران باغی را بحکمت عملی متبع ساخته بدریافت حال این کوچک ابدال دجال
امضاء حکم جهاد بر کفره و اهل خنا نموده محمد علی پاشا والی مصر را فرمان داد که تدارک فساد
آن طائفه بد نهاد بواقعی دیده بنفسی زنده نگذارد و محمد علی پاشا ابراهیم پاشا را که در فنون
حرب یکتای زمان و شجاعتش بتدبیر توامان حکم نمود و آن شهسوار یکتا نه میدان کارزار نامی ز
نهنگ دریای جهانگیری و کشورکشای سرعت از باد گرفته بجناح استعجال بر کشتی دخانی
عازم بندر جده گردیده و لشکر جرار بمراکب بیره متعاقب از اعجب عجائب و اغرب غرائب واقعه
ایست واجب النسیان و آن اینکه بعد تسلط آن جلاد برین بلاد و اطمینان ملاعین ازان بنایز

فتوای علمای مکه که یک روز قبل از نزول بلای این سید روزگار مرتب گردیده بود در بیت خانهٔ
شریف بدست شان افتاده بعد تسلط تام و تغلب تمام باقیماندگان را از ارباب خواتیم
بدار و گیر آورده در حرم حاضر ساخته تعرض شروع نمودند چون مهر حضرت محمد عبد الرسول
هم بران فتوی ثبت بوده حضرت ممدوح شیوخ و مقتدای کل هسند وقت در علم و فضل و زهد
تقوی و کمال ظاهری و باطنی برکاته تراین و اماثل فاضل همه احواله بر آنحضرت کردند بجا بوقت
حاضر آورده شد سعود خارجی بطریق تمسخر گفت السلام علیک یا شیخ المکه حضرت شیخ
فرمود علیک السلام یا شیخ النجد شنیدن این کلمه برهم شده گفت مرا دشنام دادی فرمود
از همه تعلیم تست مرا نسبت کردی به بلد من ترا نسبت کردم به بلد تو برای آیه کریمه و اذا حییتم بتحیة فحیوا
باحسن منها او ردوها عمل کردم گفت که تو مهر برین فتوی کرده گفت که برضا و رغبت
خود بی اکراه جبری و اکراهی بیان باشد حق فهمیده و دانسته مهر کرده ام گفت بچه سبب حکم کفر ما
کرده فرمود که کتاب التوحید خود بیار تا مفصلا نشان دهم کتاب حاضر بود بدست شیخ داد
حضرت شیخ همین که او را کشاده در اول صفحه مرقوم بود که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی
بعد اخیر وقت زیارت قبور شرک است حضرت شیخ فرمود که بخوان همین عبارت را و در یاب که این
عجب شرک است که در هر نماز داخل السلام علیک ایها النبی اگر ترا کافر گویند و عقیدهٔ ترا
مسلم دارند پس تنفسی تا صحابه از کفر نجات نمی‌یابد نعوذ بالله من هذه العقیدة الفاسدة و بدلایل
قاطعه و براهین ساطعه بطلان مخترعات قرن شیطان ثابت نموده ملزم و محجوج ساخت بالآخر
باصغای این زاو جرخیلی در غضب آمده گفت ای شیخ خرف گردیده اینچنین بی محابا با ما کلام
میکنی حال آنکه حال سطوت و جبروت ما میدانی اینک وقت سزای اعمال تو در رسید حضرت
شیخ در زمان نعره برزد یا احکم الحاکمین این کلام تمام نشده بود که در همدم گفتگو افتاد که فوج
ابراهیم پاشا از بندر ینبوع در گذشته متوجه بندر جده گردیده بر هر زبان همین خبر جاری در او
اصل نامعلوم و در اعلان این خبر کسی را هیچگونه مضائقه و ملاحظه نیست حتی که امیر المارقین

و در صحیح بخاری و مسلم و در سایر ... از عبد الرحمن بن ابی لیلی ... قال قولوا اللهم صل علی محمد ... قد علمنا کیف نسلم علیکم ... فکیف الصلوة علیکم اهل البیت ... صلی الله علیه و سلم فقلنا یا رسول الله ... فقلت بلی ... الا اهدی لک هدیة سمعتها من النبی

١٣

هم بماندم از گوش خود شنیده مضطرب بلشکر رسیده و خود نیز خود افتاده و ذات حضرت شیخ که
حجة الله علی الارض بود از ظلم آن سفاک ناپاک محفوظ ماند بعد واقعه معلوم شد که بهمان وقت لشکر
ابراهیم پاشا از ینبوع که بفاصله هشت روزه راه است گذشته بود و هم آنروز کل طائفه خبیثه
از نکه منتظر روان گردیده بجده رسیده بر کنار دریا خیمه زده و ابراهیم هم بهمان روز قبل ورود این شه
و جوشش با مصاحبان خاص از ترک داخل قلعه گردیده آن کشتی را بهمان وقت باز پس فرستاده
که با میر مراکب شد بحکم رساند تا نصف شب بندر پیدا نموده فقاسید لشکر و [illegible] راست
لنگر ساخته تمام فوج را برزمین رسانیده مراکب با توپهای خاصه آنها از بندر جده رسانیده
قبل از طلوع صبح صادق از توپهای مراکب گولهای برلشکر خبیث پیکر نمایند و فوج هم
برزمین رسیده آرام کنند بالیغار [illegible] برقلب لشکر مخالف رسیده توپ برادرشان بزنند
و [illegible] حرکت نموده بر میسره رسیده استاده مانند هرگاه که روی فرار بدان شوند
آنوقت [illegible] کنند الغرض آخر شب چند ضرب توپ از برج قلعه بزیر آورده با همان مصاحبان
ترک بیرون قلعه قدم نهاده [illegible] توپها را راست کرده مراکب از بندر ضرب [illegible] شروع
کردند از ین طرف ابراهیم آتشبازی نموده [illegible] از ین صدمه که گاهی ندیده بودند و مخالف
از آب آتش میبارید [illegible] بحال [illegible] و از طرف جده هم عذاب النار
پی در پی میرسید [illegible] فرار پیشت نموده [illegible] خیمه و بنگاه گذاشته ابراهیم پاشا بخیمه شان
رسیده بر تمام اموال منهوبه متصرف گردیده [illegible] خود گرفته که قلب لشکر مخالف
را از ضرب طپانچه گوله پشت بدل کرده و از ین سو ابراهیم پاشا همان معامله می کند سر
میمنه که دریای شور [illegible] ندیده رو بدان سو کردند فوج میسره همان جنس سوزی شروع
نمود بعضی از بیم [illegible] جانب حرکت آغاز گردیده و آن فراعنه چون [illegible] بر لب آب رسیده
بعضی با آتش [illegible] به آب شور واصل جهنم گردیدند تا طلوع آفتاب مطلع مصاف صاف
بود و الحمد لله [illegible] معدود راه گریز [illegible] کلاهی بهمان وقت حضره

جرب السعود الخارجی که متضمن تاریخ است بعرض پاشا رسانیده بانعام مناسب سرفرازی یافت
پس ازان ابراهیم خنیس نفیس متوجه مکه معظمه گردیده وامیری را بطائف تعیین نمود وعسکری را سوای
مدینه منوره ساخته مگر تا رسیدن اتراک درهیچ مقام نامی ونشانی ازان لیام نبود همه ها
مضطربانه بمستقر خود شتافتند واجتماع عظیم نمودند ابراهیم پاشا بعد ادای عمره بنجد
رسیده متنفسی را ازان اشرار در تمام دیار نجد نگذاشت وتمام اسباب وسامان منهوبه را از اهالی
مکه معظمه ومدینه منوره هر چیز را از جائیکه بود رسانید واز اموال تجار ورعایا هر که مدعی شد و
باثبات رسانید حواله اش نمود وجنس ونقد ملوکه نجدیان که در جهاد بدست آمده همه را برسکان
حرمین قسمت کرد گویا تلافی مافات گردید وبرای ترمیم مساجد مقدسه وآثار متبرکه که آن اشقیا
منهدم کرده بودند حکم تعمیر نفاذ یافته که بفضله تعالی آن اشیا درست گردیدند ودر قرب
همان ایام صحرائیان زیدیه که مذهبی است از شیعه در نواح نبا ویمن رسیدن کتاب التوحید
بمقتضای کل جدید لذیذ مذهب نجدیه اختیار نموده بسبب ضعف حکومت امام صنعا
بادشاه یمن که از تغلب وعصیان وزراء وامراء کار آن سلطنت از چندی برهم وپریشان
مثل اواخر سلطنت تیموریه در هندوستان بوده است امیر المومنین برداشته بر نجا وحدیده
که از کبار بلاد وبنادر یمن اند جهاد نموده بقتل ونهب مسلمانان پرداخته قدم فراختر نهادند که از
امام صنعا استغاثه بپارگاه سلطان رسید وازانجا بنام ابراهیم که در آن زمان مقیم حجاز
بود حکم نافذ گردید ابراهیم پاشا بفرستادن جمعی از اتراک تدارک آن گروه ناپاک نموده بمصر
رفت ونجدیه زیدیه بصحراها متفرق گردیدند بعد مدتی سلطان محمود خان غازی بجوار رحمت
الهی پیوست وخلف صدق او عبد المجید خان غازی خلد الله ملکه زیب آرای تخت سلطنت
گردیده تمامی صوبه داران را از حساب اورده حکم بادشاهانه جاری نمود بعد ماجراهای بسیار
همه مطیع وفرمانبردار گردیدند نزد محمد علی پاشا هم غیر از مصر آنهم بشرائط معینه قوت
شوکت سلطنت چیزی نگذاشت وحکومت حجاز ویمن ونجد وشام وغیره همه انتزاع

١٣

نموده دیگربار شاپان فرستاده بموجب این حکم فوج محمد علی روانهٔ مصر گردیده و فوج سلطانی
به بلاد یمن رسیده بود که سادات زیدی مذهب ساکن نواح مخا وحدیده خود را امیر المؤمنین
لقب نهاده جهان و تیره و تیره نجدیه شعار ساخته بر مخا وحدیده تاخت آورده اموال تجار را غارت
نموده حاکم شدند زمانیکه فقیر در آنجا رسیده حکومت همین حضرات بود مردم صحرائی از
امور نظم و نسق محض ناواقف فقیر را امیر المؤمنین مخا برای علاج هم یاد نموده بود و قریب شانزده داشت تا
صحت یافت حالا شنیده میشود که برسیدن فوج ترک بصحرای خود رفتند و همچنان صحرائیان
عباضیه که فرقه ایست از خوارج در اطراف مسقط این مذهب را اختیار نموده شخصی را امیر المؤمنین
نام نهاده سرگرم نهب و قتل گردیده چند مراکب تجار و حجاج را غارت نموده فتنه و آشوب در راه
دریا برپا ساختند آخر امام مسقط سعید نام که خیلی هوشیار است بر خلاف آبای خود تعصبی ندارد و
روادار اذیت شخصی از رعایا و مسافرین کدام ملت و مذهب نیست به تنبیه قرار واقعی پرداخت که اثر
و نشانی از آن طائفه باقی نگذاشت بالحاصل نجدیه تا حال جلیس پیدا کرده که بهر مذهب راه نموده امر و نزد
تمام ربع عرب از حجاز و شام و یمن وغیره بجز چند صحرائیان زیدیه باطراف سواحل یمن نشانی از آن
مذهب در اهل مذهب نیست و در حرمین شریفین و سائر بلاد معظم اسلامیه متعلقه ممالک روم و
شام و مصر وغیره مبنی بر تقیه گذرشان محال است آغاز و انجام نجدیه عرب که از تاریخ ... التقاط
اتفاق التقاط افتاده تا کیفیت شیوع آن در هندوستان پس بدین عنوان است که شاه
عبد العزیز صاحب در آخر عمر کل مملوکات خود منقوله و غیر منقوله که هر قسم بکثرت بوده است بحرم
و اولاد دختر خویش هبه نموده قابض و متصرف گردانیدند مولوی محمد اسماعیل برادر زاده شاه
صاحب سر رسیده گردیده باتفاق مولوی عبد الحی داماد شاه صاحب که هم در آن ایام از نوکری
محرری عدالت انگریزی ضلع میرٹھ موقوف گردیده بدهلی رسیده بودند سید احمد نام مرید شاه صاحب
را پیری و مرشدی خود برداشته سیر و سیاحت شروع نمودند و در اظهار کمالات پیر و مرشد
ساخته خویش اغراق و مبالغه بکمال رسانیدند و درین خصوص کتابی تالیف ساختند و

صراط المستقیم نام ملخص اینکه از بسکه نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابهت جناب
رسالت مآب در مبدء فطرت مخلوق شده بنا بر علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه
و راه دانشمندان کلام و تحریر و تقریر مصفی مانده بود و حضرت ایشان از مبدء فطرت بر
کمالات طریق نبوت اجمالاً مجبول بوده اند که از زمین بیعت شاه عبد العزیز صاحب کمالات
طریق نبوت که مجملاً در مبدء فطرت مندرج بوده به تفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق
ولایت بر احسن وجوه جلوه گر گردید جناب رسالت مآب ﷺ خرما بدست مبارک خود خورانیدند
بعد بیداری اثر آن رویای حقه در نفس خود یافتند و همین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت شده
بعد از آن روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی و فاطمه زهرا را بخواب دیدند جناب علی مرتضی
بدست مبارک خود غسل دادند و فاطمه زهرا لباس بس فاخره بدست خود پوشانیدند بسبب
همین وقایع کمالات طریق نبوت بنهایت جلوه گر گردیده اقبال لم یزلی و عنایت رحمانی
و تربیت یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد تا آنکه روزی حق تعالی دست
راست ایشان بدست قدرت خاص خود گرفته چیزی از انوار قدسیه که بس رفیع و بدیع
بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین داده ام و چیزهای دیگر خواهم داد تا آنکه
شخصی استدعای بیعت کرد حضرت ایشان بجناب حضرت حق متوجه شده استفسار و
استیذان نمودند که دران معامله چه منظور است از آن طرف حکم شد که هر که بر دست تو بیعت
خواهد کرد گو لکها باشد هر یک را کفایت خواهیم کرد الغرض امثال این وقایع صدها پیش
آمد تا آنکه کمالات طریق نبوت بذروه علیای خود رسیده و الهام و کشف بعلوم حکمیت انجامید
اینست طریق استفاده کمالات راه نبوت اما استفاده کمالات راه ولایت پس قبل از تحصیل
مبادی از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بطور علم لدنی حاصل شد نسبت
قادریه و نسبت نقشبندیه با ینطور که روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین و جناب خواجه
بهاء الدین نقشبند متوجه حال آنجناب گردیده تا قریب یکماه فی الجمله تنازع در ما بین روحین

۱۶

مقدس بین ماند که هر واحد ازین هردو امام تقاضای جذب حضرت ایشان تمام بجانب خود میفرمود
بعد انقراض زمان تنازع وقوع مصالحت بر شرکت روزی هردو روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه‌گر شدند
تا قریب یکپاس هردو امام بر نفس نفیس ایشان توجه قوی و تاثیر زور آور میفرمودند تا آنکه در همان یکپاس نسبت
هردو طریقه نصیب ایشان گردید و نسبت چشتیه بدینطور که روزی حضرت ایشان بر مرقد منور حضرت خواجگان خواجه
قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سره مراقب نشستند و بین اثنا بروح پر فتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آنجناب
توجهی بس قوی فرمودند که آن سبب ابتدای حصول نسبت چشتیه محقق شد بعد مدتی حج جلیل علی بالا توسط اصدی اختتام
نسبت چشتیه ارزانی داشت و المحض مقالی فی حاله خلاصه کتاب صراط المستقیم آنکه تمه طریقه شریعت اساس حقیقت و معرفت
تحصیل حب خدا است و آن دو قسم است حب نفسانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که
مشهور بحب عقلی است ثانی را که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای آن به نبوت است براه
نبوت مسمی کرده شد و اول را که ابتدای آن از حب عشقی و انتهای بمعرفت که خلاصه ولایت
است براه ولایت مسمی کرده آمد **باب اول** در بیان وجوه تمایز طریقین یعنی طریق نبوت
و طریق ولایت **فصل اول** در بیان وجوه تمایز طریق ولایت **افاده** اول از هدایت ثالثه فصل
از جمله آثار حب عشقی است که این حب بالذات اقتضای انخراق حجاب بشریت و وصول روح
الی باصل خود میکند پس در مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع خواه قانون ادب و نه در
ابتغای رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت خود
محبوب باشد خواه غیر آن بالجمله مقصود ازین کلام اثبات حب عشقی نیست حاشا و کلا بلکه اشارتست
بفرق در حب عشقی و حب عقلی است **افاده** دوم از جمله آثار آن تفرد است یعنی قطع علایق
ماسوای محبوب و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست مدنی و منزلی
و امامت جماعات و اقامت اعیاد و جمعات و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابت و امثال
آن و لهذا از تزوج نهایت نفرت میگیرد **افاده** سیوم از جمله آن شدت تعلق قلب است
بمرشد خود استقلالا نه بآن ملاحظه که این شخص ناودان فیض خدا واسطه هدایت است بلکه بحیثیتی

و متعلق عشق همان میگردد چنانچه یکی از اکابر طریقت فرموده که اگر حق جل و علا دو عالم را بگوش من گوید شنیدن تجلی فرماید از شبه مرا باد و التفات در کار نیست افاده چهارم جمله اثار آن عدم اعتنا است بجمله مطاعات ظاهره افاده اول از هدایت را ابتداء از ثمرات حب عشق شاهد جمال حضرت ذوالجلال و محبت به
ذا تعالت مکالمه و مشاهره بدست می آید افاده دوم باز چون تا بد توفیق دست این هموغش ابتهاج شاهده را گرفته بالا می کشد بمقام فنا و بقا بظهور می آید زهی فنا احق ولیس فی جبتی سوی علی و دارای سر بر
بینید ایضاً و از لوازم این مقام دوام از وحدت و جود زدن ایضاً فیه چون حسب یکتائی بکمال و میسر
آن شخص او در کنف خود گرفته در زیر سایه کمالات خود دادرده چاره تدبیر تکوینی و تشریعی خود می سازد
ایضاً فیه صدیق من وجه تلو انبیا می باشد و من وجه محقق در شرایع اگر ذکی انفعال است پس نور جلی او
بسوی کلیات حقه منعقده در حظیره القدس که برای تربیت نوع انسانی عموماً تعین گردیده او را
رهنمونی میفرماید و آن کلیات در ذهن او علی حد المورد الاعصار محفوظ می ماند و استنباط جزئیات
از ان کلیات میکند پس علوم کلیه شرعیه بدو واسطه میرسد بوساطت نور جلی و بوساطت انبیا پس
در علم احکام ملت و کلیات شریعت او را شاگرد انبیا ئیم می توان گفت هم استاد انبیا ئیم و هم طریق اخذ
آنهم شعبه الیست از شعب وحی که آنرا در عرف شرع نفث فی الروع تعبیر میفرمایند و بعض اهل کمال آنرا بوحی
باطنی می نامند پس فرق در میان این کرام و انبیای عظام باقامت اشباح و مظان حکم و مبعوثیت
الی الامم هست و بس و نسبت ایشان با انبیا مثل نسبت اخوان صغار با اخوان کبار با نسبت ابنای
کبار با آبای خود است و ایشان احق الناس بخلافت انبیا می باشند گو که تسلط ظاهری نصیب ایشان
نشود و گو که جهلا اهل ملت ریاست ایشان را مسلم ندارند و همین معنی را بوصایت و امامت تعبیر میکنند
و علم ایشان را که بعینه علم انبیا است لیکن بوحی ظاهری متلقی نشده به حکمت نامند و عنایتی و الایتی
مخصوصه که درباره انبیا مصروف شد و ایشان را بسبب همان عنایت مخصوصه امتیازی در امثال
خود حاصل گردیده و بسبب همین اجتبا و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج و اتباع حق در اتباع
ایشان منحصر گردیده و سخط حق با سخط ایشان تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه ازان عنایت و عظمت و عزت

نصیب این حکما ربانیین میشود و آنرا وجاهت گویند والا بداور ا بجا منطقی مثل حافظت انبیا که مسمی بعصمت است
فائز میکنند و ایضاً فیه و حضرت مرتضی را کرم الله وجهه تفضیل بر شیخین بهمین باب و آن بجهت کثرة اتباع ایشان و وساطت
مقامات ولایت بل سائر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیرها همه از عهد کرامت حضرت
مرتضی تا انقراض دنیا بواسطه ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرا همت ایشان را دخلی است
که بر سیاحان عالم ملکوت مخفی نیست ایضاً فیه ارباب این مناصب فیها ماذون مطلق و متصرف عالم مثال و شهادت
میباشند ایضاً فیه اکابر این طریق در زمره ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از جانب ملا اعلی ملهم شده
و اجرای آن میکوشند معدود و اند پس احوال این کرام را بر احوال ملائکه عظام قیاس باید کرد ایضاً فیه برای کشف
ارواح و ملائکه و مقامات آنها و سیر امکنه زمین و آسمان و بهشت و دوزخ و اطلاع بر اینها مخفو شغلی ورد کند باستعانت
آن شغل بهر مقامیکه از زمین و آسمان و بهشت و دوزخ خواهد متوجه شده سیر تمام نماید و احوال آنجا دریافت نماید و با اهل آن مقام
ملاقات سازد ایضاً فیه برای کشف وقایع آینده اکابر این طریق طرق متعدده نوشته اند ایضاً فیه یکی از انها
آنکه مراقبه خواهد کرد تعیین آن خواهد یافت بهر کدام زمانیکه مراقبه کند و کمال بسا نشانی از زمانیکه بسوی جلوه گر خواهد
بود و بر مراقبه بهر چی بچند اشخاص نشان احیا خواهد یافت ایضاً فیه ارباب این کمال و قتیکه با صطفاء و اجتبا فائز میشوند
بهر یونیکه بیشتر تقرب بکمال صحبت النفاق و با الشفا و بتحلال مشکلات بزول الیشان بر تعبیر اگر خواهد با عرض حاجت بر سید اکثر
تحدکیش از در آن احیاء و سعود از درجه قبول گردیده تقریر کرده اند چهار جاده مشکلات بسیار شما گرم میباشد و توجهی دیگر کرده ورود شان
اقتضای استحلال مشکلات و شفاعت در اجابات حادث میشود بلکه ابای کشاید الله تعالی دعاها ایشان
قبول میفرماید ایشان الکیا سائر حضار را حاصل قرب بطلوع میسازد که اسید و این امر مخفی الی ستر تبا الی ایشان تتمیه متقضای
علمی ایشان متحقق گردید و انتهی این است نمونه از جزو رسائل و اندکی از بسیاری که سطر سری از
کتاب صراط مستقیم اتفاق انتقاط افتاد و کلمات عجیبه و حکایات غریبه در تصنیف مجاهد سید احمد
کرده نماید و تقریر نقل محض تذکیر در مکاتب مرسوم التحریر بوده اند چه شرح و بد با بجمله شهرت
سید محیط سواد شرح گردیده و فرو ننشست و عاطه در مریدین بظهور رسید گر بسبب دعاوی
خویش و عجایب و افراط در مدح مناقب خیال او در پرده تمهید مبادی رسالت و ادعای نبوت و تفوق

برکاملین سابقین و تفضیل جهلا و لیالی باینها و امثال فی الک المغوات مردم را گونه ترددی بخاطر گذشتن
آغاز نهاد و شاه صاحب در بیان قرب داعی اجل المسک گفتند در اثنای رد کتاب التوحید بخدید ملاحظه مولوی اسمعیل
گذشته بتقضای کل جدید لذید پسند ساخته مولع واعظ بیان روشن اندا اختلالی تشهیر این مسلک بغراغت کتاب التوحید
بتصرف قلیلی تقویة الایمان نام نهاده باز در هندی ترجمه کرده کار بجای رسانید که دعاظ و دعاة و خلفا و امناء آن
در بلاد منتشر و محرک فساد گردیدند ایمان عبارت از اعتقادات وان کتاب فارق در کفر و ایمان و ذریعه
اسمعیلیه بمقتضای آنکه هرکه آمد بر آن مزید کرد بر کتاب مذکور بنای تخریجات و تفریعات و تحمیلات آغاز نهاد
تکفیر و تفسیق جماهیر امت مرحومه سبب طعن و تشکیک بر انبیا و اولیا الله شیخ یافته که حدی ندارد هر روز و عظ
بر همان اوراق سیاه هندی زبان بدست هرکس افتاد و مجلس وعظ گرم نموده هر مسئله که پیش آمد حکم
آن محتاج بنقل و سند نگردیده هر کل کور و زور شو سکان بلاد شرقیه که در علم حدیث و تفسیر بیخبر اند
مهارت ندا شتند کتب این زن پیم کیاب کمال خانه ذات شاه صاحب بن علامه معلوم بدین حساب اکثر را
درین خارستان کشیدند و کسانیکه واقف نشدند باین تردد که عقل باور نمی کند که تمام اکابر خلفا عن سلف
کافر باشند و اسلام منحصر درین طریقه جدیده شد که صاحب آن طریقه هم بندی از زین پیش بهمان طریق را
سالک و بهمان مسلک تا یک فقرة الایمان را با صراط مستقیم سنجیدند و بنهایت رنجیدند و عاقلان
بنهایت خندیدند سه گرفت سکنی گاه مسجد ای آتش ز از مذهب تو گبر و مسلمان گله دارد
ایاتت شورا شوری را باین فی که کجا آن قرآن کجا این آمر بطل نعوذ باللّه من هذا الا باطیل و الا ذا النطاعیل
نوبت بهیچ دین بدید و روزی رسید بزرگان نزد مردم را اشمندان سمت یافتگان و مریدان شاگردان
شاه عبد العزیز و مولوی رفیع الدین و مولوی عبد القادر با بشان در آویختند که ما و شما بخیمو ایشان
بمعیت و تبعیت آن حضرات امور یرا که ثواب دانسته میکردیم و شما هم درآن ابواب بر همان نهج
نوشتن میدادید مردم را تعلیم میکردید درین سفر همه شرک و کفر گردیده از چه رواست و مولوی شیخ الدین
صاحب مرحوم که در آن زمان از ایشان و اولیة شان بر جمله مسائل آن دو دمان مسلم و مقبول بودند
اوشان در تخلیه بذریعه و بلا ذریعه فهمانیدند که فساد فی الدین و شق عصای المسلمین چنانی مستقبح فما صواب احجب

معروض الاحقاف اینکه ناشکی بخاطر باعث خلش و شک شبهی مورث لغزش است تا ما و شما و دیگر اذکیا
و صلحا بالاتفاق به کتب دین که درین بلد بکثرت موجود رجوع آورده با حقاق حق پردازیم و بنای شقاق
و نفاق و شذوذ از جماعت و اتباع سبیل غیر مومنین را از بیخ بر اندازیم و لوای اعانت و اشاعت
صراط مستقیم که اتباع سواد اعظم است بر افرازیم و عوام و خواص را از آنچه حق است آگاه سازیم مولوی
عبد الحی و مولوی اسماعیل بخوف فتنه و فساد عقاید جدیده را بنا نهاده خانه مرحوم بست و نهم
ربیع الثانی سنه ۱۲۴۰ در جامع باتفاق مولوی مخصوص الله و مولوی موسی صاحبزادگان مولوی رفیع الدین
صاحب مرحوم و دیگر اهل علم بحضور عامه اعیان و اماد علی رؤس الاشهاد و مجمع خاص و عام در مسائل مبتدعه
الزام داده که ما مبتنی [illegible] و مشکوک نیست که غلطی شان بر همگنان ظاهر و عیان گردیده و نیز مفتی صدر الدین
صاحب بر سر اسراف [illegible] آمده مولوی اسمعیل را [illegible] اورده که اقبال تحقیق و رجوع بمذهب و ترک
افراط و تفریط و اعراض از مخالفت سواد اعظم و افشای آن بر عام و خاص [illegible] نمودند فاما بعد اقرار [illegible]
گشته [illegible] و بعض مسائل [illegible] مهر و دستخط مفتی صاحب مزین گردیده و همدران قریب مولوی [illegible]
صاحب بر شفاعت که درباره شفاعت از مولوی اسمعیل سرزده بود [illegible] مولوی اسمعیل [illegible]
[illegible] انجام کار [illegible] بالآخر تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی [illegible]
رفع [illegible] مهر و دستخط علما [illegible] گردیده در اطراف و اکناف شایع و ذایع گشته [illegible]
و طغیان [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
مستور [illegible] مشهور [illegible] رنگ دیگر پیدا کرده [illegible] دعوت [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible]
والدیار [illegible] جان و مال [illegible]
با فغانستان رسیده [illegible] قوم افغان [illegible]

بطبایع ایشان عزیزتر از جان است از دل و جان مطیع ایشان گردیده دعوی کرامات و دعای

معجزات بسیار نمایند و چنین گویند که بی‌نهایت زیاده تر موجب اجتماع مردمان گردیده که فلان سال

فلان ماه فلان روز فلان تاریخ رجعت سنگ سیاه کعبه شکسته از دست خاص امیرالمؤمنین کشته خواهد شد

و نماز عید آن سال امیرالمؤمنین در مسجد [illegible] خوانده [illegible] و در فلان ملک تصرف خواهد

و فلان سال خراج نصاری [illegible] خواهد شد امثال ذلک [illegible] المتناهیة

بالآخر مجموع [illegible] معتقدین [illegible] شروع تقاتل از جانبین سر گردیده نوبت تفنگ [illegible] امیرالمؤمنین

[illegible] و [illegible] زیر [illegible] نموده [illegible] مجاهدین گردیده [illegible]

[illegible] عیان گردیده [illegible] مقابله [illegible] گردیده

[illegible] نموده [illegible] قتل [illegible] گردیده

[illegible] استعمال سیف [illegible] گرفتند [illegible]

و [illegible] اطاعت و بیعت [illegible] فرمانبرداری [illegible]

اهل [illegible] گردیدند [illegible] قوت و شکست دست [illegible] گردیده [illegible]

[illegible] بود حالا پرده برداشته اعلان احکام [illegible]

[illegible] عقلا [illegible] نمودند [illegible]

[illegible] برای [illegible] دیم ایشان [illegible]

[illegible] پیش [illegible]

و قمع [illegible] لیکن [illegible] چنانچه [illegible]

[illegible] وقت زوال رسیده [illegible] افغانان [illegible]

[illegible] خان [illegible] امیرالمؤمنین قرار یافته بود [illegible]

[illegible] اعتدال [illegible] جان و مال [illegible] اظهار احکام [illegible]

دست رفته که نام [illegible] آن [illegible]

۲۱

۲۲

پیروان میرسانند بعد انطفای نائره فساد هر چه مقدر هست خواهد شد چنانچه امیر المومنین و مولوی اسمعیل
وغیره چند کسان را از حدود آن ملک باحتیاط در گذرانیده بملک خود معاودت نموده
مشغول استمالت افغانان گردیده که درین حال فوج جاعتی برامیر المومنین تاخت آورده کسی
سکه هرکه افغانان بود بکسی میگوید سکهان والعلم عند الله و همه آنانکه بودند براه فنا شتافتند
و اکثر کسانیکه گریخته آمدند از ملک سنجار و آن حدود که یقینا از دست مسلمانان مظلوم بوداشتند چند وجوه
سکه در آن حدود نبود و حالا اتباع سید احمد را مذاهب متنوعه و مشارب متعدده است بعضی قائل
رجعت که باز آمده به تصدیق موعودات خود خواهد پرداخت و بعضی معتقد که بر فلان کوه حی و قائم است
مگر از خلق مستور و بر هر که از خواص و عوام میخواهند ظهور میکند و بشارت تا میفرستد چنانچه این قسم
مرده را از چشم خود دیده‌ایم و نزد اکثر سرے از سفها آمدنش از یقینیات است و بعضی حمقا
رد در آن ملت ابنما مشهور اند میگویند که هر که انکار ظهور و اثبات مرگ سید احمد نماید کافر
خدا است الغرض بموت سید احمد و مولوی اسمعیل این هنگامه فرونشست و در ارکان
[illegible] اضمحلال بحال ماند و داد کتاب تقویة الایمان گویا مستور و پنهان و مطرود و منتظر همگنان
[illegible] مسائلش [illegible] پرده مانده [illegible] جلوه کنان نیست آغاز و انجام و بیان در
[illegible] باد که تجدید حرب [illegible] داده‌اند باز گشتند با فقدان چند ان
[illegible] شان را شیخ بود که خود را حنبلی مذهب می‌گفتند و تشنیع را منحصر
در تقلید [illegible] می‌نمودند که [illegible] باظهار هر قسم ترکیب یافته طرفه معجونی
مرتب شد [illegible] تجدد شد و شیوع ظاهر شد هم ضرور است اصلش آنکه
[illegible] محدث بلیاستان مبتلا در وسوسه شیطان گردیده قائل بخلق قرآن
و حدیث [illegible] رساله در رد قیاس املا نموده که برآن وقت هر چند فهمایش کردند که قیاس را
رد می‌کنی [illegible] بس [illegible] قیاس کنی آنچه بلا است فاما فائده نداد بالآخر نوبت سر زنش [illegible] از
هر جانب رسید و حضر [illegible] و آخر [illegible] مقامات و کار [illegible] داد را محکم گرفت هر جا که رفت همان حکم قبیح

و شریک وقت از نیشاپور که محمد بن یحیی ذهلی و اسحاق بن راهویه وغیره اساتذه کرام او باشند
رد و اخراج کرده بودند از آنجا آمده به بغداد و قصد حضور مجلس امام احمد بن حنبل نمود امام همام
با دراک حال سوء عقیدت او بمحفل خود راه نداد پس امام احمد عرض کرده که و دا انکار میکنند
امام احمد بن حنبل فرمود که محمد بن یحیی ذهلی اصدق است از و حالش بمن نوشته که اید او را
که پیش من آید سعید بن عمرو بردعی گفته که بودیم نزد ابو زرعه پس گفت عبد الرحمن بن خراش
کرد او و که فراست و راق داود از ابو حاتم نقل کرده که قال فی داود ضال مضل لا یلتفت الی و
ساوسه و خطرات او بالجمله بسبب وفور کاملین [illegible] قریب عهد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
سلسله فساد داود طول نمود و بسعی و اهتمام علمای اعلام از پایه اعتبار نیز افتاده در سنه هجری
ابن حیان را بدید و نموده بعد تی ابن حزم ظاهری اندلسی که تتبیه حکومت بنی مروان در آن
زمان بود اعتقاد حقیت امامت بنی امیه و فرط عقیدت با ناصبیین و رافضین ظاهر نموده اعیان دولت
بدین دام صید ساخته خاطر خواه باظهار مکنونات پرداخته و دقیقه در توهین و تذلیل بلکه تفسیق و تکفیر
ائمه دین فرو گذاشت ننموده و کتب عدیده تصنیف کرده هرگاه خبث باطن او ظاهر گردیده علما و
صلحای عصر باتفاق امام ابو الولید باجی که از عراق طلبیده بودند ابن حزم را بزیر حساب آورده کتب
او را جمیع پیش کرده ابن حزم را چنانچه باید و شاید عاجز و ساکت ساخته در میدان تحقیق آن کتب را پاک
کرده با آتش سوختند هر چند ابتذال و ضلال ابن حزم کما ینبغی بر تمام خلق ظاهر گردیده تا ما و از عقیده
فاسده خود باز نگشت و در سنه [illegible] فوت شد و غزارت علم از کتب او ظاهر فاما بسبب جرأت کثیر الاغلاط
و خیلی بی احتیاط حافظ الحدیث قطب الدین حلبی اغلاط [illegible] را خاصة تتبع نموده و عبد الحق بن عبد
انصاری هم کتابی نوشته مسمی بالرد علی المحلی نهاده و دیگر اکابر هم در اغلاط و اوهام ابن حزم تحریرات نموده اند
بخوف تطویل از نقل آن اعراض نمود هم حال فحش و بدزبانی و بی ادبی و گستاخی با ائمه کبار محتاج بیان نیست لسان
ابن حزم سیف حجاج شقیقان زبان زد کافه انام است و راحت مرام علو تمام داشت و درین خصوص رساله
تصنیف کرده [illegible]

در عهد خود اخراج و بین جدید خود نمیگامیکرم ساختن پس از اثبات قیمه غیره ملاحده ش بهم تابانید
و بر جا استمند و کتابهای عجیب تصنیف نموده اجابت آن معذره مند و فتیع گردیده و جمله فتنت
ابن تیمیه در شش آفاق افتاده و دعوی نموده که سفر برای زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم حرام
است و نماز در آن سفر باید تمیت که سفر معصیت است و نباید دراز کرد آن شقی درین
باب چیزی موجب نفرت طباع و تنفر اسماع است و بیهوده این کلام مبتلا گردیده
در حق [illegible] اسناد جهت و تجسیم را است الله تعالی از ذلک بتابت [illegible]
[illegible] درین [illegible] شته و دیگر مذهب اهل سنت را دست دانسته را بضلال
[illegible] و تحسیر [illegible] شدین و اعتراضات تکفیر آن حضرات و مخالفت
[illegible] درین [illegible] شعار و [illegible] ساخته صراط المستقیم نام کتابی تصنیف کرده
[illegible] بعضی اشرار بد اطوار [illegible] و فتنه بجماعة اتقیا و وحش آمده در بلاد
اسلامیه [illegible] الله تعالی علما [illegible] و فضلاء حقانی
[illegible] البطال [illegible] فرموده تقی الدین سبکی
[illegible] بر جلالت [illegible] و صحیح او مجمع [illegible] بود بر تنبیه بعقوات آن
شقی [illegible] موجود [illegible] شیخ کمال الدین [illegible]
و شیخ [illegible] آخر [illegible] گرفتار گردیده حاضر نموده شد در
مصر [illegible] مجلس منعقد گردیده قضاة و مفتیان [illegible] گردیده قاضی القضاة زین مالکی
[illegible] نگاه [illegible] و کلمات مضطربانه شکایت قضاة [illegible]
زبان [illegible] قضاة [illegible] سلطان اکناف و اطراف [illegible]
جای [illegible] کرده و [illegible] مائل [illegible] خلاف اجماع تکلم نموده
[illegible] حکم کرده [illegible] قضاه اربع مفتیان اعلام و ائمه دین فقهاء
عقد [illegible] ثابت شده درین مجمع [illegible] نسبت کرده شده بود [illegible]

۲۵

و منکر بودن ... پس چون اتباع ابن تیمیه جواهر کردند بنا بر آن سید ابن غزالی بر منابر دمشق جامع خوانده شد و ابن تیمیه مقید گردید بعد چند سال از زندان خلاص یافت و اظهار رجوع کرد از آنچه خلاف اهل حق ایجاد و اعتقاد نموده بود و در روبروی جماعه از اعیان علما اقرار کرد و چند سال چنین و تیره مانده و جماعه از اعیان نزد نایب سلطنت خبر را برآورده که ابن تیمیه در حق اولیای کرام مشایخ طریقت گفتگوی خاطر آزار میکند چنانکه در خصوص توسل به نبی الرحمه شفیع الامت سخنان خلاف متفق علیه بر زبان می آرد پس مجلس منعقد شد و محبوس گردید و وقت خود و دولت ناصر بیاز توبه نموده رهائی یافت و بشام رسید در آنجا هم واقعات عدیده پیش آمده آخر به دمشق در زندان مقید شد و بواسطه منادی حکم عام جاری گردید که من کان علی عقیده ابن تیمیه حل ماله و دمه آنوقت فتنه فرو نشست از کلمات شنیعه اوست ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اولیاء الامر والله تعالی امر بطاعته ولی الامر و جعل طاعة ولی الامر طاعة الله و معصیته معصیة الله فمن سخط امره و حکمه فقد سخط امر الله و حکمه و علی و فاطمه ردا امر الله و سخطا حکمه و کرهما ما رضی الله لان الله یرضی بطاعته و طاعة ولی الامر طاعته فمن کره طاعة ولی الامر فقد کره رضوان الله والله یسخط لمعصیته و معصیة ولی الامر معصیته فمن اتبع معصیة ولی الامر فقد اتبع ما اسخط الله و کره رضوانه انتهی

مع الحلیة الکافیة لاثبات خباثته و خبث من مل حبه و قلده و در زمان بعض حکما واضح باد که اکثر خوارج بعد از نصب و خروج هم داشتند بطور نواصب عراق بلکه بطور نواصب شام تخلیف ثالث را متعوض ندارند بلکه برای شان خون بهای خلیفه مظلوم را اولی ببایست خود نموده اند و خلافت را نیز تا آنوقت منقضی شده ایام خلافت علی مرتضی ایام فتنه و ملک عضوض دو وقت هلاک امت و زنی بشرور سهت پس از روز تحکیم باز استقامت خلافت گردیده و اکثر این را نظام بر نسبت حضرت مرتضی کرم الله وجهه سخنان اولیاء آن عراق را که آن ملاعنه بان دلائل تکفیر میکنند در کتب خود مجمل تنقیص و تعریض بخلافت و اثبات خلافت خلفای ثلاثه نقل میکنند فاما بالتصریح باطلاق لفظ کفر کمتر میکنند و گاهی بگاهی بعضی کلمات مدح هم ذکر میکنند لیکن در جمیع باب خلافت و سخنهای موافق مذاق خویش مستند هم نمایند و ثبات و استقامت بر هیچ طریق ندارند گاهی چنان گاهی چنین ...

کتابهای متعدده و پاکه متعارضه متناقضه می آرند شاه ولی الله دهلوی که پدر کتب این قوم شریف

گردیده در تصانیف شان کلمات ظاهر بان و خلیافته گوییا های دیگر خلاف آنهم یافته می شود بعضی

از آن بطور آنموذج نگارش می رود در انتباه نوشته باید دانست که فقیر هم استقلال ندارد و بلکه امراو بعد از

آنکه نظر بر اتباع صاحب شریعت دوخته و مطمح همه معرفت مقصد شارع ساخته و مجتهد بن محدثین را

رواة دین دانسته و حرف تقلید یکسو گذاشته و تخریج بر قول کسی و مقید بودن به روش دیگری

موقوف داشته کما کان حال القرون الاول وحال جماعة من المتأخرین متردد است در

و در حال در اکثر احوال ترجیح بعض اقوال ائمه اربعه بر بعض میکند و براجح اخذ می نماید و در باز احوال التکلفات

بار و متاخرین را مناسب بقرون اولی نمی یابد و خشک شدن را بعض وجوه مرویه و چشم پوشیدن

از بعض آخر نسا مید الی آخر ما قال بر صرفت قرون اولی واقف میشود انتهی و ایضاً فیه فقها ء اهل

مخاطب بست و مساکله شتّی ع و اکثر متاخرین را و اختیار مذهب فقها و عمل بر آن را اختلاف است

اکثر متاخرین تقلید مذهبی از مذاهب مشهوره کنند و در کلیات و جزئیات زمام اختیار از دست

داده مانند سعید تحور بلیه باشند و این راه مبارک بست کسی را که علم کتاب و سنت بهره نیفتد باشد

و در مدارک علماخوض نه ده بیک شرط که تحقیق سیرت ایشان اتباع کتاب و سنت باشد پس اگر

اجتهاد متبوع خود را مخالف صریح کتاب و سنت دانند و غالب ظن حاصل شود که این اجتهاد مخالف

کتاب و سنت است دست از تقلید در آن مسئله باز دارند و تقلید در آن مسئله کسی کنند که قول او موافق

کتاب و سنت باشد الی آخر ما قال و ظن غالبی که از احادیث مرویه در کتب مشهوره حاصل میشود

ممکنه بر او انکار نکنند و دیده و دانسته نه بجهل مرکب نادیده و نادانسته نسازند و اگر این شرط فوت شود

در قول منه تقییا لی ام تناهم کنا با من قبله نهم به مستمسکون بل قالوا انا وجدنا آباءنا

علی امة و انا علی آثارهم مقتدون قال اولو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آباءکم اولو

کان آباوهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون داخل است انتهی و در قرة العینین نوشته انشاء

ورفتم لذ مشکلات که در مساجد و مخاصمه سهم اعلی نصیب ایشان شده است آیا در حدیث تحجری ندارند

مثل ابوبکر باقلانی و امام رازی و قاضی بیضاوی و قاضی عضد و ملا سعد و محدثین که در حدیث و توسیع روایات
قدح اوفی یافته اما در علم مناظره و مجادله و مراجعه غور نموده مثل اجری و بیهقی و بعد ازین همه ما مردم
از ریزه هر دو خوان تناول نموده ایم و کاسه هر دو فریق لیسیده ایم پس عجب نیست که در صورت اجتماع
امری ظاهر شود که در هر واحد تنها موجود نبود ~ ازین افیون که ساقی در می افگند * حریفان را
نه سر ماند نه دستار * انتهی و هم دران کتاب بعد ذکر مطاعن خوارج بر حضرت علی کرم الله وجهه و نقل
اجوبه آن نوشته است انصیت و هیچه به الستهٔ اشاعره جاری است و فیه و ما فیه و این بنده اعتماد
ندارد و برین مقالات ما کرا اعتماد و بند و بر احادیث صحیحه هست انتهی و ایضاً فیه مقرر هست که بکثرت اتباع
ثواب بنوعی میرسد و اتباع شیخین اهل سنت اند که غالب و فاش در بلدان اسلام ایشانند و از ذریه
مرتضی شش فرقه شاخ زیدیه و امامیه و اسمعیلیه بر آمدند که هیچ تقصیر نکردند در برهم زدن دین محمدی
اگر حفظ او تعالی نشانه شامل حال این ملت نبودی انتهی و ایضاً فیه اگر در اولاد حضرت مرتضی اخیار علما
پیدا شده اند غیر ایشان نیز پیدا شده اند که مصدر اضلال عالم گردیده و منشا اسمعیلیه و زیدیه و امامیه
گردیده و در تاریخ قریب صد علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را بر باد داده آخر همه نیز خود
بر باد رفتند و از اولاد شیخین هیچکس پیدا نشد الا ائمه هدی مثل عبدالله بن عمر و عائشه و سالم و قاسم و غیر
ایشان و بعد ازان ائمه طریقت مانند شیخ شهاب الدین سهروردی و اصحاب تصانیف مثل امام
رازی و صاحب مشکوة و غیر ایشان و جماعه بسیار بسبب ایشان مهتدی شدند و با عوام الناس
و اعلیهم هیچکس از ایشان خروج کرده سبب تقاتل بین المسلمین نگشت و ایضاً فیه و اصحاب مرتضی مختلف
شدند در فهم کلام او و بعد از شهادتش رو نهادند مثلا بعضی از وی روایت کردند تبریه خود از دم عثمان و
جمعی از کلام وی رضا بقتل فهم کردند قتله الله و انا معه قال ابن سیرین رواه ابن ابی شیبه چنین
در هر حادثه مشکله از فقه نیز مثل تحریم متعه و غسل رجلین کلمهای دقیقه از مرتضی شنیدند و
در تطبیق تحیر ماندند و فتح باب خلاف واقع شد و اصحاب حضرت فاروق در اکثر احوال همین یک
مدعی از کلام او فهمیدند و بروی مختلف نشدند و در آنچه رای او هست متحیر نگشتند فاروق خود با تیغ

وبیا نموده است چنانکه گفته ان القصید هکذا وعظی راسه لی حاجبیه وان البر هکذا و
الکشف راسه والشفا فیه ابیات تا شیر اقوال پس بیانش آنست که مسلمین در زمان شیخین متفق بودند جمیع
البسته ظاهر یک سیر یعنی است وباطن یک سیر باحسان است وموافقت شیخین اصحاب را باهم بود طریق
بود و چون نوبت خلافت بمرتضی رسید قلوب ایشان متفرق شدند ونفوس ایشان سر بر آوردند
و در مسئله اثبات خلافت منع از تحکیم حضرت استیفاء قصاص ذی النورین هر چند تقریر مطول تر شده
مغلق تر گشت و شبهات بیشتر در میان آمد لاسیما از صحابه هیچ کس ابراء ای خود بگشت والیقافیه
بچنین هو سه سال بود بخود باو جود آن همه مخالفات و منازعات کوشش و کوشش هر سال بنی از
هیچ کس مثل آن ظاهر نشد اگرچه نتیجه ثمرات نگردید مگر ابیش تسلیم نمادر و در کتاب ازالة الخفاء عن خلافة
الخلفاء نوشته ومما یستدل به علی خلافتهم من حدیث القرون الثلثة فقد اخرج احمد الی ان قال
والمنا برین استدلال بر تقریر صحیح است که اکثر احادیث شاهد آنست قرن اول از زمان هجرت آنحضرت
تا زمان وفات و قرن ثانی از ابتدای خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق و قرن ثالث
قرن حضرت عثمان بعد از ان اختلافها واقع شد و فتنها ظاهر گردید انتهی والیقافیه و از آنجمله حدیث ابی
الخلافة بالمدینة والملک بالشام اینجا دانسته شد که خلافت راشده بمدینه خواهد بود و در خارج غیر خلفاء
ثلثه در مدینه اقامت نمودند والیقافیه واما تعیین زمان خلافت پس در حدیث ابن مسعود قال رسول صلی الله
علیه وسلم ان رحی الاسلام تدور بخمس وثلثین سنة فان یهلکوا فسبیل من قد هلک وان
یقم لهم دینهم یقم لهم سبعین عاما مضمون اینحدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در سنه خمس
وثلثین حضرت عثمان مقتول شدند و امر جهاد بر هم خورد و بار در زمان حضرت معاویه امر جهاد قایم گشت
و از ان تاریخ بعد هفتاد سال دولت بنی امیه متلاشی شد انتهی الیقافیه باز آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خیریت حال مسلمین پیش از فتنه و شریت حال ایشان بعد فتنه بیان فرموده اند و درین باب استقصاء نموده
بوجوه بسیار یکی آنکه فرموده اند تدور رحی الاسلام الخ پس دوران رحی الاسلام عبارت است
از وجود جهاد و غلبه دین حق بر ادیان کلها و ائتلاف نفوس و اجتماع جموع بر خیر و هلاک لفظی است

جامع انواع شرور است که عمده آن انقطاع جهاد است و وقوع فرقت است درمیان مسلمین چهارم ظهور کذب و
وقوع قتال درمیان مسلمین پنجم استقلال خروج بباطل اینکه ستوده است و استقلال غیر تبادر آنکه نبیند است و معارف
درین زمانه پیدا شد ششم ارتفاع امن از مسلمانان است بست و چهارم آنحضرت صلعم و فتنه را ذکر نمود اول
قتل عثمان وما بعد او است تا آنکه خلافت معاویه مستقر شد و فتنه ثانیه بعد فوت معاویه تا استقرار خلافت عبد الملک
است و پنجم آنحضرت صلعم برای نشو و نماء ملت اسلامیه صورتی معین فرمودند که تا آخر عهد حضرت عثمان متحقق شد بعد ازان
بعد از بعض نمود و انتهی المضاد لتقاطعه ایضا بنقل متواتر که در شرعیات فعلی معتمد تر ازان یافته نمی شود به ثبوت پیوست
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه را که نزدیک متصل به حضرت عثمان پیدا شد معلوم اشاره ساخته اند و آن را بتفصیل که زیاده
ازان در شرح صحیح یافته نشود بیان نموده اند و آن را حد فاصل نهاده اند درمیان زمان خیر و زمان شر و گواهی
داده اند که درین وقت خلافه علی منهاج النبوة منقطع شوده یک عضوض پدید آید و معنی لفظ عضوض دلالت
میکند بر حرب و مقاتلات و جنگیدن یکی با دیگری و منازعت یکی با دیگری در ملک الخ و در ملکت و لهذا احادیث
بسیار خلفاء ثلثه را در یک حکم جمع کرده اند تا آنکه غلبه ظن بهم رسید که هر سه بزرگ فی مرتبه بین المرتبتین متوسط اند و غیر ایشان
در آن مرتبه شریک ایشان نیست و در بعضی احادیث لفظیکه مشعر به انقطاع خلافت باشد ارشاد فرمودند و ایضا
باز وقایع عجیبه واقع شدند که بلسان حال دلالت کردند بر آنکه بعد ازین تاریخ برکات ایام نبوة منتفی شد و ایضا
حادثه ثانیه صفین است آنحضرت صلعم ازان خبر داده اند اخرج الشیخان عن ابی هریرة لا تقوم الساعة
حتی تقتتل فئتان عظیمتان دعوتهما واحدة و این کلام اشاره است بآنکه اهل شام مصحف بعد ازانکه
کمیان ما و شما این قرآنست و حضرت مرتضی فرمود که این قرآن صامت است و من قرآن ناطقم و اخرج البخاری
ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلک الفئة الباغیة و آن مخفی شد به تحکیم آن حضرت صلعم این قصه را مفصل
بیان فرمودند که منجر باشد بآنکه مبدء مفاسد شتی گردد و در صحن شایع نبود و ایضا فیه قال الله تعالی
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون واعتصموا بحبل الله
جمیعا ولا تفرقوا واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم
بنعمته اخوانا وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها کذلک یبین الله لکم آیاته

لعلكم تهتدون ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويامرون بالمعروف وينهون
عن المنكر واولئك هم المفلحون ولا تكونوا كالذين تفرقوا و
اختلفوا من بعد ما جاءهم البينات واولئك لهم عذاب
عظيم يوم تبيض وجوه وتسود وجوه فاما الذين اسودت وجوههم اكفرتم
بعد ايمانكم فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون واما الذين ابيضت وجوههم
ففي رحمة الله هم فيها خالدون الاية فقير گوید خداے عزوجل درین باب بیان
فرمود حقیقت خلافت خاصه وحقیقت فتنه که بعد ایام خلافت خاصه بظهور آمده ورضاے حضرت
خود بآن حالت وسخط جناب خود ازین حالت وگزارشا نمود الخ وایضاً فیه قال الله تعالے
واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة واعلموا ان الله شديد العقاب
مفسرین در معنی این فتنه اختلاف دارند الی ان قال معنی صحیح آنست که این فتنه خلافتست
وهي الفتنة التي تموج كموج البحر چون مسلمین جنود مجنده شوند وهر یکے براے طلب
خلافت برخیزد وافناے نفوس ونهب اموال وغلبه کفار که همیشه در انتهاز فرصت
میباشند بظهور رسد واین فتنه ست خاک شد که بهر مسلمانے رسید انتهى و
ایضاً فیه وعن علي ما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم من الدنيا حتى عهد
الي ان ابا بكر يلي الامر بعده ثم عمر ثم عثمان ثم الي فلا يجتمع علي احد يعني
طرق این حدیث در ریاض نضره وبعضی در غایه موجود است بعضی مردم درین حدیث اشکال
وارد کرده اند که این معنی معلوم حضرت مرتضی باشد توقف وے در بیعت ابی بکر صدیق
[illegible] توقف وے در امر عثمان تا تحکیم عبدالرحمن وجهی ندارد واحتمال نسیان
حدیث بعید ست وانچه پیش این فقیر مقرر شده صحت این معنی است ولیکن آنحضرت
[illegible] در وقت [illegible] معلوم نشد [illegible] وقوع مثل تلك الامور واجب
[illegible] احادیث مستفیضه که بهم با مرتضی رسیده باشد وانحضرت

مرتضی است حدیث ان تستخلفوا ابا بکر تجدوه الخ و آن نیز اشاره میکند بخلافت
مستمعین انتهی بالجمله لب لباب آن کتاب انقطاع خلافت راشده و خلافت خاصه و خلافت
رحمت بشهادت حضرت عثمان و بودن زمان حضرت مرتضی زمان فتنه و زمان شر و
مفاسد و ملک عضوض و وقت هلاک مشتمل بر انواع ذمایم و نبودنش خلافت راشده
و خلافت خاصه و خلافت رحمت باضافت تعریض بحضرت مرتضی رضی الله عنه باندک
تغییر بیانی از آنچه در کتب خوارج مذکور و بر السنه شان مشهور گویا موضوع آن
کتاب ازالة الخلافة عن خاتم الخلافة و فاتح الولایة است هر حدیثی و آیتی که متضمن مدح و مشعر ثنا
حال و مآل بیاد آمد کشان کشان بزور زبان با وجود موجود بودن قراین قویه بر خلاف آن و احتمال
آن بر محض ابهام و اجمال بزمان حضرت مرتضی فرود آورده و هر روایتی از هر کتابی
گو قابل اعتبار نباشد و در مقابله تقیه و تایید ظاهر بی حجابا بر بی اعتباری آن حکم
کرده باشند درین باب همه را صحیح و مسلم قرار داده مبنای استدلال نموده اند و از
روایاتیکه خلافت مرتضی مستفاد میافت از همه آن جواب داده که خلافت راشده و
خلافت خاصه و خلافت رحمت مراد نیست حقیقت خلافت راشده مرکب است از دو جزء که
در خلفای ثلثه هر دو جزء موجود و مجموع متحقق میشود و انتفای یک جزء در مرتضی
مفقود بود و یا اطلاق خلافت بطریق استعداد و بالقوة است نه بالفعل الحاصل شاه ولی الله
صاحب آنچه نوشته اند مخالف اهل سنت و جماعت است تحفه اثنا عشریه برای رد آن
کفایت میکند که تعارض مسلکین بتناقض رسیده است بلکه خود از دیگر تصنیفات شاه ولی الله صاحب
بر آن مطالب می توان برد مذاق شان در تفنن بیان موافق پیشینیان ظاهر است
اصلا ثبات و استقامت را مدخلی نیست در مسئله عصمت غیر انبیا که از عمده خلافیات امامیه
و اهل سنت است در تحفه اثنا عشریه وغیره بابید دید و منکرین امامیه که این مسئله را هم از اقوای
اسباب تکفیر قرار میدهند شاه ولی الله در کتاب تفهیمات الهیه بیان عصمت غیر انبیا نوشته

فليس قوليهما واثباتهما لغير النبي ابتداء علامة مخترقة الاجماع المسلمين بل ذلك منكرهما
الا اهل المكابرة واهل الغرض سبب اين تفصيل باعث برين تطويل آنکه اعيان اين مسلک
بعض کلمات شاه ولی الله را وا قفان را در شک مے اندازند ورفع آن خلجان بدون
اين بيان کر مذاق شاه ولی الله بکثرة تفنن راغب وعدم تقييد کلام بنهج تحسين بر ذوق شان
غالب بودن اينگونه کلمات در مولفات خلاف مذهب شيعه اهل سنت او مخالف مختار جمهور جماعه
مفيد نيست ونه قابل استناد ونه لايق اعتماد ودر حالت حيات شان که از اثرے از حکومت
اسلام وتقيتي از علماے اعلام در ديلی بود ظهور وشيوع اينچنين کلمات امکان نداشت و
اولاد واحفاد شاه ولی الله که اينگونه تصنيفات را ذايع وشايع نساختند ودر پرده کتمان داشتند
گويا پرده بر سبب پردگيهاے والد ماجد خود انداختند مولوی محمد اسمعيل زمانه را فارغ از حکومت
اسلام وخالی از علماے اعلام يافته حدت جبلی اتحيلے بلند آوازه ساخته آن اخگر افسرده زير خاکستر را
کما ينبغی مشتعل نمود وتخم پوشيده ته خاک را آب داده حسن نبات الارض من کرم البذر را ثمره کار
وبتبعان بيچاره را هدف سهام ملامت وزبان عوام کالانعام بے لگام در تنوير العينين نام
رساله نوشته ولست شعري کيف يجوز التزام تقليد شخص مع تمکن الرجوع
الی الروايات المنقولة عن النبي صلی الله عليه وسلم الصريحة الدالة علی خلاف قول امام
المقلد فان لم يترک قول امامه ففيه شائبة من الشرک بعد وفات مولوی اسمعيل انشقاق
افتاده بشعب متعدده منشعب گرديده حتی کفر بعضها بعضا واسمعيليه را حسب شامل است سه انواع از فرقه
اول جماعه اعلی خلاف صدق حامل کل کلام طاهره وابنه بالکل که کان محاله وما لا اقراد اين نوع در غايت ندرت اند فرقه دوم
ظاهريه غالب بر وهابيه ملک مشرق از کلکته تا بنارس وما يليها گويا ولايت همين فرقه است
فرقه سيوم متصور بر وهابيه بيزار از ظاهريه امروز در شاهجهان آباد از فرق اسمعيليه
غلبه همين فرقه راست گرفيما بين شان نوعے ضعفے پيدا است بعضے از اصل بودن مولوی اسمعيل منکر
تقليد منکر واين کلام حاشی ست از کمال وقاحت وبر اصل از صدق وحيا امية

پنہان بزمانہ نگذشتہ صدہا کس گواہ و ہزاران ہزار کس آگاہ موجود انکار ہ تواترات بیشتر از خبر عبید ست نیست وبعضی قایل برجوع مولوی اسماعیل ازان مذہب چنانچہ درہمین ایام یک رسالہ بنام تنبیہ الضالین وہدایت الصالحین مطبوعہ مطبع سید الاخبار دہلی مولفہ یکی ازین طائفہ کہ سید احمد را بلفظ حضرت امیر المومنین یاد میکنند غایت تکیہ ونہایت تفرین بر منکران تقلید دران نمودہ ومناقب ابوحنیفہ وحنفیہ ومحامد تقلید ابی حنیفہ بکمال نوشتہ ومہرہای ودستخط علمای عرب وہند وہم خلفای امیر المومنین نقل نمودہ ودران می نویسد مولوی کریم اللہ دہلوی نے کہا کہ یہ لوگ اسماعیلی ہین مولوی اسماعیل کے تقلید کرتے ہین وہ بھی ایسے تھے مگر سچ یون ہے کہ انکا یہ گمان فاسد اور محض ظلم وکذب ہے وہ ہرگز ایسے نہ تھے بلکہ انہون نے نواح پشاور مین بعد مباحثہ علما حنفیہ کے رفع یدین چھوڑ دیا تھا وہم دران نوشتہ اور ایک رسالہ تنویر العینین نام جو بعض آدمیون نے انکی شہادت کی بعد انکا کر کر مشہور کیا اگر وہ انکا ہوتا تو بھی بسبب اسکے کہ انہون نے رفع یدین آخر عمر مین ترک کیا اس باب مین معتبر نہ ہا موافق مذہب اہل حدیث کے کہ پیغمبر نے فرمایا العبرۃ بالخواتیم واضح باد کہ این مقال پر است از انواع اختلال وتقریب کلام ہمہ ناتمام قولہ وہ ہرگز ایسے نہ تھے خبر واحد در مقابلہ تواتر اعتبار ندارد وکسانیکہ بگوش خود ہا از زبان شان شنیدہ اند وگفتگوہا نمودہ اند چگونہ باور سازند باز می گوید بلکہ انہون نے نواح پشاور مین بعد مباحثہ حنفیہ کے رفع یدین چھوڑ دیا تھا اولا کہ با قول اول مناسبتے ندارد چہ ازان ظاہر کہ قبل از مباحثہ وہ ایسے تھے ورنہ مباحثہ با علما حنفیہ چرا بوسیدا دو اگر رفع یدین میکردند ترک کردن چہ معنی دارد ثانیا نمیگوید کہ بعد مباحثہ مقر تقلید ومقلد کدام امام گردیدند و از مذہب سابق رجوع کردند و ازان تبری نمودند و تائب شدند بلکہ ہمین میگوید کہ رفع یدین ترک کردند وظاہر است کہ ترک کردن فعلی چیزی دیگر ورجوع از مذہب چیزی دیگر ترک کردن را اسباب متعددہ اند غیر از رجوع از ان مذہب خصوصاً در مسلک اصحاب تقیہ وذوی الوجوہ خود شاہ ولی اللہ درہمین خصوص رفع یدین درحجۃ البالغہ نوشتہ اند والذی یرفع احب الی ممن لا یرفع لان احادیث الرفع اکثر واثبت غیر انہ لا ینبغی لانسان

ان بیشیر علی لقیه فتنة عوام ببده وهو قوله علیه السلام لولا حدثان قومک نقضت الکعبة قوله ایسے
لوگون کو جو باقی تو گوربرستون سے زیاده بد جانتے اور جیسا گوربرستون کو مردود کیا انکو بھی مردود
کرچھوڑتے ای عزیزان همه آورده او واین خار پروردهٔ اوست اگر میدانی وا عجبا وا گر دانسته میگوئی
واسفا قبل از ظهور فتنه اسمعیلیه گوش عامه اهل هند باین صدا آشنا نبود واین همه غوغا همان کار پرداز
تمام بانبود وقوله تنویر العینین اگر میدانی صاف چرا نمیگوئی که از آن اوهست یا نه اگر میدانی چرا اول
تحقیق نکردی وخود حیران وعمیان چه مقصد هدایت دیگران نمودی بشنو که تنویر العینین قبل از
سفر پشاور بزبان ورا نیز مشهور کرده گفتگو ها دران افتاده تشکیک را دران راه نیست وهم حرمت
زن کرن کردن رفع یدین ودر آخر عمر از نجاست تصنیف تنویر العینین طهارت حاصل نمیگردد
تا آنکه توبه از مضامین مندرجه اش واشاعه توبه برکسانیکه بواسطه اش بهادیه ضلالت افتاده
باشند ثابت نگردد وقوله العبرة بالخواتیم امنا وسلمنا ما را سخن درخاتمه کسی نیست اگر خاتمه مولوی اسمعیل
بر توبه از انکار تقلید وتوهین وتکفیر مجتهدین ومقلدین وتبری از سایر عقاید فاسده گردیده الحمد لله
همیشه ما [illegible] ماشا وکلام وکلام ملام اللئام است که حق است یا باطل فرقه چهارم از اعتقاد
ظاهریه ووهابیه برکران واعتقاد ندارند باین نه بآن ودر عمل واظهار عقیدت موافق اهل سنت
[illegible] فریق برین طریق است که با این همه موافقت با اهل سنت معترف اند بحقیت
ملت اسمعیلیه واین تخالف را محمول میکنند بر اختلاف است که معبر است برحمت واین مغالطه
[illegible] است از کمال سفاهت وغایت حماقت فرقی است بین منشاء اختلاف رحمت وشقاق
[illegible] اختلاف رحمت آنست که مسلوک است مابین ائمه مجتهدین وعلماء صالحین بترجیح رواة در
مرویات وتعدد طرق استنباط در مجتهدات که یکی توهین دیگری گوارا ندارد وحصر حق بجانب
خود وتقیه [illegible] بجانب دیگر نمیکنند وهر یکی کار نص واحتمال می نماید ودر حفظ مراتب وتعظیم و
[illegible] دقیقه از جانبین فروگذاشت نمی شود وهر واحد همه را حق میدانند واین همه در عملیات
[illegible] حق در ان تعیین [illegible] وخلاف اسمعیلیه با اهل سنت نه از ان قبیل است بلکه در عقاید

۳۴

ومسائل عملیه مستحسنات اہل سنت در ملت اسمعیلیه بکفر و بدعت شان منهما این تخالف نه اند است از تخالف سنی وشیعی چه خواص و علما معتمد فریقین از سنیه و امامیه جز بتکیه بر دیگرے ندارند اسمعیله را حاصل حاشا که یکی از هزار خرافات اسمعیلیه بر زبان معتمدی از امامیه گذشته باشد پس سیکه با وجود موافقت اہل سنت اعتراف کند بحقیت مذهب امامیه هم وآنرا اختلاف رحمت انگارد نزد اہل سنت در زمره شان نیست وهمچنان بالعکس این تخالف تخالف عقائد است جمع نمی شود بلکه اسمعیله که اہل سنت را کافر مثل یهود و نصاری و مشرک میدانند پس سلک این فریق یعنی فرقه چهارم بدان می ماند که با وجود موافقت با اہل اسلام اعتراف حقیت دین یهود و نصاری و عبده اصنام نیز نماید حاشا و کلا که مسلمان باشد هر چند این فریق نه برین روش نه بر آن طریق از این سو رانده و زان سو مانده لا الی هولاء و لا الی هولاء مذبذبین بین ذلک نه سنی اند نه اسمعیلی اما بدین جهت که از منفعت موافقت اہل سنت قطعاً محروم و مضرت عقیده حقیت اسمعیلیه ایشان لازم و ملزوم و گلاب با می ناب حکم شراب دارد این فرقه هم در شمار داخل اسمعیله است

باب اول در عقائد نجدیه

عقیده اول اعمال و افعال در مذهب مبتدع داخل اند در حقیقت ایمان مثل تصدیق بنا بر این مثل خوارج و معتزله بود که بادیان این مذهب مبتدع و بانیان این مشرب مخترع سنانهای زبانها را آبهای تازه و فسانهای بی اندازه افزوده در معرکه بیان آنچنان رخشان و درخشان شوند که گوی سبقت از اینها در ربوده بعضی افعال که نزد اہل سنت و جماعة بلکه کافه است اجابت باتفاق یا باختلاف حرام یا مکروه تحریمی یا مکروه تنزیهی یا مستحب یا مباح یا سنت هدی یا سنت زائده همه را کفر می گویند و این مسئله اصلیت عمده برای مذهب نجدیان و مبنی و متفرع علیه تمام مسائل تقویة الایمان و هرگاه ثابت شود که آن اصل نزد اہل سنت مردود است ظاهر گردد که تقویة الایمان هم که بر آن متفرع است در مذهب سنت و جماعة مطرود است لهذا اول مذهب اہل سنت درین خصوص و بحثیکه با معتزله و خوارج رفته است از کتب عقائد نقل می کنیم بعد ازان عبارت تقویة الایمان

نوشتہ بر اخلاط جزئیہ او تفصیلاً تنبیہ نمودہ خواہد شد در مذہب جمہور اہل سنت رکن ایمان
تصدیق بقلب است ونیست اقرار مگر شرط اجرای احکام در دنیا و نزد بعضی علما ایمان
عبارت از تصدیق واقرار مگر اقرار محتمل سقوط است چنانکہ در بکم و اکراہ در شرح عقائد
نسفی نوشتہ ہذا الذی ذکرہ من ان الایمان ہو التصدیق والاقرار مذہب بعض العلماء
وہو اختیار الامام شمس الائمۃ وفخر الاسلام وذہب جمہور المحققین الی انہ التصدیق بالقلب
وانما الاقرار شرط اجراء الاحکام فی الدنیا لان التصدیق بالقلب امر باطن ولا بد لہ من علامۃ
فمن صدق بقلبہ ولم یقر بلسانہ فہو مومن عند اللہ وان لم یکن مومنا فی احکام الدنیا ومن
اقر بلسانہ ولم یصدق بقلبہ کالمنافق فبالعکس وہذا ہو اختیار الشیخ ابی منصور رحمہ اللہ
والنصوص معاضدۃ لذلک یا بجملہ عمل در مذہب اہل سنت رکن حقیقت ایمان نیست کہ از
عدم عمل عدم ایمان لازم آید واطلاق ایمان بر اعمال از قسم مجاز واطلاق جسد بر اجزاء
عرفیہ است چنانچہ در عرف موی وناخن را جزو بدن گویند باوجودیکہ با نعدام ناخن وموی بدن
منعدم نمی شود وشاخ برگ برای درخت بلکہ مذہب معتزلہ است شیخ عبد الحق در
شرح سفر السعادت نوشتہ وانکہ از علما ومحدثین مشہور شدہ الایمان التصدیق بالقلب
والاقرار باللسان وعمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است وعمل شرط کمال ایمان است نہ اصل
ایمان چنانکہ مذہب حق است وبعض مردم توہم نمودند کہ مذہب ایشان مخالف جمہور
مومنین است حاشا وکلا واین توہم خطاء محض وغلط صریح است کما صرح بہ انتہی ملخصا
ومرتکب کبیرہ در مذہب اہل سنت مومن است بر خلاف خوارج کہ کافر دانند ومخالف
معتزلہ کہ نہ مومن است نہ کافر بلکہ فاسق است در شرح عقائد نسفی نوشتہ والکبیرۃ لا
تخرج العبد المومن من الایمان لبقاء التصدیق الذی ہو حقیقۃ الایمان خلافا للمعتزلۃ حیث زعموا
ان مرتکب الکبیرۃ لیس بمومن ولا کافر ہو المنزلۃ بین المنزلتین بناء علی ان الاعمال عندہم
جزء من حقیقۃ الایمان ولا تدخلہ فی الکفر خلافا للخوارج فانہم ذہبوا الی ان مرتکب الکبیرۃ بل

الصغيرة ايضا كافر وانه لا واسطة بين الايمان والكفر ومعتزله كه دلايل براى ابطال مذهب
اهل سنت آورده اند يكى ازان آيه كريمه وما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون است كه دلالت
مى كند بر اجتماع ايمان با شرك حال آنكه تصديق بجميع ما جاء به النبى صلى الله عليه وسلم
با شرك مجامع نمى شود چه توحيد هم ازانجمله است پس ايمان عبارت از تصديق نيست
صاحب مواقف اين دليل معتزله نقل نموده جواب داده شارح نوشته حاصله ان الايمان
في اللغة هو التصديق مطلقا وفي الشرع هو التصديق مقيدا بامر مخصوص هو جميع ما علم
كونه من الدين ضرورة والمذكور في الآية محمول على معناه اللغوى واز استدلال بايه كريمه
ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون جواب داده والمراد من لم يحكم بشيء بما انزل
الله اصلا او المراد بما انزل الله هو التورية بقرينة ما قبله تخصيص باليهود واز استدلال بحديث
من ترك الصلوة متعمدا فقد كفر ومن مات ولم يحج فليمت ان شاء يهوديا وان شاء نصرانيا
جواب داده الاحاد لا تعارض الاجماع المنعقد قبل حدوث المخالفين الغرض بحده دليل
مخالفين از آيه وحديث كه اكثر ان بر السنه سعديه وار نقل نموده از همه جواب داده است وآنكه
مرتكب كبيره را منافق گويند دليلش حديث ان المنافق ثلثة اذا وعد اخلف واذا حدث
كذب واذا اؤتمن خان نقل نموده جواب داده هو متروك الظاهر الخ بايد دانست كه ايمان
حقيقى آنست كه مرتب شود برو احكام اخروى وهمان است محل نزاع نه ايمان ظاهرى
كه منافق را هم شامل است ودر شرح مواقف نوشته انما النزاع فيما بينه وبين الله تعالى اى
النزاع في الايمان الحقيقى الذى يترتب عليه الاحكام الاخروية ودرين مقام امريست واجب الاعلام
وان فرق دررکن وعلت وسبب وشرط وعلامت كه بسبب عدم اطلاع بران عدا انواع شنايع
افتاده اند در توضيح مسطوراست الشئ المتعلق ان كان داخلا في الآخر فهو ركن والا فان
كان مؤثرا فيه على ما ذكرنا في القياس فعلة والا فان كان موصلا اليه في الجملة فسبب والا
فان توقف عليه وجوده فشرط والا فلا اقل من ان يدل على وجوده فعلامة فاما الركن فسما

در

یقوم بہ شیٔ وقد شنع بعض الناس علی اصحابنا فیما قالوا الاقرار رکن زائد والتصدیق
رکن اصلی فانہ ان کان الاقرار رکنا یلزم من انتفائہ انتفاء المرکب قلت الرکن الزاید شیٔ
اعتبرہ الشرع فی وجود المرکب لکن ان عدم بنا رعلی ضرورۃ جعل الشارع عدمہ معفوا واعتبر
المرکب موجودا حکما و قولہم للاکثر حکم الکل من ہذا القبیل وہذا نظیر اعضاء الانسان
فان راس رکن ینتفی الانسان بانتفائہ والید رکن لا ینتفی بانتفائہ ولکن ینقص وکفر خلاف
ایمان است در مواقف نوشتہ وہو عند کل طائفۃ مقابل بما فسر بہ الایمان فقالت الخوارج
المعصیۃ کفر وقد ابطلناہ وقالت المعتزلۃ المعاصی اقسام ثلثۃ اذ منہا مایدل علی الجہل باللہ
ووحدتہ ومایجوز علیہ والجہل برسالۃ الرسول کالقاء المصحف فی القاذورات والتلفظ
بکلمات دالۃ علی ذلک فہو کفر ومنہا ما لا یدل علی ذلک وہو قسمان قسم یخرج مرتکبہ الی منزلۃ
بین المنزلتین ویعبر عنہا بالکبائر ومنہا ما لا یخرج کلثغ العوۃ ویسمی بالصغائر باجملہ عقیدہ
اہل سنت حکم ایمان وکفر بر تصدیق واقرار است می نشیند وہر جا کہ لفظ کفر وشرک در احادیث
وآیات وروایات وارد گردیدہ کہ خوارج ومعتزلہ واتباع شان بآن استدلال نمودہ اند
علما ء اہل سنت ازان یا بحمل بر معنی لغوی یا بر مجاز وتاویل یا بہ بودنش متروک الظاہر تا
استدلال بعا رض قوی واشال ذلک جواب دادہ اند واضح باد کہ این طائفہ مستحدثہ
ثبات بر یک طریق ندارند مضطرب الحال ومضطرب الاقوال گاہی بر کتب فقہ تبرای کنند ووقت
مصلحت بآن استنادمی کنند در باب تکفیر رجوع بکتب فتاوی می آرند وآنرا عمدہ دلائل خود
مید شد تنبیہ برای مخفضہ ضروریست اول کہ ہر مسئلہ را از محلش باید دید ما از کتب اصول مذہب اہل سنت
دلائل ومعارضات نقل کردیم وجنب آن آوردن فروع فائدہ نخواہد داد دوم در فن
فروع ہم بر ہر تریق معینہ آن فن نظر باید کرد نہ محض بہوا ے نفس از مقررات آنست کہ متون
مقدم بر شروح وشروح بر فتاوی وروایات فتاوی مخالف متون قابل اعتبار نیست
چنانچہ در مستصفیات ہمہ بدان اعتراف است در بیانیہ مسائل ورسم المواقف قبر نوشتہ ہر گاہ

ازین روایات کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه قبر باشد یا غیر قبر حرام و غیره جائز است
پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر ساباز نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که قاعده
فقها است که روایات متون معتبری باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبر می باشد
از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزله متون است موجود و روایات
تجویز در بعضی فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شروح متعارض شوند ترجیح روایات
شروح راست انتہی بلفظه سیوم ہمان اصحاب فتاوی در ہمان باب و کتاب یا بجاے
دیگر تصریح نموده اند بعدم صحت حکم تکفیر بگرسیدن تمام مطلب که عادت این طائفه نیست
در بحر الرائق نوشته و فی جامع الفصولین روے الطحاوی عن اصحابنا لایخرج الرجل من الایمان
الا جحود ما ادخله فیه ثم ما تیقن انه ردة یحکم بها وما یشک انه ردة لا یحکم بها اذ الاسلام الثابت
لا یزول بالشک مع ان الاسلام یعلو ولا یعلی وینبغی للعالم اذا رفع الیه ہذا ان لا یبادر بتکفیر
اہل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام المکره اقول قدمت ہذه لتصیر میزانا فیما نقلته
فی ہذا الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس ہذه المسئلة
فلیتامل انتہی وفی الفتاوی الصغری الکفر شئ عظیم فلا اجعل المومن کافرا متی وجدت روایة
انه لا یکفر انتہی وفی الخلاصة وغیرہا اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر ووجه واحد
یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر تحسینا للظن بالمسلم وفی التاتارخانیة
لا یکفر بالمحتمل لان الکفر نہایة فی العقوبة فیستدعی نہایة فی الجنایة ومع الاحتمال لا نہایة انتہی والذی
تحرر انه لا یفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره اختلاف ولو بروایة
ضعیفة فعلی ہذا فاکثر الفاظ التکفیر المذکورة لا یفتی بالتکفیر بہا وقد الزمت نفسی ان
لا افتی بشئ منہا انتہی در بحر الرائق نوشته والحق ان ما صح عن المجتہدین فہو علی حقیقته واما
ما ثبت من غیرہم فلا یفتی به فی مثل التکفیر ولذا قال فی فتح القدیر فی باب البغاة الذی صح
عن المجتہدین فی الخوارج عدم تکفیرہم ویقع فی الکلام اہل المذہب تکفیر کثیر لکن لیس من کلام

الفقهاء الذين هم المجتهدين بل من غيرهم ولا عبرة بغير الفقهاء در در المختار در باب المرتد نوشته
الکفر لغة الستر وشرعا تکذیبه صلعم فی شئ مما جاء به من الدین ضرورة والفاظه تعرف فی الفتاوی
بل افردت بالتالیف مع انه لا یفتی بالتکفیر فی شئ منها الا ما اتفق علیه المشائخ کما سیجئ وقال
فی البحر الرائق فقد الزمت نفسی ان لا افتی بشئ منها وهم دران باب نوشته اعلم انه لا یفتی
بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره خلاف ولو کان ذلک بروایة ضعیفة
کما حرره فی البحر وعزاه فی الاشباه الی الصغری ملا علی قاری در شرح فقه اکبر و یذیل تحول استحلال
المعصیة کفر اذا ثبت کونها معصیة بدلالة قطعیة می نویسد والجمع بین قولهم لا یکفر احد
من اهل القبلة وقولهم یکفر من قال بخلق القران او استحالة الرویة او سب الشیخین ولعنهما
وامثال ذلک مشکل کما قال شارح العقائد وکذا قال شارح المواقف ان جمهور المتکلمین و
الفقهاء علی انه لا یکفر احد من اهل القبلة وقد ذکر فی کتب الفتاوی ان سب الشیخین کفر وکذا انکار
امامتها کفر ولا شک ان هذه المسئلة معقولة بین جمهور المسلمین فالجمع بین القولین
المذکورین مشکل ووجه الاشکال عدم المطابقة بین المسائل الفرعیة
والدلائل الاصولیة التی من جملتها اتفاق المتکلمین علی عدم
تکفیر اهل القبلة المحمدیة ویدفع الاشکال بان نقل کتب الفتاوی
مع جهالة قائله وعدم اخباره لانه لیس بحجة من ناقله اذ مدار
الاعتقاد فی المسائل الدینیة علی الادلة القطعیة علی ان
فی تکفیر مسلم قد یترتب مفاسد جلیة وخفیة فلا یفید قول
بعضهم انما ذکروه بناء علی الامور التشدیدیة والتغلیظیة

وقت

تصدی الامام الهمام فی شرح الهدایة للجواب عن هذا الاشکال حیث قال اعلم
ان الحکم بکفر من ذکرنا من اهل الاهواء مع ماثبت عن ابی حنیفة والشافعی من عدم
تکفیر اهل القبلة من المبتدعة کلهم محمله ان ذلک المعتقد فی نفسه کفر فالقائل به
قائل بما هو کفر وان لم یکفر بناء علی کون قوله ذلک عن استفراغ وسعه مجتهدا
فی طلب الحق لکن جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم لا یصح هذا الجمع اللهم الا ان
یراد بعدم الجواز خلفهم عدم الحل ای عدم حل ان یفعل وهو لا ینافی صحة الصلوة والا فهو
مشکل انتهی ولا یخفی انه یمکن ان یقال فی دفع الاشکال ان جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم
احتیاطا لا یستلزم جزمهم بکفرهم الا تری انهم جزموا ببطلان الصلوة مستقبلا الی
الحجر احتیاطا مع عدم جزمهم بانه لیس من البیت بل حکموا بوجوب ظنهم فیه انه منه
فاوجبوا الطواف من وراءه وهم در شرح فقه اکبر نوشته وفرق بین نفی العام ونفی العموم
والواجب انما هو نفی العموم مناقضة لقول الخوارج الذین یکفرون بکل ذنب وطوائف
من اهل الکلام والفقه والحدیث لا یقولون ذلک فی الاعمال لکن فی الاعتقادات
البدعیة وان کان صاحبها متاولا فیقولون یکفر من قال هذا القول لا یفرقون بین
المجتهد المخطیء وغیره ویقولون بکفر کل مبتدع وهذا القول یرجع الی مذهب الخوارج
والمعتزلة ومن عیوب اهل البدعة انهم یکفر بعضهم بعضا ومن ممادح اهل السنة
انهم یخطئون ولا یکفرون ازینکه نقل نمودیم ظاهر گردید که مذهب مختار جمهور فقها ومجتهدین و
متکلمین وائمه مسلمین عدم تکفیر است وبا نست منصوص متون وشروح ومختار فتاوی وتکفیر
کننده منسوب بعدم فقاهت وفساد عقیدت است چهارم ازهمان کتب فتاوی که در صورتهای
مذاق خویش در باب تکفیر استنا دمیکنند درهمان کتب حکم تکفیر به نسبت اموری مسطور که محاذین
هم لامحالة تکذیب در دان روایات میکنند یکی ازاین طائفه در قرب همین ایام که فضول زادکی
بدستش افتاده بود در مسئله ذبح برای قادم وغیره بآن استنادمی نمود ودرین باب غلو داشت

روزی مطالبه تصحیح نقل بودم بینی تقریب کتاب را حاضر آورد و از دست او گرفته جائیکه تکفیر محمد اسمعیل بخاری صاحب صحیح علیه الرحمة نوشته است آن مقام را برآورده پیش کردم مضطربانه بر زبانش جاری گردیده که احکام تکفیر همچو کتب اصلا قابل اعتبار نیست چهٖ اندراج خوارج و معتزله و حنفیه زائد از صد است هزاران هزار معتزلی و خارجی در فروع فقیه حنفی بوده اند تا مذکاص امام اعظم و ابی یوسف مذهب مذاهب باطله گذشته و هزاران هزار روایت از ان کسان مطابق مذهب ایشان در کتب فتاوی داخل صاحب فتاوی قنیه که شیخ مشهور و صاحب درالمختار و صاحب اشباه و غیره و متاخرین هم از و نقل می کنند معتزلیست شاه ولی الله در تفهیمات نوشته بین الحنفیة و اهل السنة عموم و خصوص من وجه تنقید روایات فتاوی بی ارجاع باصول مذاهب دست ندهد و بی این شرط فتوی دادن جائز نیست کما هو مقرر فی محله این قرن شیطان که نه لیاقت این کار دارند و نه فکر اکتساب دراک آن از دیگران و غرض اصلی اضلال جهال بے مبالاة لب بفتوی می کشایند هداهم الله تعالی چون این مقدمه ممهد شد حالا نقل میکنم عبارة تقویة الایمان میفرماید اوّل معنے شرک اور توحید کے سمجھنا چاہیئے کہ اکثر لوگ پیرون کو اور پیغمبرون کو اور شہیدون کو اور فرشتون کو اور پریون کو مشکل کیوقت پکارتے ہین اور اونسے مرادین مانگتے ہین اور اون کی منتین مانتے ہین اور حاجت بر آنے کے لئے اونکی نذر نیاز کرتے ہین کوئی اپنے بیٹے کا نام عبد النبی رکھتا ہے کوئی غلام نبی کوئی غلام رسول کوئی حسین بخش حسن بخش پیر بخش مدار بخش سالار بخش غلام حیدر غلام رسول اور اونکے جینے کے لئے کوئی کسی کے نام چوٹی رکھتا ہے کوئی کسی کے نام بدّہی پہناتا ہے کوئی کسی کے کپڑے پہناتا ہے کوئی کسیکے نام بیڑی ڈالتا ہے کوئی کسیکے نام کی جانور کرتا ہے کوئی مشکل کیوقت کسیکی دہائی دیتا ہے کوئی باتون مین کسیکے نام کی قسم کہاتا ہے غرض کہ جو کچھ ہندو اپنے بتون سے کرتے ہین وہ سب کچھ یہ جہوٹے مسلمان اولیا اور انبیا اور اماموں اور شہیدون سے اور فرشتون اور پریون

سے گذرتے ہین اور دعوی مسلمانیکا کیئے جاتے ہین سبحان اللہ یہ مونہہ اور یہ دعوی
سچ فرمایا اللہ صاحب نے سورہ یوسف مین وما یومن اکثرہم باللہ الا وہم مشرکون یعنی
اور نہین اکثر لوگ مسلمان مگر شرک کرتے ہین فائدہ یعنے اکثر لوگ جو دعوی ایمان کا
رکہتے ہین سو شرک مین گرفتار ہین تنبیہ کہ صرف باعتبار افعال و اعمال حکم شرک جا بجا نمودہ
اول آیہ در اول باب کتاب یعنے وما یومن اکثرہم باللہ الا وہم مشرکون را بر دعوی کہ ثابت
نمودہ بیان آیہ ست کہ بسبب غلط فہمی معنی مراد آن آیہ کریمہ را معتزلہ در رد اہل سنت آوردہ
اند و اہل سنت ازان جواب دادہ اند کہ مراد از یومن در آیہ کریمہ ایمان بمعنی لغوی است چنانچہ این
بحث در شرح مواقف بتفصیل موجود و ما در تمہید اشارتی بنقل آن نمودہ ایم و در جنب افعال
کہ شرک را بان منوط ساختہ اعتقاد و اقرار را ہم معتبر نداشتہ چنانچہ نوشتہ جواب دیتے ہین
کہ ہم شرک تو نہین کرتے بلکہ اپنا عقیدہ اولیا و انبیا کی جناب مین ظاہر کرتے ہین شرک جب
ہوتا کہ ہم اون کو اللہ کے برابر سمجہتے بلکہ اون کو اللہ کا بندہ جانتے ہین اور اوسیکا مخلوق
اور یہ قدرت تصرف کی اوسنے اون کو بخشی ہے اور اوسیکی مرضی سے عالم مین تصرف
کرتے ہین اور اونکا پکارنا عین اللہ کا پکارنا ہے اور اونسے مدد مانگنی عین اللہ سے مدد
مانگنی ہے اور وہ لوگ اللہ کے پیارے ہین جو چاہین سو کرین اور اوس کی جناب مین ہمارے
سفارشی ہین اور وکیل اور اون کے ملنے سے خدا ملتا ہے اور اونکے پکارنے سے
اللہ کا قرب حاصل ہوتا ہے اور جتنا ہم اونکو مانتے ہین اتنا اللہ سے نزدیک ہوتے ہین
اور اسیطرح کی خرافاتین بکتے ہین و ہم دران نوشتہ چوکوئی کسی پیر و پیغمبر کو یا بھوت پری کو
یا کسی کی جہوٹی یا سچی قبر کو یا کسیکی تہان یا کسیکے چلے کو یا کسیکے مکان کو یا کسیکے تبرک
کو یا نشان کو یا تابوت کو سجدہ کرے یا رکوع کرے یا اوس کے نام کا روزہ رکہے یا ہاتہ
باندہ کر کہڑا ہووے یا جانور چڑہاوے یا اونکے نام پر مال خرچ کرے یا ایسے مکانون
مین دور دور سے قصد کر کر جاوے یا وہان روشنی کرے یا غلاف ڈالے یا چادر چڑہاوے

یا اوسکے نام کی چھڑی کھڑی کرے یا اوسکی قبر کو بوسہ دیوے یا مورچھل جھلے یا اوس پر شامیانہ
کھڑا کرے رخصت ہوتے وقت اولٹے پاؤن چلے چوکھٹ کو بوسہ دیوے ہاتھ باندھکر
التجا کرے مرادین مانگے مجاور بنکر بیٹھ رہے وہان کے گرد پیش جنگل کا ادب کرے
اور اسی قسم کی باتین کرے سو اس سے اوس پر شرک ثابت ہوتا ہے ببینید کہ
صرف بسبب ارتکاب افعال حکم شرک جاری نمودہ و در آخر کلام تعمیم نمودہ بہرنحوہ
یون سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے لایق یا یون سمجھے کہ انکی اسطرح تعظیم کرنے سے اللہ خوش ہوتا
ہے اس تعظیم کی برکت سے مشکلین کھول دیتا ہے الغرض تمام کتاب تقویۃ الایمان الخ اشتمال
بچنین احکام پر است و ظاہر و باہر کہ ہمین ست مذہب خوارج و آنچہ اہل سنت مذہب
خوارج بسیار دگر دہ اند ہمان اولہ تمام احکام تقویۃ الایمان رد گردیدہ حالا خصوصیت
افعالی را کہ کفر قرار داوہ ست باید دریافت کہ خاص خاص حکم ہر ہر فعل و تشریح بیت
اول سجدہ برای غیر خدا از ہمہ اظہر و در قبح از ہمہ بیشتر حالش اینکہ سجدہ برای غیر خدا
دو قسم است سجدہ عبودیت یعنی غیر را معبود دانستہ اعتقاد نمودہ سجدہ نماید آن شرک
است و سجدہ تحیت کہ در شرایع سابقہ جائز بود و درین شریعت ممنوع ست اگرچہ بعضی فقہا
در بعض جاہا بجواز آن رفتہ اند لیکن مفتی بہ و مختار حرمت است و ظاہر است کہ سجدہ تحیت
شرک نیست چہ اگر شرک می بود در شرایع سابقہ ہم جائز نمیشد سجدہ ملائکہ آدم را و سجدہ
برادران یوسف را منصوص قرآن است و از کمال سفاہت است آنچہ
در تقویۃ الایمان نوشتہ اور جو کوئی یہ بات کہے کہ اگلے دینون میں کسی کسی مخلوق
کو سجدہ کرتے تھے جیسے فرشتون نے حضرت آدم کو اور حضرت یعقوب نے حضرت
یوسف کو تو ہم بھی اگر کسی بزرگ کو کر لین تو کچھ مضایقہ نہین سو یہ بات غلط ہے آدم کے
وقت میں لوگ اپنی بہنون سے نکاح کر لیتے تھے چاہیے کہ یہ بھی اپنی بہنون سے نکاح کر لین الخ
ببینید کہ حرمت و ممنوعیت چیزے دیگر شرک چیزے دیگر حرمت و علت مختلف

۴۴

میشود باختلاف ملل بلکه در یک ملت باختلاف اوقات کلام دران نیست سخن در شرک
است که در همه ملل و ادیان و در تمام اجزای زمان مجوز نیست اگر این سجده شرک بود
امکان جواز نداشت واین قیاس بس ابلهانه و ملحدانه است بارتکاب افعال محرمه این
شریعت بعد اباحت آن در شرائع سابقه خیال شرک نمودن خالی از جنون و زندقه نیست
لطف اینکه خود هم در جای دیگر در رسالهٔ تقویة الایمان می نویسد شرک سے منع اور توحید
کا حکم سب شریعتون مین تھا پس از نفس کلامش ثابت که سجده مجوزه شرائع سابقه شرک
نیست وآنچه ما از تفصیل اقسام سجده ذکر کردیم هرچند کتب دین ازان مشحون است
چندے نقل آن ضروری نیست واقتصار بر نقل از اصول و فروع صاحب تقویة الایمان
مناسب نمود که اسمعیل را راه عذر مسدود گردد در تفسیر عزیزی نوشته پیشانی بر
زمین نهادن بدو طور واقع میشود یکی آنکه برای اداے حق عبودیت باشد واین قسم
در جمیع ادیان و ملل برائے غیر خدا حرام و ممنوع است وهیچگاه جائز نشده زیراکه از محرمات
عقلیه است ومحرمات عقلیه بتبدل ادیان و ملل متبدل نمیشود ودلیلش آنکه این تعظیم
مشعر بغایت تذلل است وغایت تذلل برائے کسے سزاوار است که در غایت عظمت باشد
وغایت عظمت آنست که ذاتی باشد وعظمت ذاتی خاص بحضرت حق است در هیچ مخلوق
یافته نمیشود دوم آنکه برای تکریم وتحیت باشد مانند سلام وسرخم کردن و
انحنی باختلاف رسوم وعادات وتبدل ازمنه و اوقات مختلف است گاہے جائز و
گاہے حرام در امتهاے سابقه جائز بود چنانچه در قصه حضرت یوسف واقع شده و
خروا له سجدا در شریعت ما این هم فیما بین مخلوقات حرام و ممنوع وسجود فرشتگان برائے
حضرت آدم بهمین طریق بود انتهی ببینید که عظمت مقید بقید ذاتی است وصاحب تقویة الایمان
بالجاد اطلاق نوشته داد خواه یون سمجھے خواه یون سمجھے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے
وچونکه در استحقیه که کوچک ابدال اصلیه و امر وز معتقد علیه آن ملت باین تفصیل اعتراف است

ایراد دیگر شواهد ضروری نیست و در مائة المسائل میبینید که در جواب سوال ۱۳ سجده تحیه را
حرام و سجده عبادت را شرک نوشته چنانکه صاحب تقویة الایمان نوشته و سجده در جمیع
افعال که سجده است هرگاه آن هم مقید است پس بدیگر اشیاء ذکر نموده اشرح رسد
صاحب مائة مسائل تقبیل را اختیار اکروه و سجده تحیه و طواف را حرام نوشته و تقویة الایمان
همه را شرک قرار داده و حق آنست که طواف در حکم سجده تحیه نیست مثل تعریف است
استقارب تقبیل و کراهة این اشیاء مختلف فیه بین الفقهاء و بچه امور باعث تکفیر و تفرین بر مرتکبین
هم نمیتواند شد چه جای تکفیر چراکه بسیاری از اکابر تصریح بجواز آن کرده اند گو نزد
جماعتے رجحان بجانب عدم استحسان است و فقیر هم همین مسلک سالک است اما علیه
دانتقیه را معلوم نیست که شاه ولی الله در کتاب انتباه فی سلاسل اولیاء الله نوشته اند
ذکر برائے کشف قبور اوّل چون بمقبره در آید دوگانه را بروح آن بزرگوار ادا کند اگر
سوره فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و در دوم اخلاص و الا در هر رکعت سوره
اخلاص شش بار بخواند بعده قبله را پشت داده بنشیند و یکبار آیة الکرسی و بعض سورتها
بخواند و ختم کند و تکبیر گوید بعده هفت کرت طواف کند و دران تکبیر بخواند و آغاز
از راست کند بعده طرف پایان رخساره نهد و بیاید نزدیک روئے میت بنشیند
بگوید یارب بست و یکبار بعده اول طرف شمال بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح
الروح تا وقتیکه انشراح یابد این بخدا انشاء الله کشف قبر و کشف ارواح حاصل
آید انتهی و شاه عبدالعزیز صاحب بقبر والد خویش و قبر حضرت خواجه باقی بالله
قدس سره و مرقد حضرت محبوب الهی نظام الدین اولیاء قدس سره و دیگر بزرگان
بوسه میدادند و میگفتند که هرکه در حالت حیات قدم او می بوسیدیم بعد ممات بر قبر
شان بوسه میدهیم و همچنان برادران و والد ماجد شان این عمل می کردند چنانچه
بست و سوم ربیع الثانی ۱۲۳۸ هجری که در دهلی عقد مجلس گردیده مولوی رشید الدین خان صاحب

و مولوی مخصوص الله و غیره اعیان بجمیع خاص و عام مولوی عبد الحی و مولوی اسمعیل را ملزم و مغلوب ساختند مولوی مخصوص الله و مولوی موسی اوّل بر همین امر مواخذه نموده بودند که اکابر ما بوسه بر قبور بزرگان میدادند و ایشان بوسه قبر را شرک میگویند چنانچه آن وقت مولوی عبد الحی ازین حکم انکار کردند قوله یا چادر چڑهاوے یا ونکے نام کی چهڑی کهڑی کرے یا مورچهل جهلے یا شامیانه کهڑا کرے محصل دعوی اینکه بعضی کارها را خدا تعالی برای تعظیم خود خاص کرده است که آنرا عبادت گویند پس اگر کسے آن کارها برای غیر خدا کند بروے شرک ثابت شود و این را شرک فی العبادة می گویند و شمار نمود دران کارها این چهار چیز را هم ببینید چه جرأت افترا است بر الله تعالی الله تعالی کجا فرموده است که این چیزها را برای خود خاص کرده ام فصل چهارم که برای شرک فی العبادة وضع نموده و در انجا بر اکثر دعاوی واهیه خود آیات و احادیث بی مناسبت محض یاد نموده داد هذیان سرائیها داده بطور خودش هم اصلا مذکور این امور نیست اسمعیلیه را باید که باثبات دعوی‌ش پردازند و یا اقرار نمایند بداخل بودنش در وعید ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون کلام در جواز و عدم جواز نیست در خاص کردن الله تعالی است برای خود تلفظ باین الفاظ و قبول آن کار عاقل نیست اگر اسمعیل را عقل می بود بالضرور می پرسید که شامیانه کهڑا کرنا جو عبادت خدا کی ہے کہاں کهڑا کرے عرش پر یا خانه کعبه پر که وه ہی بلند ہے اور یہ عبادت کبهو کسیکو نصیب ہی ہوئی یا نہین اور خدا کے نام کی چهڑی کهڑی کرنیکا ہی طریقه پوچهنا ضرور تها اصل مغالطه اینست که هر معامله جا و بیجا که مردم را با قبور انبیا و اولیا دیده چونکه شائبه تکریم آن اکابر یافته میشد ناگوار افتاد رخصت مباح و استحسان حسن که کفر ملت عداوت بود بحکم کراهت و تحریم هم تسکین کین متعلمین و معلمین نگردیده بے حکم تحقیر غبار خاطر فرو نمی نشست و بر کرسی نشستن این حکم موقوف بر آن او عا لبندا باین نوع کلام

۴۷

ورواه عطیه وقال سعید ابن جبیر عنه هذا من قول العرب الذین رجعوا الی قومهم من الجن اجزه هم ساروا من طاعة اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم واقتلاهم بر فی الصلوة وقال الطبری

تقوه نموده حال شامیانه بر قبر اینکه در مائیة مسایل نوشته شامیانه وقبه استاده کردن بر
قبر مکروه وممنوع کما یظهر من الروایات وفی البخاری ورای ابن عمر فسطاطا علی قبر
عبد الرحمن فقال انزعه یا غلام فانما یظله عمله انتهی می گویم عینی در شرح بخاری نوشته
که عبد الله بن عمر و ابو سعید و ابن مسیب مکروه میداشتند ضرب فسطاط وقبه را وعمر
رضی الله عنه بر پا کرد بر قبر زینب بنت جحش وعایشه بر قبر برادر خود ومحمد بن حنفیه بر قبر
ابن عباس وفاطمه بنت حسین بن علی کرم الله وجهه بر قبر شوهر خود حسن بن حسن علیهم السلام
ابو داود در سنن از قاسم بن محمد که از اکابر تابعین وفقهاء سبعه مدینه است روایت
نموده قال دخلت علی عائشة رضی الله عنها فقلت یا اماه اکشفی لی عن قبر رسول
الله صلی الله علیه وسلم وصاحبیه فکشفت لی ازین حدیث صحیح پوشیده داشتن قبور
اکابر و کشادن برای زیارت فعل صحابه ظاهر قوله رخصت ہوتے وقت اوس کے
پاؤن چلے از بیان قسم است محتاج سند ظاہر یہ که داخل بدعات سیئه می کنند وفقهاء
می نویسند استحسنها المشایخ قوله ہاتھ باندھ کر کھڑا ہووے دلیل این دعوی کرده
فصل چہارم حدیث من سرہ ان یتمثل له الناس قیاما فلیتبوء مقعده من النار
است بس که در بیان آن مانند شتر بے مہار ہر سو دویده و بر ہر ذی عقل ظاہر که معنی
حدیث را با دعوی ش مناسبتی نیست شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة نوشته ازینجا معلوم
میشود که مکروه ومنهی عنه دوست داشتن برپای استادن مردم است بجهت طریق
تکریم وتعظیم وآنچه که بر ین وجه نبود مکروه نباشد انتہی ہمچنین در دیگر شروح مذکور در
فتاوی عالمگیری در خاتمه کتاب حج فی زیارة قبر النبی صلی الله علیه وسلم ثم یسد
ویقف کما یقف فی الصلوة الخ کذا فی الاختیار شرح المختار شیخ در جذب القلوب
نوشته ودر وقت سلام بر آنحضرت ووقوف در آنجناب با عظمت دست
راست بر دست چپ نهد چنانچه در حالت نماز کنند کرمانی که از علماء حنفیه است

تصریح باین کردہ انتہی تو ر مجاور تکبر منبہ ہے در مجاورت کی منقول نست در فتح القدیر
مذکور اختلف العلماء فی کراهة المجاورة بمکة وعدمها فذکر بعض الشافعیة ان المختار
استحبابها الا ان یغلب علی ظنه الوقوع فی المحذور وهذا قول ابی یوسف ومحمد وذهب
ابوحنیفة ومالک الی کراهتها وکان ابوحنیفة یقول انها لیس بدار ہجرۃ و در بحر
عمیق مذکور ولهذا کان عمر رضی اللہ عنه یدور علی الحجاج بعد قضاء النسک بالدرة
ویقول یا اهل الیمن یمنکم ویا اهل الشام شامکم ویا اهل العراق عراقکم وحسن
مجاورة مدینة منورة باحادیث صحیحة وآثار صریحة ثابت عن ابی هریرة رضی اللہ
عنه ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم قال لا یصبر علی لاواء المدینة وشدتها
احد من امتی الا کنت له شفیعاً یوم القیمة رواه مسلم وعن ابن عمر رضی اللہ
عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم من استطاع ان یموت بالمدینة
فلیمت بها فانی اشفع لمن یموت بها رواه احمد والترمذی قولہ وہاں کے گرد
پیش کے جنگل کا ادب کرے در عامہ کتب حدیث باب حرم المدینہ بعد باب حرم کہ موجود
المدینة حرام ما بین عیر الی ثور فمن احدث فیه حدثا او آوی محدثا فعلیه
لعنة اللہ والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل المتفق
علیه ان ابراهیم حرم مکة وجعلها حراما وانی حرمت المدینة حراما ما بین
مازمیها ان لا یهراق فیها دم ولا یحمل فیها سلاح ولا یخبط فیها شجر الا
العلف رواه مسلم بالجملہ از احادیث این مضمون کتب حدیث مشحون و در تحریم
وتکریم وآداب وتعظیم مدینہ منورہ کسے از اہل اسلام تا این دم دم نزدہ و در ترتیب
احکام مثل جزا وغیرہ البتہ اختلاف ست ہر دو بیدینی زیادہ از این چہ خواہد بود کہ تجدید
می نمایند خذلہم اللہ تعالی قولہ و دوسرے قصد کر جاوے سفر برائی زیارت قبر
رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم در تمام کتب حدیث وفقہ مذکور در فتح القدیر نوشتہ

بلکہ شرک ایشان در امور خاصہ بعضے بندگان بود گمان میکردند کہ مانند آنکہ بادشاہ
عظیم القدر بندگان خاص خود را باطراف ممالک میفرستند و ایشان را در امور
جزئیہ تا وقتیکہ حکم صریح بادشاہ نشدہ است مختار و متصرف میدارد و خود بامور جزئیہ
بندگان نمی پردازد و حوالہ سائر بندگان بایشان میکند و شفاعت ایشان در باب خادمان
و متوسلان ایشان قبول مینماید ہمچنین ملک علی الاطلاق بعضے بندگان خود را خلعت
الوہیت دادہ است و رضا و سخط ایشان در سائر بندگان اثر میکند پس واجب
میدانستند تقرب بآن بندگان خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل شود و شفاعت
برائے ایشان در مجاری امور در حیز پذیرائے باید و بلاحظ این امور سجدہ بسوی
ایشان و ذبح برائے ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت در امور ضروریہ بقدرت
کن فیکون ایشان تجویز مینمودند و صورتہا از سنگ و صفر و روئین و مثل آن تراشیدہ
قبلہ توجہ بآن ارواح ساختند و جاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہا را بذاتہا خود معبود انگاشتند
و خلط عظیم راہ یافت انتہی و ایضاً فیہ راہ یابان شناعت عبادۃ اصنام و سقوط ایشان
از مراتب کمالات انسانیہ فکیف مرتبۃ الالوہیۃ و این جواب مسوق است برائے کسانیکہ
اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی و در حجت بالغہ نوشتہ در حال مشرکین ذہبوا الی ان
ان الصالحین من قبلہم عبدوا اللہ و تقربوا الیہ فاعطاہم اللہ الالوہیۃ فاستحقوا
العبادۃ من سائر خلق اللہ کما ان مولات الملوک یخدم عبدہ فیحسن خدمتہ فیعطیہ
خلعۃ الملک و یفوض الیہ تدبیر بلد من بلادہ فیستحق السمع والطاعۃ من اہل
ذلک البلد و قالوا لا تقبل عبادۃ اللہ الا مضموما بعبادتہم بل الحق فی غایۃ التعالی
فلا یفید عبادتہ تقربا منہ بل لا بد من عبادۃ ہؤلاء لیقربوا الی اللہ زلفی و قالوا
ہؤلاء یسمعون و یبصرون و یشفعون لعبادہم فیدبرون امورہم و ینصرونہم
فنصبوا علی اسمائہم احجارا و جعلوہا قبلۃ عند توجہہم الی ہؤلاء فخلف

من بعدهم خلف فلم یفطنوا الفرق بین الاصنام وبین من هی علی صورته وظنوها معبودات باعیانها ولذالك رد الله تعالی علیهم تارة بالتنبیه علی ان الحکم والملك لله خاصة وتارة ببیان انها جمادات الهم ارجل یمشون بها ام لهم اید یبطشون بها ام لهم اعین یبصرون بها ام لهم آذان یسمعون بها در تفسیر عزیزی نوشته واستعانت ازچیزیست که توهم استقلال آن چیز در وهم وفهم هیچکس از مشرکین وموحدین نیگذرد واین قسم استعانت بلاکراهت جائز است یا چیزیست که توهم استقلال آن چیز در مدارک مشرکین جا گرفته مثل استعانت بارواح فلکیه و عنصریه یا ارواح سایره وامثال ذلک این نوع استعانت عین شرک است ومنافی ملت حنفی است انتهی مخلصا ودر افراط وتفریط استعانت نوشته ملائکه وارواح انبیا و اولیا را در پرده صور وتماثیل وقبور وتعزیها معبود سازد ورزق وفرزند وحدت ومنصب از ایشان بالاستقلال درخواست کند وشفاعت وعرض ایشان را در جناب او تعالی واجب القبول گو مکروه آن جناب باشد بداند انتهی وایضا فیه وازانجمله کسانیکه در دفع بلا دیگر انرا میخوانند وهمچنین در تحصیل منافع بدیگران رجوع مینمایند بالاستقلال نه اینکه توسل بآن دیگران نمایند انتهی وایضا فیه افعال عادیه الهی را مثل بخشیدن فرزند وتوسیع رزق وشفاء امراض وامثال ذلک را مشرکان نسبت بارواح خبیثه واصنام نمایند وکافر میشوند وموحدان از تاثیر اسمای الهی یا خواص مخلوقات او سیدانند از ادویه وعقاقیر وبادعای صلحاء بندگان او که هم از جناب او درخواسته انجاح مطالب می کنانند می فهمند ودر ایمان شان خلل نمی افتد انتهی وایضا فیه اکثر اقسام سحر را اذکیاء امت محمدیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیة اصلاح نموده شرک وکفر را ازان دور کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم اول دعوت علوی است که ملائکه علویه را بآن تسخیر می کنند باستعانت اسمائی عظام الهی وآیات فرقانی واصلاح

۵۵

کر آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند آرے نذر شرعی قسمے از آن گاہے میباشد و حکم آن نذر اینست که اگر بتحقیق محض برائے اولیا ہست حرام ست و اگر بصورت ہست نه بحقیقت بریکی ازین سه وجه مباح است الهی مراد من حاصل شود نذر تو بنزار خدام انصالح رسانم یا باینطور که یا حضرت در جناب الهی برای مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف تو در جناب الهی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب آن عائد بشما گردد یا بگوید الهی ببرکت فلان بزرگ اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برائے توجه هم و ثواب آن تنخواه آن بزرگوار سازم انتهی ملخصاً شاه عبد العزیز در تحفه نوشته ازین ہست که حضرت امیر و ذریه او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور تکوینیه را وابسته بایشان میدانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رائج و معمول گردیده و چنانچه با جمیع اولیاء الله ہمین مرسوم است انتهی بالجمله افعالیکه در ینجا شرک قرار داده و حکم نموده که حق تعالی خاص نموده است این افعال را برائے خود در فصل چهارم که تمام آن افعال هم بر زبان نیاورده تا با ثبات چه رسد و چیزی را که ذکر نموده و بران شواهد آورده سراسر تغلیط و تفریط که ذکر چیزے دیگر و تخصیص چیزے دیگر دلیل باید که موافق دعوی باشد و تفسیر مطابق آنچه از رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه و جمهور سواد اعظم مروی باشد نه اینکه لفظی ذکر نموده معنیش مخالف جمهور ترا شیده از مطلب محض بیگانه بندیان سرا ئیها پرداخته تعرض بتفصیل هر هر فعل که بنسبت آن حکم شرک نموده است بتطویل می کشد و ضیق وقت رخصت نمی دهد از ان اعراض نموده شد نظماً آنچه مذکور شد بحکم بطلان جمله احکام تقویة الایمان بے توان برد و باید دانست که کلام فیما بین ما [illegible] در افعالے بوده است که بودن آن معصیت بدلائل شرعیه ثابت و شارع آنرا امارت و علامت تکذیب گردانیده باشد این قرن شیاطین افعالے را که سنت و استحباب آن از دلائل شرعیه ثابت و شارع امر بدان نموده

ہم کفر و شرک قرار دادند حالا میخواہم کہ تنبیہ بر اصول مغالطہ ہای کل کتاب ذکر نمودہ و ہم
بیانش اینکہ شرک را چہار قسم نمودہ اول اشراک فی العلم یعنے اللہ کا سا علم اور کو ثابت
کرنا اس عقیدہ سے آدمی کافر ہو جاتا ہے خواہ یون سمجہے کہ یہ بات اون کو اپنی ذات
سے حاصل ہے خواہ اللہ کے دینے سے غرض اس عقیدہ سے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے
دوسرا شرک فی التصرف یعنے اللہ کا سا تصرف اور کو ثابت کرنا محض شرک ہے خواہ
یون سمجہے کہ ان کامون کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواہ یون سمجہے کہ اللہ نے
اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے تیسرا شرک فی العبادۃ
یعنے اللہ کی سی تعظیم کرنی اور کسیکی پہر خواہ یون سمجہے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے
لائق ہین یا یون سمجہے کہ انکی اس طرح کی تعظیم کرنیسے اللہ خوش ہوتا ہے اور اس
تعظیم کے برکت سے مشکلین کہول دیتا ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے چوتہا شرک فی
العادات یعنے اپنی عادت کے کامون مین جو اللہ کی تعظیم کرنی چاہئے سو غیر کی کرے
ہین ہست خلاصہ تمام کتاب و برائے اثبات ہین مطالب آیات و احادیث بر خلاف مراد
مسوق لہ الکلام و مخالف تفسیر و شرح جمہور اہل اسلام باتباع شیخ نجدی ایراد نمودہ است
با اول غلطی مدعیاتش ثابت میکنیم و اختصار مینمائیم بر نقل کلام اکابر او باید دانست کہ
شاہ ولی اللہ در فوز الکبیر نوشتہ شرک آنست کہ غیر خدا را صفات مختصہ خدا اثبات
نماید مثل تصرف در عالم بارادہ کہ تعبیر از ان بکن فیکون میشود یا علم ذاتی غیر از
اکتساب بحواس و دلیل عقل و منام و الہام و مانند آن یا ایجاد و شفائے مریض یا لعنت
کردن شخصے و ناخوش بودن از و تا بسبب آن کراہت تنگدست یا بیمار یا شقی گردد
و یا رحمت فرستادن بر شخصے تا بسبب آن رحمت فراخ نعمت و صحیح و سعید باشد
و این مشرکان در خلق جواہر و تدبیر امور عظام ہیچ یک را شریک سید انستند و چون
خدائے تعالی برائے کارے ابرام فرماید ہیچ یک را قدرت مخالفت ثابت نمیکردند

قال شيخنا من افضل المندوبات فى مناسك القاري وشرح المختار انها قريبة
من الواجب لمن له سعة بهدى الدارقطنى والبزار عنه صلى الله عليه وسلم من
جاءنى زائرا لا تعمله حاجة الا زيارتى كان حقا على ان اكون له شفيعا يوم
القيمة واخرج الدارقطنى ايضا من حج وزار قبرى بعد موتى كان كمن زارنى
فى حيوتى بالجملة اگر استقصاے این باب کرده آید دفترے گردد ودر حدیث شد
حال اشتشانسبت مساجد ست نزد اہل حق وچون این بحث را در ردا عجبات تجهیل ساییدم
دیجا از تفصیل عطف عنان نموده آید ابن تیمیه وغیره بد مذہبان براه شده وذ رفته
کہ کلام وشکلانش مردود نزد اہل سنت ولشومی این کلام آنچه بانجام یافت در مقدمہ
چیزے ذکر کردیم ودر مواہب لدنیه نوشته ومن نذر الزيارة وجبت عليه كما جزم
به ابن كج من اصحابنا وعبارته اذا نذر زيارة قبر النبى صلى الله عليه وسلم لزمته
الوفاء وجها واحدا قوله مراد مانگے دعاے زائر از جناب الہى براے خود وبراے
میت در شرع آمده ودعا باین طور کہ الہى بحرمت نبى وولى حاجت مرا روا کن جائز ست
این دو وجه از مانۃ المسائل است ودعاے زائر باین طور کہ یا رسول الله یا ولى الله در
جناب الہى عرض کنید کہ حاجت من برآید ہم در مذہب حق از افعال واقوال وتقارير صحابه
وتابعين وتبع تابعين وائمه سلمين وعلماء مذاہب اربعه از متقدمين ومتاخرين تا شاه
ولى الله وشاه عبد العزيز بخوبى ثابت در رد وفع ستر گرگیباے مائة واربعين آنرا
بخوبى ظاہر نموده ایم شاه عبد العزيز در تفسير فاقبره نوشته اند دفن کردن گویا سکنے
براے روح ساختن ست بنا برین ست کہ از اولیا مدفونین ودیگر مومنین انتفاع و
استفاده جاریست وآنہا را افاده واعانت نیز متصور قوله اکثر لوگ پیرون کو
اور پیغمبرون کو اور اماموں کو اور شہیدون کو اور فرشتون کو اور پریون
کو مشکل کے وقت پکارتے ہیں اور ان سے مرادیں مانگتے ہیں اقول این ہر دو فعل اصلا منکر

نیست شرک عبارت است از اعتقاد الوہیت غیر اللہ تعالی وبے اعتقاد امثال این
افعال شرک شدن نمیتواند بلکہ ماثور و در شرع وارد اذا اراد عونا فلیقل اعینونی
یا عباد اللہ من کانت لہ ضرورۃ فلیتوضا ولیصل رکعتین ثم لیقل اللہم انی اسئلک
واتوجہ الیک بمحمد نبیک نبی الرحمۃ یا محمد انی توجہت بک الی ربی فی حاجتی ھذا
لتقضی لی اللہم فشفعہ فی این ہر دو روایت در حصن حصین ست ملا علی قاری
در شرح آن نوشتہ در بعض روایات لتقضی بصیغہ حاضر معروف ہم آمدہ است
پس اسناد مجازی ست شاہ عبد العزیز در تفسیر سورۃ والشفق نوشتہ اند بعض از خواص
اولیا اللہ را کہ جارحہ تکمیل وارشاد بنی نوع خود کردہ اند درین حالت تصرف در دنیا
دادہ و استغراق آنہا بجہت کمال وسعت مدارک آنہا مانع توجہ باین سمت نمیگردد
و اویسیان تحصیل کمالات باطنی از انہا مینمایند وارباب حاجات حل مشکلات خود از انہا
می طلبند و می یابند و زبان حال آنہا دران وقت ہم مترنم باین مقالات است ع
من آیم بجان گر تو آئی بتن ⁂ قولہ اور اولیا کی منتیں مانتے ہیں اور حاجت بر آنے کے
لئے نذر و نیاز کرتے ہیں خود در جواب مولوی عبد الحکیم بر استفتای شاہ عبد العزیز
صاحب بایں ہیچ تفصیل تصریح نمودہ است کہ نذر اولیا بدو طریق است حسن و قبیح اگر طریق حسن
در دل باشد اما از زبان لفظ نذر کنند خللی دران ہست یا نہ نظر برانکہ این لفظ در
شرع مستعمل برای معنی است کہ مختص بخدا است باید کہ شائبہ از ممنوعات شرعیہ دران
باشد و اولی آن تحرز اولی است اما حرام نمیتوان گفت قصہ مسلمانان کہ بجای اسلمنا
صبانا گفتند شاہد آنست و اگر از الفاظ مشترکہ کہ بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک
پیدا کردہ گفتہ آید باکی نیست انتہی ملخصا در تقویۃ الایمان این ہمہ تفصیل منسوخ و حکم
شرک علی الاطلاق نافذ مولوی رفیع الدین در رسالہ نذر در نذرات اولیا
نوشتہ اند لفظ نذر کہ اینجا مستعمل می شود نہ بر معنی شرعی ست چہ عرف آنست

۵۱

قسم دوم عزایم و دعوت سفلی است که موکلان ارضیه و جنات را مسخر میکنند اما باستعانت
اسماء و آیات بی شائبه کفر و شرک یا تعظیم غیر الله بلکه بحکومت و استیلا و اصلاح قسم
سیوم تحصیل ربط با ارواح طیبه صلحا و اولیاست که اکثر اویسی مشربان بعمل می آرند
و در حوائج خود و دیگر خلق بآن منتفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت و تلاوت
و ارسال ثواب صدقات برای ارواح منظور میدارند و اصلاح قسم پنجم عقد همت است
که از مشایخ کبار و اولیا ابرار برای حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلق هم بتکیف
بکیفیت عظمی است که بسبب استغراق در ملاحظه اسمی از اسماء الهی دست داده که سراسر
مبنی بر نزاهت روح و ترقی آن از عالم ادناس و الواث است و اصلاح قسم ششم
تعمق است در خواص آیات و اسماء و ارقام و اعداد آنها و ترکیب بعضی با بعضی
واقعه بر اوفاق مبارکه بر قراطیس مختلفه و الواح متفاوته الخواص تا مطلبی از مطالب
محموده را از آن تحصیل نمایند چنانچه در کتب تعویذات و خواص اسماء و سور قرآن
مع القیود و الشروط و در کتب تکسیر مبسوط و مشروح است و به تبعیت این علم
در خواص اشیاء دیگر از عنصریات و خواص بروج و درجات و شرف و وبال
نیز تعمق میسازند و در آن ذکر الله را ممزوج میسازند با لجمله وجه قبح سحر همین است
که منجر بکفر و شرک و اعتقاد تاثیر کواکب و ارواح مدبره یا ارواح خبیثه شیاطین
میگردد و موقوف بر التجا الی غیر الله و انهماک در دیدن اسباب هیچکاره از عطا نعم
قدرت مسبب نافل ساز دمی شود چون این وجه قبح بالکلیه زائل شود پس
مدار حل و حرمت بر اغراض مقصوده می باید ان خیرا فخیر و ان شرا فشر آ
تی و ایضا قوله و من الناس من یتخذ من دون الله یعنی سوای خدا که منعم
حقیقی است و محبوب بالذات غیر او در عالم نیست اندادا یعنی همتایان حال آنکه
این قدر وسائل عامه ... میکنند از آن که غیر او را برابر او تواند شد اگر چه کسی باشد

قال الله تعالی ولا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک فان فعلت فانک اذا من الظالمین

چنانچہ ایمہ اثنو خدایان بازبر اعتقاد بیتاً ہم اکتفائی کنند بلکہ در ہر چیز آنہا را برابر خدا می کنند حتی کہ یحبونہم یعنے دوست میدارند آنہا را کحب اللہ مانند دوستی کہ با خدا باید داشت زیرا کہ او تعالی را بالذات وبالاصالۃ دوست باید داشت وہر چیز غیر اوست بالحکم او محبوب ہست مثل انبیا و اولیا وصلحا بنا بر اینکہ بکردہ او تعالی وسیلہ حاجت روائی این کس شدہ الی آخر ما قال وبرخی از ایشان ارواح مجردہ وملائکہ موکلہ بر امر مخلوقات یا ارواح انبیا و اولیا وعباد ورہابین واحبار وعلما را بے ملاحظہ علاقہ بندگی خدا ومحبوبیت او بالاستقلال در محبت برابر خدا میسازند والذین آمنوا یعنے وکسانیکہ ایمان آوردہ اند اگرچہ بعضے ازین چیزہا را برای خدا وبحکم خدا محبوب میدارند وواسطہ حصول نعمت او می فہمند وبندہ مطیع او میدانند لکن نہ بانقدر کہ برابر خدا سازند بلکہ ایشان اشد حبا للہ یعنے بسیار سخت تر ومحکم تر اند در دوستی خدا ہم نسبت این چیزہا زیرا کہ خدا را بالاصالۃ دوست میدارند واین چیزہا را بقدر ظہور حیثیت محبت الہیہ در آنہا وباندازہ حکم او تعالے دوست میگیرند الی آخر ما قال ونیز ہر خیر وکمال را مخصوص بذات الہی وفایض از جناب او فہمند ووسایط را اول سبب تمید انند واگر سبب میدانند بکردہ او میدانند انتہی از آنچہ نقل کردیم ثابت شد کہ نیست شرک فی العلم مگر ثابت کردن علم ذاتی برائے غیر خدا پس باطل شد کلام خبیثہ اسمٰعیلیہ خواہ یوں سمجھے کہ یہ بات اون کو اپنی ذات سے ہے خواہ اللہ کے دینے سے ونیز ثابت شد کہ نیست شرک فی التصرف مگر باستقلال پس باطل شد مسئلہ اسمٰعیلیہ خواہ یون سمجھے کہ ان کامون کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواہ یون سمجھے کہ اللہ نے اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے وہم ثابت گردید کہ از افعال حتی کہ از سجدہ برائے غیر خدا ہم شرک لازم نمیشود بے آنکہ غیر را معبود

ولا تدع من دون اللہ ما لا ینفعک ولا یضرک فان فعلت فانک اذا من الظالمین

اذا جاء الشرط وجواب السوال المقدر کان سائلا سال عن نعم عبادۃ الاوثان وجعل من الظالمین لانہ لا ظلم اعظم من الشرک ولا تدع لا تعبد من دون اللہ ما لا ینفعک ان اطعتہ وعبدتہ ولا یضرک فان فعلت فعبدت غیر اللہ فانک اذا من الظالمین الضارین لانفسہم

و الا اعتقاد کنند پس باطل شد قول او خواہ یوں سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے لائق
ہیں یا یوں سمجھے کہ انکی تعظیم سے اللہ خوش ہوتا ہے ولما کان حال حکم العبادۃ
فما بال ما قال فی العادۃ و ہرگاہ از کلام این بزرگواران نقل مدعا بتصریح
نمودیم پس اگر جائے ذکر قیود نمودہ باشند محل مغالطہ خوردن نیست چہ ترک قید
آنجا محول است باین تصریحات و این فائدہ را یاد دارند و از تغلیط اسمعیلیہ از راہ
راست منحرف نشوند ہر چند آنچہ مذکور شد کافی و وافی است برائے رد مخترعات
اسمعیلیات فاما اگر کسے بینندہ این اوراق درین شک افتد کہ شاید در تقویۃ الایمان
اقامت دلائل بر مدعائے خود نمودہ باشد مناسب نمود کہ بطور اجمال کشف این
حال نمودہ آید بشنوید در فصل ثانی کہ برائے رد شرک فی العلم وضع نمودہ ذکر
کردہ در ان فصل آیہ کریمہ وعندہ مفاتح الغیب لا یعلمہا الا ھو ایۃ دوم قل
لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا اللہ وما یشعرون ایان
یبعثون آیۃ سیوم ان اللہ عندہ علم الساعۃ الخ آیہ چہارم ومن اضل
ممن یدعوا من دون اللہ من لا یستجیب لہ الی یوم القیمۃ وھم عن
دعائہم غافلون آیۃ پنجم قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما
شاء اللہ منجملہ این آیات عظام آوردن آیہ کریمہ ومن اضل الی آخرہ را درین
مقام خالی از جنون نیست چہ مراد این آیت باتفاق جمہور مفسرین توبیخ عبدہ
اصنام است در تفسیر بحر ابو حیان نوشتہ ای لا احد اضل ای ابلغ فی
الضلال ممن یعبد الاصنام وھی جماد لا قدرۃ لہا علی استجابۃ دعائہم
وہمچنان است در سائر تفاسیر باقی ماند چہار آیہ کریمہ حاصل ہمہ ہا اینکہ علم غیب خاصۂ خدا
است دران کلام نیست کلام در مدعیات و مخترعات اوست کہ از آیات
مذکورہ ہیچ علاقہ ندارد و بالجملہ محصل آیات خصوصیت علم غیب است بخدا تعالی

وعادت این مفسر آنست که یک لفظ از جاے گرفته بود واے یومنون ببعض
الکتاب ویکفرون ببعض از ما عدا اغماض نمود و در تفسیر آن لفظ هم مخالفت
سواد اعظم وتفسیر بالرای را شعار خود گردانیده هرزه درایها می کند از ایشان
باید پرسید که لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول هم آیه قرآنی
است یا دیگر است این استثنا بمذہب اسمعیلیه چگونه درست شود واضحا دگر ایمان
بجمیع کتاب مقتضی تعلیق وتحقیق است باید شنید که شاه عبد العزیز در تفسیر
عزیزی نوشته غیب نام چیزے است که از ادراک حواس ظاهره وباطنه غائب
باشد نه حاضر تا بمشاہده و وجدان دریافت شود و اسباب وعلامات آن
نیز در عقل وفکر نیاید تا ببداهت واستدلال دریافته شود واین غیب مختلف
می باشد پیش کور مادرزاد عالم الوان غیب است وعالم اصوات ونغمات
والحان شهادت وپیش عنین لذت جماع غیب است وپیش فرشتها الم گرسنگی وتشنگی
غیب است و دوزخ وبهشت شهادت ولهذا این قسم را غیب اضافی گویند وآنچه
نسبت بهمه مخلوقات غائب ست غیب مطلق است مثل آمدن قیامت واحکام
کونیه وشرعیه باریتعالی در هر روز ودر هر شریعت ومثل حقایق ذات وصفات
او تعالی علی سبیل التفصیل واین قسم را غیب خاص او تعالی شانه نامند فلا
یظهر علی غیبه احداً یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود هیچکس را بوجهی
که رفع تلبیس واشتباه وخطا بکلی در ان اطلاع حاصل شود و احتمال خطا واشتباه
اصلا نماند وهمین اطلاع دادن کذائی است که او را اظهار شخص بر غیبیات گفت
الی آخر قال صاحب کشاف بنا بر مذہب اعتزال خود در تحت این آیه نوشته
وفی هذا ابطال الکرامات لان الذین یضاف الیهم وان کانوا اولیاء
مرتضین فلیسوا برسل انتهی لکن با وجود ادعاے دانشمندی این حرف

۵۹

از و لیسار بعید واقع شده زیرا که این آیه نفی اطلاع بر غیب بوجهیکه رفع تلبیس و
اشتباه بکلی دران حاصل باشد از غیر رسولان میکند نه نفی اطلاع بر غیب مطلقا
چه جای آنکه کرامات و دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشت که اظهار شخص بر غیب
چیزے و دیگر و اظهار غیب بر شخص چیزے دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید
و اولیاء را اگرچه اظهار بر غیب حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان جائز و
واقع است الا وهم و در انعام نوشته و بعضی از ایشان گفته اند که حصر علی حفظ قید
اصالت است یعنی بالاصالت اطلاع بر غیب خاصہ پیغمبر انست و اولیاء را اطلاع
بر غیب بطریق وراثت و تبعیت حاصل میشود و ایضا فیه و بعضی از قدماء مفسرین
اهل سنت گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح هیچ کس را
سوای پیغمبران حاصل نمیشود لیکن درین کلام خلل است زیرا که اول اطلاع بر
لوح محفوظ بمعنی مطالعه آن لوح و نقوش بطریق صحیح مروی نیست که پیغمبرے
را بوده باشد بلکه از اخبار صحیحه اختصاص این امر بحضرت اسرافیل است و اوشان
رسول نیستند دوم اینکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامریه
است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود گو بمطالعه نقوش لوح
باشد یا بے مطالعه زیرا که مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه
دران کتاب میشود نه دیدن نقوش و این معنی اولیاء را نیز حاصل میگردد
پس دیدن و ندیدن برابر است سیوم آنکه اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعه و دیدن
نقوش هم از بعضے اولیاء الله بتواتر منقول است پس اختصاص و حصر صحیح
نخواهد شد انتهی در مرقاة نوشته للغیب مبادی و لواحق فمبادیه لا یطلع
علیه ملک مقرب ولا نبی مرسل واما اللواحق فهو ما اظهر الله تعالے
علی بعض احبائه لوحة علمه وخرج ذلک عن الغیب المطلق وصار غیبًا

٦٠

انما فيان ذلك اذا تنورت الروح القدسية وازداد نورانيتها واشراقها
بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتخلية ذات القلب عن صداء الطبيعة و
المواظبة على العلم والعمل وفيضان الانوار الالهية حتى يقوى النور وينبسط
في فضاء قلبه فتنعكس فيه النقوش المرتسمة في اللوح المحفوظ ويطلع على المغيبات
ويتصرف في اجسام العالم السفلي بل تتجلى حينئذ الفياض الاقدس بمعرفته
التي هي اشرف العطايا فكيف لغيره انتهى وبعد از ايراد آيات شروع نموده ذكر
احاديث اول ازان حديث قالت احداهن وفينا نبي يعلم ما في غد فقال
دعي هذه وقولي بالذي كنت تقولين جاى تامل است كه درين حديث صرف
حكم ترك كردن آن قول است وسبب رسول الله صلى الله عليه وسلم مذكور نبوده و نه
امر تجديد ايمان وتوبه بلكه وشغليكه بودند ازان هم منع نفرموده پس آوردن اين حديث
بيفائده است دوم از عائشة من اخبرك الخ قطع نظر از تفصيل علم كه از تفسير
عزيزي وغيره نقل كرده ايم درحديث حكم شرك نيست پس سوق آن درين باب
بيجا است حديث سيوم والله لا ادري وانا رسول الله ما يفعل بي ولا
بكم درخاتمه اربعين اسحاقيه هم اين حديث مذكور است آوردن حديث مشكل موجه
المحمل كه علما انواع كلام درمعنى آن كرده باشند درمقام استدلال ازكمال انحلال
است آيات محكمات واحاديث بينات بكثرت برخلاف آنچه مدعي درشرح آن
نوشته صاف وصريح موجود ولسوف يعطيك ربك فترضى عسى ان يبعثك
ربك مقاما محمودا ليغفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر عن انس
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انا اول الناس
خروجا اذا بعثوا وانا خطيبهم اذا وفدوا وانا مبشرهم اذا ايسوا ولواء
الحمد يومئذ بيدي وانا اكرم ولد آدم على ربي ولا فخر اخرجه الترمذي

عن ابن عمرو بن العاص قال الله تعالى یا جبرئیل اذهب الی محمد فقل له
انا سنرضیك فی امتك ولا نسوءك وعن جابر رض قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا تمس النار مسلما رآنی او رأی من رآنی اخرجه
الترمذی عن ابی سعید الحسن والحسین سید شباب اهل الجنة اخرجه
الترمذی عن جابر لا یدخل النار احد ممن بایع تحت الشجرة اخرجه مسلم
وابو داؤد والترمذی وحدیث عشرہ مبشرہ مشهور ست الغرض اگر استقصار
این قسم احادیث از صحاح نموده آید کتابے مرتب گردد خفاجی در شرح شفا نوشته
واما ما ورد انه صلی الله علیه وسلم علم علم الاولین والآخرین فلعله
کان آخر احواله بعد انقطاع عرض جبریل له حالا که عدم افاده او در مدعایش ا
واضح گردید باز برسر اصل سخن میروم که شرک فی العلم موافق تصریح کبراء او نیست گر
ثابت کردن علم ذاتی برائے غیر خدا وآنچه دعوی تعمیم نموده از هیچ یک دلیل ثابت نکرده
آیات علم غیب نقل کرده بتطویل لاطائل پرداخته وحاصلش نیز معلوم گردیده که غیب
منافی خاص بخدا نیست بلکه خاص غیب مطلق است واظهار رسول مرتضی بر آنهم واقع
پس آنچه گفته که پکارنے کی راه سے شرک ثابت ہوتا ہے کہ اونکو ایسا سمجھا کہ دور
نزدیک سے برابر سن لیتے ہیں سخنی است محض غلط ومحض بیمعنی یعنی شنیدن از
دور ونزدیک برابر خاص کار خداست دیگر انرا این چنین فہمیدن شرک است
حال آنکه شنیدن خدا از دور ونزدیک برابر اصلا معنی ندارد چه او تعالی را باهمه
اشیا وامکنه نسبت واحده است وتصریح کرده اند جمهور که مراد از قرب که واقع
است هم قرب مکانی نیست ودر تحفه اثنا عشریه نوشته عقیده بست ودوم بنده را
اتصال مکانی وقرب جسمانی با حضرت حق متصور نیست قربیکه درانجا متصور است
بدرجه ومنزلت ورضامندی وخوشنودی ست وبس همین است مذهب اهل

گشت انتہی پس غیر منصور را خاص فہیدن کار عقل نیست و دریافت نمودن ارواح
کاملان از برزخ بجز ولی ثابت شاہ عبدالعزیز در تفسیر مقام علیین نوشتہ کہ روح
را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح
بصری است کہ ستارہائی ہفت آسمان را در ون چاہ میتوان دید انتہی و چند
عبارات مؤید این مضمون از تفسیر عزیزی بالا مذکورست در حدیث صحیح موجود
است صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم کہ حیث کنتم افادہ ہمان معنی
میکند کہ آنعلیہ شرک قرار دادہ اند در مرقاۃ بشرح حدیث نوشتہ قال القاضی
وذلک ان النفوس الزکیۃ القدسیۃ اذا تجردت عن العلائق البدنیۃ
عرجت واتصلت بالملاء الاعلی ولم یبق لہا حجاب فتری الکل کالمشاھد
بنفسہا او باخبار الملک وفیہ سر یطلع علیہ من تیسر لہ ذلک و نیز آنچہ
در حدیث صحیح وارد شدہ فانہ اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء
والارض موافق اصطلاح دین جدید شرک خواہد گردید نعوذ باللہ من ھذہ
الوساوس الحاصل باعتقاد ادراک واستماع ارواح در عالم برزخ کلام احیا را
از ہر جا کہ باشند و اطلاع بر احوال آنہا بایجاد واسماع واعلام خدائے عز وجل نہ
شرک لازم می آید نہ علم غیب خاص خدا بجہان در فصل سیوم کہ در رد شرک فی التصرف
وضع نمودہ ذکر کردہ در آن فصل آیہ کریمہ قل من بیدہ ملکوت کل شیئ وھو یجیر
ولا یجار علیہ الخ و آیہ کریمہ قل لا املک لکم ضرا ولا رشدا الخ و آیہ کریمہ
ویعبدون من دون اللہ ما لا یملک لہم الخ و آیہ کریمہ لا تدع من دون
اللہ ما لا ینفعک ولا یضرک الخ و آیہ کریمہ قل ادعوا الذین زعمتم من
دون اللہ لا یملکون مثقال ذرۃ الخ ازین آیات کرامات ہیچ نوع ثابت
نمیشود و دعوی کہ در اول کتاب نمودہ و شمار کردہ کارہا و گفتہ خواہ یون سمجھے

عن ابن عباس قال کنت خلف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوما فقال یا غلام احفظ اللہ یحفظک احفظ اللہ تجدہ تجاھک واذا سألت فاسأل اللہ واذا استعنت فاستعن باللہ

کران کاموں کی طاقت اوس کو خود بخود ہے خواہ یوں سمجھے کہ اللہ نے اوس
کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے و ما از کبرای او نقل
کردیم کہ محض در تصرف بالاستقلال ست و بس اعادۂ آن عبارات بیفایدہ
ست بعد ازان ذکر شدہ حدیث اذا سألت فاسأل اللہ و اذا استعنت فاستعن
باللہ و خود نوشتہ کہ مشکوٰۃ کے باب التوکل والصبر میں لکھا ہے آوردن حدیث
باب توکل در باب شرک عجب کار یست و تخصیص سوال و استعانت در حدیث بانبیا
و اولیا خالی از جنون نیست حدیث دوم ان لقلب ابن آدم بکل واد شعبۃ فمن
اتبع قلبہ الشعب کلہا لم یبال اللہ بای واد اھلکہ و من توکل علی اللہ کفاہ
الشعب ابن ہم آوردہ ست بالاتر از اول کہ در نفس حدیث لفظ توکل موجود و ضد
شرک ست یا شرک مقابل توکل ست حدیث سیوم لیسأل احدکم حاجتہ کلہا حتی
یسأل الملح و حتی یسأل شسع نعلہ اذا انقطع باسجوث عنہ ہیچ علاقہ ندارد حدیث چہارم
لما نزلت و انذر عشیرتک الاقربین دعا النبی صلی اللہ علیہ وسلم قرابتہ
فعم و خص فقال یا بنی کعب انقذوا انفسکم من النار فانی لا املک لکم
من اللہ شیئا و لا اغنی من اللہ شیئا الی آخر ما قال یا فاطمۃ انقذی نفسک
من النار سلینی ما شئت من مالی فانی لا اغنی عنک من اللہ شیئا در بیان
این حدیث عجب برآستے نمودہ کہ انی لا املک لکم من اللہ شیئا و لا اغنی عنکم
من اللہ شیئا را ترجمہ نمودہ میں نہیں کام آنیکا تمہارے اللہ کے یہاں کچھ عدم
مناسبت ترجمہ با لفظ حدیث پر ظاہر ست و اعتقاد ما این ست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم بکار کسے از اہل قرابت پیش خدا کار مرسوں نیست در تفسیر عزیزی روایت
آوردہ ست کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اول من اشفع من امتی اہل
بیتی ثم بنو ھاشم ثم الاقرب فالاقرب من قریش و در صحیح بخاری و صحیح

سلم از حضرت عباس مرویست قال قلت یا رسول الله هل اغنیت عن عمک
فانه یحوطک و یغضب لک قال نعم هو فی ضحضاح من نار و لولا انا لکان
فی الدرک الاسفل من النار ببینید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار آن قریب
هم خواهد آمد که ایمان نیاورده بکار آمدن اهل بیت نبوی نه چنانست که محل خفا باشد
یک یک علاقه با آنحضرت کار آمدنی است در شفاء قاضی عیاض وغیره کتب حدیث
از ابوبکر مرویست معرفة آل محمد براءة من النار وحب آل محمد جواز
علی الصراط والولایة لآل محمد امان من العذاب این فرقه را ازان دولت
عظمی و نعمت علیا محروم است و همین است منشا این همه هذیانات و دیگر امریست که
خرافت بیان صاحب تقویة الایمان ازان ظاهر و عیان است و آن اینکه در آیه کریمه
قل من بیده ملکوت کل شیء وهو یجیر ولا یجار علیه ان کنتم تعلمون
سیقولون لله قل فانی تسحرون لفظ ملکوت را ترجمه نموده تصرف و از همان
آیه کریمه صاف و صریح ثابت که مشرکان برای بتان خود ثابت نمیکردند بلکه
خاص میکردند بالله پس این قسم شرک مخترعه نجدیه یعنی شرک فی التصرف عجب
شرکیست که در مشرکین یافته نشد سنداً افاده تنقیص مدعای کند و تنبیه نصیب نیست اگر
ختم الهی نیست چیست عبارت این مقام آنچنان مختلست که ما نا بکلام عقلا نیست
فصل چهارم در رد شرک فی العبادة ذکر کرده اول آیه لقد ارسلنا نوحا الی
قومه انی لکم منه نذیر مبین الا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب
یوم الیم آیه دوم لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی
خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون آیه سیوم وان المساجد لله فلا تدعوا
مع الله احدا وانه لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا
آیه چهارم واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا الخ آیه پنجم او فسقا

٦٥

احل لغیر الله به آیهٔ ششم یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار الآیه این آیات و دعاوی که در اول باب نمود و اصلاً ثابت نیست کما بینا سابقاً حدیث اول من سره ان یتمثل له الرجال قیاماً فلیتبوأ مقعده من النار حال آن سابق مذکور شد حدیث دوم لا تقوم الساعة حتی تلحق قبائل من امتی المشرکین وحتی تعبد امتی الاوثان حدیث سیوم لعن الله من ذبح لغیر الله حدیث چهارم لا تذهب اللیل والنهار حتی تعبد اللات والعزی الحدیث حدیث پنجم یخرج الدجال الخ حدیث ششم لا تقوم الساعة حتی تضطرب الیات نساء دوس حول ذی الخلیصة این همه احادیث را با دعاوی مخترعاش هیچ علاقه نیست علی هذا القیاس در فصل پنجم ذکر نمود آیات و احادیث را که بعضی از ان از دعاوی محض بیگانه و بعضے محتمل و مجمل که بیان آن بجاے دیگر موجود خاص را عام و مقید را مطلق و مشترک را علم قرار داده انواع مغالطات را کاربند گردیده شاه ولی الله در حجة الله نوشته قال رسول الله صلعم الشوم فی المرأة والدار والفرس اقول التفسیر الصحیح الذی یوجبه مورد الحدیث ان هنالک سبباً خفیاً غالبیاً یکون به اکثر من یتزوج المرأة مثلاً مغاره فاغیر مبارك ویستحب الرجل اذا دلته التجربة علی شوم امرأة ان یریح نفسه بترك تزوجها ما لکانت حیاته او فات مال وهم در ان کتاب است اما الرقی فحقیقتها التمسك بکلمات لها تحقق فی المثال واثر والقواعد الملیة لا تدفعها ما لم یکن فیه شرك لا سیما اذا کان من القرآن او السنة او مما یشبهها من التضرعات الی الله والعین حق وحقیقتها تاثیر الما رنفس العاین وصدمة تحصل من الما مهلها بالعین وکذا نظرة الجن وکل حدیث فیه نهی عن الرقی والتمائم والتولة محمول علی ما فیه

شرك او انهماك في التسبب بحيث يغفل عن البارى جل شانه واما الفال والطيرة
فحقيقتهما ان الامر اذا قضي به في الملاء الاعلى ربما تلونت بلونه وقايع جبلت على
سرعة الانعكاس فمنها الخواطر ومنها الالفاظ التي يتفوه بها من غير قصد معتد
به وهي اشباه الخواطر الخفية التي لا يقصد اليها بالذات ومنها الوقايع الجوية
فان اسبابها في الاكثر من الطبيعة ضعيفة وانما تختص بصورة دون صورة
باسباب فلكية او انعقاد امر في الملاء الاعلى وكان العرب يستدلون
بها على ما ياتي وكان فيه تخمين واشارة ووساوس بل ربما كانت مظنة الكفر
بالله وان لا تنجح الهمة الى الحق فنهى النبي صلى الله عليه وسلم عن الطيرة
وقال خيرها الفال يعني كلمة صالحة يتكلم بها انسان صالح فانها ابعد من
تلك القبايح ونفى العدوى لا بمعنى نفي اصلها لكن العرب يظنونها سببا
مستقلا وينسون التوكل راسا والحق ان سببية هذه الاسباب انما تتم
اذا لم ينعقد قضاء الله على خلافه لا انه اذا انعقد اتمه الله من غير ان تخرم
النظام والتعبير عن هذه النكتة بلسان الشرع انها اسباب عادية لا عقلية
والعامة تتلبس بالشرك غالبا وكذلك الغول فمنفو عن الاشتغال بهذه
الامور لا ان هذه ليست لها حقيقة البتة كيف والاحاديث متظاهرة
على ثبوت الجن وترددهم في العالم وعلى ثبوت اصل العدوى وعلى ثبوت
اصل الشوم في المرأة والفرس والدار فلا جرم ان المراد نفيها من حيث
جواز الاشتغال بها ومن حيث انه لا يجوز المخاصمة في ذلك فلا يسمع
خصومة من ادعى على احد انه قتل ابله او مرضها بادخال الابل المرضية
عليها ونحو ذلك كيف وانت خبير بان النبي صلى الله عليه وسلم نهى
عن الكهانة وهي الاخبار عن الجن اشد نهي وبرئ ممن اتى كاهنا ثم

٦٧

لما سُئل من حال الكهان اخبر ان الملائكة تنزل في العنان فتذكر الامر قد
قضى في السماء فيسترق الشياطين السمع فتوجه الى الكهان فيكذبون
معها مائة كذبة يعني ان الامر اذا تقرر في الملاء الاعلى يترشح منها رشحات
على الملائكة السافلة التي استعدت للالهام فربما اخذ منهم بعض اذكياء
الجن ثم تلقى الكهان منهم بحسب مناسبات جبلية وكسبية فلا تشكن ان
النهي ليس معتمدا على عدمها في الخارج بل على كونها مظنة للخطاء والشرك
والفساد كما قال عز من قائل قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس واثمهما اكبر من
نفعهما ما الانواء والنجوم فلا يبعد ان يكون لهما حقيقة ما فان الشرع
انما اتى بالنهي عن الاشتغال به لا لنفي الحقيقة البتة وانما توارث السلف
الصالح ترك الاشتغال به وذم المشتغلين وعدم القول بتلك التاثيرات
لا القول بالعدم اصلا وان منها ما يلحق بالبديهيات الاولية كاختلاف
الفصول باختلاف احوال الشمس والقمر ونحو ذلك ومنها ما يدل عليه
الحدس والتجربة والرصد كمثل ما يدل هذه على حرارة الزنجبيل وبرودة
الكافور ولا يبعد ان يكون تاثيرها على وجهين وجه يشبه الطبايع فكما
ان لكل نوع طبايع مختصة به من الحر والبرد واليبوسة والرطوبة بها
يتمسك في دفع الامراض فكذلك للافلاك والكواكب طبايع و
خواص كحر الشمس ورطوبة القمر فاذا جاء ذلك الكوكب في محل ظهرت
قوته في الارض الا تعلم ان المرأة انما اختصت بعادات النساء واخلاقهن
بشيء يرجع الى طبيعتها وان خفي ادراكها والرجل انما اختص بالجرأة والجهورية
ونحوهم المعنى في مزاجه فلا تنكر ان يكون لحلول قوى الزهرة والمريخ بالارض
اثر ما في هذه الطبايع الخفية وثانيهما وجه يشبه قوة روحانية متركبة

مع الطبیعة وذلك مثل قوة نفسانیة فی الجنین من قبل امه وابیه والموالید بالنسبة
الی السموات والارضین كالجنین بالنسبة الی امه وابیه فتلك القوة تهیا العالم
لفیضان صورة حیوانیة ثم انسانیة وبحلول تلك القوی بحسب الاتصالات
الفلكیة انواع ولكل نوع خواص فاعتنی قوم فی هذا العلم فحصل لهم علم النجوم
ویعرفون بها الوقائع الآتیة غیر ان القضاء اذا انعقد علی خلافه جعل قوة
الكواكب متصورة بصورة اخری قریبة من تلك الصورة واتم الله قضاءه من
غیر ان یخرم نظام الكواكب فی خواصها ویعبر عن هذه النكتة بان الكواكب
خواصها بجری عادة الله لا باللزوم العقلی ویشبه بالامارات والعلامات
ولكن الناس جمیعا توغلوا فی هذا العلم توغلا شدیدا حتی صار مظنة لكفر
الله وعدم الایمان فعسی ان لا یقول صاحب توغل هذا العلم مطرنا بفضل
الله ورحمته من صمیم قلبه بل یقول مطرنا بنوء كذا او كذا فیكون ذلك صادا
عن تحقق بالایمان الذی هو الاصل فی النجاة واما النجوم فانه لا یغیر جبلته
اذ الله مدبر العالم علی حسب حكمته علم احد او لم یعلم فلذلك وجب
فی الملة ان یخمل ذكره وینهی عن تعلمه ویجهر بان من اقتبس علما من النجوم
اقتبس شعبة من السحر زاد ما زاد ومثل ذلك مثل التوریت والانجیل
شدد النبی صلی الله علیه وسلم علی من اراد ان ینظر فیهما لكونهما محرفة
ومظنة لعدم الانقیاد للقرآن العظیم ولذلك نهوا عنه خفاجی در شرح
شفا نوشته لا تقولن احدكم ما شاء الله وشاء فلان وهذا النهی تنزیهی
لرعایة الادب بترك العطف بالواو الموهمة للتساوی و در شرح حدیث
بئس خطیب القوم انت نوشته امر النبی صلی الله علیه وسلم الخطیب بالافراد
لئلا یوهم كلامه التسویة والخاطب الوفد الذی قرب عهده بالاسلام

ومثله قوله لاتقولوا ماشاء الله وشئت اولا نه يضم منه التسوية فيختص بمن كان حاله كذالك ويقوى هذا الاحتمال حديث ابى داود الذى علم فيه النبى صلى الله عليه وسلم امته كيف خطبة الحاجة انتهى ملخصا خود در بيان تقوية الايمان در حديث السيد هو الله نوشته كه لفظ سيد دو معنى دارد يكى آنكه خود مالك و مختار بود و محكوم كسے نباشد خود هرچه خواهد كند بايمعنى سوائے خدا تعالى ديگر را سيد گفتن روا نيست دوم آنكه از ديگران اشيانه واشته باشد باين معنى ديگرا را گفتن درست است و بايمعنى پيغمبر صلى الله عليه وسلم را سيد عالم گفتن و دانستن ضرور است انتهى ملخصا هرچند اين قاعده خاص برائے تصحيح اطلاق لفظ سيد صاحب بر سيد احمد بر زبان جارى گرديده مگر تمام سهاوى بنا و را از بيخ بركنده چه هرگاه مقرر شد كه تعدد اراده معنى از معانى حكم متبدل ميشود پس بچه سبب اين قاعده مخصوص شد بسيد و در عبد جارى نگرديده و حكم قطعى بشرك نافذ گرديده عبد الرسول و غلام نبى و نبى بخش چگونه مطلقا شرك گرديد موافق حق و مطابق آنچه درينمقام بے اختيار از زبانش برآمده همين است كه موقوف است بر اراده معنى عبد و ظاهر كه مومن عبادت رسول مراد نخواهد داشت و گمان بد كردن با آنكه بعض الظن اثم وارد مفيد هم نيست اگر گويند كه لفظ عبد در محاوره بمعنے ديگر نيامده محض غلط است عبد الرحيم و عبد الدينار و عبد الصاد در احاديث موجود است بالجمله ازهمين بيان او اكثر مموهات او باطل ميگردد و تمام علماء عرب و مصر و روم و شام و اكابر مذاهب اربعه در مقابله اصول نجديه [illegible] بجواز و وداده اند شيخ محمد عابد اسدى انصارى كه از عمده علماء حرمين بود [illegible] مجدد هند هم بركه رمان صحبت آن مرحوم يافته بسعادت تلمذ و اجازت او [illegible] رساله ساخته [illegible] مسائل بر رسائل شيخ مرحوم الحاق هم ميكنند بسال دواز خاصه [illegible] مسعد [illegible] سال لله دوست اين تسميه را اصل اطلاق الفاظ شرك

الہی در وجلوه گر شده صید دلہا بجاذبہ محبت میکند و ہزاران ہزار عاشق حسن ازلی
دیوانہ وار نہ بے توقع منفعت واستفادہ کمالے از در دوست بجاذبہ کمند او دویده
می آیند و بر آستانہ او سجدات می کنند و مشتاق لمعہ از جمال او بیند این مرتبہ از ان
مراتب ہست کہ ہیچکس را از بشر ندادہ اند مگر بطفیل این محبوبیت مقبول بعضی از اولیای
امت را ہم از ان محبوبیت نصیب شده و مسجود خلایق و محبوب دلہا گشتہ اند مثل
حضرت غوث الاعظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرہما انتہی اللہ تعالی
از اسمای حسنی خود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را قریب سی نام عطا فرموده در
شفا و مواہب باید دید کہ بتصریح وتفصیل موجود از انجملہ رؤف و رحیم و مومن و مہیمن و عزیز و
حق و خبیر و علیم و شکور و شہید و نور و امثال آن و سوای اسمائیکہ اللہ تعالی آنحضرت را علم
سمی فرموده ہست اتصاف آن حضرت بدیگر اسماہم در حدیث صحیح وارد ہست مثل اول
و آخر و ظاہر و باطن و غیرہا حالا بیان میکنم سر تغلیط و مادہ افراط و تفریط ساکہ باعث
گردیده برین ہذیان سرائیہا و آن غلطیست در معنی لفظ آلہ و شرک باید دانست کہ
لفظ آلہ بمعنے معبود ہست و غالب در عرف شرع اطلاق آن بر معبود بحق ہست و بمعنے موجد و واجب
لذاتہ و در تفسیر کبیر در سورہ فاتحہ مذکور ان الالہ ہو المعبود سواء عبد بحق او باطل
ثم غلب استعمالہ فی عرف الشرع علی المعبود بحق کذا فی مأتہ المسائل و در تفسیر رحمانی نوشتہ
الالہ اسم لذات المعبود فہو و ان لوحظ فیہ المعنی لم یقصد فلذالک لا یوصف
بہ ثم غلب علی المعبود بالحق و ہم در تفسیر رحمانی از امام رازی نقل نموده حیث قال
الالہ ہو الموجود الازلی الابدی الواجب لذاتہ المنزہ عما لا یلیق بہ الموجد
لغیرہ و شرک در شرع عبارتست از شریک گردانیدن غیر خدا را بخدا در الوہیۃ خواہ
در الوہیۃ بمعنے استحقاق عبادت مثل بت پرستان خواه در الوہیۃ بمعنی وجوب وجود
مثل مجوس و صاحب مأتہ مسائل کہ تردید نموده در الوہیت و استحقاق عبادت و گفتہ

غیر مغفور کہ سزاے آن محدود قرار دادہ اند نخود تصریح نمودند کہ چیست و نہ عند
التعریض بیان کردند صرف ہمین قدر ظاہر ساختند کہ این شرک سوائے اقسام اربعہ یعنی
شرک فی العلم و شرک فی التصرف و شرک فی العبادۃ و شرک فی العادت ہست کہ این
اقسام اقسام شرک غیر مغفور کہ سزائی او خلود باشد ہستند کہ آن شرک مقابل توحید
و تعیین یافت مولوی اسمٰعیل و مولوی عبدالحی در ہمین بحث از مولوی باد علے
مانگپوری تلمیذ مولانا بحر العلوم قدس سرہ ملزم و مجوج شدہ بودند و مشرکان عرب
اصنام خودرا و یعنے معبود اعتقاد می کردند و ہمین بود شرک شان و منکر توحید بودند
یعنے یک بودن الٰہ اعتقاد نداشتند و از کلمہ طیبہ لا الٰہ الا اللہ سخت تبری می نمودند
و گفتند اجعل الآلھۃ الٰھا واحدا ان ھذا لشیء عجاب وانطلق الملاء منھم
ان امشوا واصبروا علی آلھتکم ان ھذا لشیء یراد اگر اصنام خود را الٰہ اعتقاد
نمیکردند انکار از کلمہ طیبہ و استعجاب از آن چہ معنے دارد و از شنیدن آیہ کریمہ
والھکم الٰہ واحد تعجب چرا میکردند و در تفسیر عزیزی ہم نوشتہ ابن الجریر و ابن
المنذر و ابن ابی حاتم و ابوالشیخ روایت کردہ اند کہ چون این آیہ در مدینہ نازل
شد کافران مکہ این را شنیدہ خیلے تعجب کردند و گفتند کہ کیف یسع الناس
الٰہ واحد وان محمدا یقول الھکم الٰہ واحد فلیاتنا بآیۃ ان کان من الصادقین
و کلام شاہ ولی اللہ نقل نمودیم دران نیز موجود کہ جاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہا را
بذاتہا خود معبود انگاشتند و ہم در مناظرہ قرآن نوشتہ این جواب مسوق است
برای قومیکہ اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی الغرض از بودن مشرکین عرب
معتقد الوہیت اصنام و کافر شدن آن بایام ہمین کلام و دانستن شان بتان را
برابر خدا در الوہیت یعنے معبودیت تمام کتاب و سنت و کتب شریعت پر اند
این وہابیان کوچک ابدالان مشرکان ہمہ را بر طاق نسیان گذاشتہ در وادی

مباح بعضی مستحب بعضی مسنون بعضی واجب چنانچه چیزے ازان گذشت ومنا شی
فسا د چند امور اند یکی اینکه باوجود دعوی توحید معنی کلمه توحید نمیدانند همین که معنی
کلمه بیان کنند مذهب شان رد میگردد و درین باب برابر مشرکان اند چنانچه
مذهب مشرکان از کلمه توحید رد میگردد همچنان مذهب این گروه شیطان چه مشرکان
معتقد الوهیت بتان سوای خدا بوده اند که از کلمه توحید بسبب نفی الوهیت همه سوای
یکی مذهب مشرکان رد گردید مخذیان میگویند که مشرکان معتقد الوهیت بتان
نبوده اند پس کلمه توحید که رد مذهب مشرکان میکند دعوی این بدعتیان هم
میکند لفظ اله را در تمام تقویة الایمان بمعنی شرعی ترجمه ننموده جا بے هیچ جای هیچ
نوشته داد در آیه وما امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه
عما یشرکون اله را بمعنی مالک ترجمه نموده و در حدیث قدسی اعلموا انه لا اله
غیری بلفظ حاکم ترجمه نموده همین طور سیران پریشان لفظ حق جای بر زبان نیاورده
که بخدیت بر هم بشند دوم اینکه در آیات یکه افعال و اقوال مشرکین منضم بعبادت
مذکور ست حذف عبادت صرف بسبب افعال واقوال حکم شرک قائم نموده چنانچه در ذیل
آیه والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله
زلفا نوشته اس آیت سے معلوم ہوا کہ جو کوئی کسیکو اپنا حمایتی سمجھے گو کہ یہ جانکر
کہ اوسکے سبب سے خدا کی نزدیکی حاصل ہوتی ہے سو وہ مشرک ہے اور جھوٹا
اور اللہ کا ناشکر معنی آیه اینکه آنانیکه گرفتند غیر خدا را اولیا و گفتند که عبادت
نمی کنیم اوشان را مگر برای اینکه نزدیک گردانند ما را بسوی خدا تحقیق الله حکم
خواهد کرد در میان شان در چیزیکه اختلاف میکنند دران تحقیق الله هدایت
نمیکند کسیرا که دروغگو و ناشکر ست از آیه کریمه بر ذی شعور ظاهر که تکیه بر
اتخاذ اولیا و عبادت شان برای نزدیکی خداست ولیقربونا متعلق به نعبد

اللہ و رسولہ والذین آمنوا
الذین یقیمون الصلوۃ و
یؤتون الزکوۃ وھم راکعون
ومن یتول اللہ ورسولہ
والذین آمنوا فان حزب اللہ
ھم الغالبون

سوای خدا کارساز

معاش ومعاد ایشان را اصلاح کند انتہی ومن الناس من یتخذ یعنی جماعت ہستند کہ
برای خود میگیرند از راہ کمال ضلالت در آمدہ وا نداد آوردہ یعنی آمدہ من دون اللہ
یعنی سوای خدا کہ منعم حقیقی ومحبوب بالذات غیر از و در عالم نیست انداد ایعنی
ہمتایان خدا امان آنکہ انیقدر دلائل ظاہر و شنع میکنند از آنکہ غیر او برابر او تواند شد
اگرچہ یک کس باشد چہ جای اینہمہ انبوہ خدایان انتہی بالجملہ خطای صاحب تقویۃ الایمان
درین خصوص بچند طریق ثابت اول کہ بمخالفت تفاسیر دوم آنکہ ہمین مضمون در دیگر
آیات کثیرہ بی لفظ من دون موجود الہ مع اللہ بل ہم قوم یعدلون قالوا
آمنا خیر ام ہو فاضربہ تلک الاجل لا سیوم آنکہ تحریف آیۃ اخیرہ وامثال
او غلطی تقویۃ الایمان ثابت میشود چہ لفظ من دون واندادہر دو موجود اگر مراد
من دون اللہ آن باشد کہ مدعی نوشتہ تا تعارض صریح وتہافت قبیح لازم می آید
سبحانہ وتعالی عما یصفون دیگر از اغلاط کلیہ نجدیہ اینکہ محبوبیت وشفاعت خاصان
بندگان وتفویض امور وتدبیر وتصرف بایشان کہ باتفاق شرائع ثابت ہر مشرکین
بخیال آن امور از راہ غلط فہمی آن اشخاص را الا اعتقاد نمودند ودر الوہیت
برابر خدا ساختند ونفہمیدند کہ این امور موجب الوہیت نیستند نجدیہ از اصل
آن امور منکر گردیدہ بمخالف شرائع خود را ملوم ومطعون ساختند شاہ ولی اللہ
در حجۃ اللہ نوشتہ خلف من بعدہم خلف اضاعوا الصلوۃ واتبعوا الشہوات
حملوا الالفاظ المستعملۃ المتشبہۃ علی غیر محلہا کما حملوا المحبوبیۃ والشفاعۃ
التی اثبتہما اللہ تعالی فی قاطبۃ الشرائع لخواص البشر علی غیر محلہما
وکما حملوا مسدور خرق العوائد والاشراقات علی انتقال العلم والتسخیر
الاختیاری الی ہذا الذی یری فیہ والحق ان ذلک کلہ یرجع الی قوی
ناسوتیۃ او روحانیۃ تعد لنزول التدبیر الالہی علی وجہ ولیس من

اعمال اعتبارے ندارد یعنی او اکثر این افعال بے اعتقاد و اقرار موحدیست
علی ہذا القیاس رکن شرک اعتقاد شرکت است در الوہیت و اقرار شرط است وسجدہ
وطواف ونذور وقرابین وغیرہ از فروع دعوارض کہ بی اینہم شرک موجود و
بے اعتقاد الوہیت این اعمال وافعال اعتباری ندارد یعنی مرتکب این افعال
بے اعتقاد و اقرار مشرک نیست مشرکین عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اصنام
را الا اعتقاد میکردند و اقرار مینمودند و ہمین بود شرک شان کہ برائے رد آن
قرآن مجید نازل گردید و اصنام را مالک علی الاطلاق و موجد کل نمیدانستند صرف
صفت الوہیت ثابت میکردند از راہ غلط فہمی یعنے اللہ تعالی را بر خود قیاس
کردہ کہ یک بادشاہ خبرگیری بلاد دور دست بے شرکا و اعوان کردن نمیتواند
باین جہت اللہ را شرکا او قرار دادند عزی برائے عزت دادن و دبرائے
دوستی گرامن یعوق برائی حفظ از دشمنان وغیر ذالک و غلطی شان این
بود کہ خاص را عام نمودند یعنے صفت الوہیت را کہ خاص باللہ است عام
فہمیدند و مجدیہ ہم از راہ غلطی عام را خاص فہمیدند یعنے تصرف انبیا و اولیا را
کہ عام است و منشا بہ تصرف خدا و تاثیر قدسی یعنے باسباب ظاہری تعلق ندارد
و در خویش و بادشاہان نیافتہ در وہم افتادند کہ این گونہ تصرف خاص بخدا است
پس کہ اینچنین تصرف برائی بزرگان اعتقاد کند مشرک گردد ہر دو فرقہ یعنے
مشرکین سابقین و لاحقین در غلط فہمی برابر اند و سبب غلطی ہر دو فریق قیاس
غائب است بر شاہد بحیثیتکہ شرک واجب الاحتراز است حکم شرک ہم بر خلاف شرع
واجب الاجتناب این فرقہ شیاطین بر خلاف کتاب و سنت و جمہور جماعت بعضی
آیات را کہ لفظ من دون اللہ در ان یافتند دون را بمعنی غیر تعبیر نمودہ چنان
قرار دادند کہ مشرکین آن عہد اصنام را الہ اعتقاد نمیکردند بلکہ شرک شان ہمین

فیہما الہۃ الا اللہ لفسدتا
اذا لابتغوا الی ذی العرش
سبیلا لا تجعل مع اللہ الہا
آخر فتکون من المعذبین
ولا تقولوا ثلاثۃ لا تتخذوا
الہین اثنین ام لہم الہ
غیر اللہ سبحان اللہ عما
یشرکون ءالہ مع اللہ تعالی
اللہ عما یشرکون

ھذا النبی عجاب
اجعل الالہۃ الہا واحدا ان

الحاصل
الملاء منهم ان امشوا واصبروا علی الهتکم ان هذا الشیٔ یراد
از انچه ذکر کردیم بخوبی ثابت که شرعا معتبر در توحید وشرک همان صفت الوهیت است
وبس که آن صفت در غیر ذات واحد حق نمی یافته نمیشود نه بالذات و نه بعطا حق
تعالی شانه نه کامل و نه ناقص وهمین سبب شرک اخبث الخبائث گردیده که مستلزم
تعمیم صفت خاص است بخلاف سائر صفات وافعال او تعالی که مخلوقات خود را
هم علی تفاوت المراتب دران چیزها شرکت عطا فرموده است فجعلنا ه سمیعا
بصیرا وجعلنا من الماء کل شیٔ حی هو الذی احیاکم علم آدم الاسماء
کلها تکلم الناس تریدون عرض الدنیا وما تشاؤن الا ان یشاء الله لا
یکلف الله نفسا الا وسعها از این آیات محکمات شرکت در صفات ذاتیه ثبوتیه
که عبارت است از حیات وعلم وسمع وبصر وکلام ومشیت وقدرت واراده
واضح وشرک شرعی باعتبار این صفات صورت نمی پذیرد وهمچنان در صفات
اضافیه وافعالیکه ناشی از صفات ذاتیه اند ومتعلق بآن مثل تصرف بقدرت
وغیب دانی بعلم وامثال ذلک چراکه این چیزها بمخلوق هم عطا گردیده وصفت
منشا شرک اصلا ومطلقا قابل عطا نیست در این صفات وافعال باعتبار صفات خاص
ذات او تعالی وافعال خاص او تعالی یعنی چنانکه خدا تعالی را است یعنی حیاتیکه خدای
تعالی راست همچنان حیات وقدرتیکه خدا تعالی را است همچنان قدرت وعلم وسمع
وبصر آنچنانکه خدا تعالی راست وتصرف همچنان که خدا تعالی را است برای دیگرے
ثابت کردن هم مدار شرک شدن نمیتواند چه بنص قرآن وسنت ثابت که مشرکین
اصنام خود را این چنین اعتقاد نداشتند ومشرک بودند پس ثابت شد که شرک
شرعی باعتبار صفات وافعال نیست بلکه مدار او بر امریست غیر آنها و آن صفت
الوهیت است که از اعتقاد آن در مخلوق بغیر اثبات شرکت در صفات ذاتیه هم

کلام در سیمی و نیز فصل کہ برائے این قسم عقد نمودند ذکر نمودند دران آیات و احادیث
کہ دلالت دارند بر اختصاص علم غیب بخدائے عز و جل و این بحث دیگر ست کلام در
شرک ست و نیست دران آیات و احادیث کہ این صفت معتبر ست در شرک و
نیست محصل آن مگر ہمینکہ علم غیب خاصہ خدا ست و بس پس ہر کہ غیب خاصہ خدا را
برائے مخلوقے ثابت کند این اعتقاد باطل و مخالف شرع ست نہ آنکہ شرک گردد
پس ہر بطلان و مخالفت شرع شرک نیست و عادت امت شیطان ست کہ یک لفظ از
یکجا گرفتہ ہیچ خیال اطراف و جوانب نمودہ و بر اصول دین نظر نہ انداختہ زبان درازیہا
میکنند ہمچنان درین بحث ہم بعمل آوردہ اند حال آنست کہ درین آیات تخصیص علم
غیب ست بخدای عز و جل و در آیہ کریمہ لا یظہر علی غیبہ احدا الا من ارتضی
من رسول استثنا ہم موجود اگر غیب مدار شرک میبود اظہار دیگرے بر وا امکان
نداشت جمہور مفسرین و اکابر دین تطبیق نمودہ اند بتفریق غیب کہ غیب خاصہ خدا
غیب مطلق ست و غیب عطا کردہ غیب اضافی ست غیب کہ خاص بخدای عز و جل
ست غیب مطلق ست یعنے آنچہ نسبت بہمہ مخلوقات غائب ست نہ غیب اضافی
یعنے آنچہ غائب ست از ملک و شاہد ست نزد بشر مثل کیفیات جسمانی یا بالعکس
مثل عالم برزخ و بہشت و دوزخ و سائر آنچہ متعلق ست بملکوت پس اطلاع
فرد بشری بر تمام ملکوت و اطلاع روح کاملی در برزخ بر تمام احوال احیا یا کل افراد
نوع خود بلکہ بر تمام عالم ترابی غیب مطلق نیست بلکہ بلحاظ ولی در تفسیر و دیگران ہم
تصریح نمودہ اند کہ اطلاع بر تمام لوح محفوظ ہم غیب مطلق کہ خاص بخدا ست نیست
و باخبار صحیحہ برائے حضرت اسرافیل ثابت و برائی بعض اولیا اہتد ہم بتواتر منقول
می بیند در قرآن و علم آدم الاسماء کلہا و آنچہ نوشتہ من زعم
ان ارواح الانبیاء والاولیاء حاضرة وناظرة صار مشرکا

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اعمال امتی حسنها وسیئها فوجدت فی محاسن اعمالها الاذی یماط عن الطریق ووجدت فی مساوی اعمالها النخاعة تکون فی المسجد لا تدفن

۷۷

مراد صیح از وشان آرزو داشتن خیال خام است این است کلام اجمالی در شرک فی العلم و بیان از جمله افعال خدای عز و جل تصرف را مدار شرک قرار داد و وسواسے آنچه در رد ان مذکور شد یک نکته دریافتنی است که اهم مباحث قرآن مجید در شرک است و در هیچجا هم این لفظ وارد نگردیده که تمام فصل متعلق آن بیند هیچجا هم این لفظ در آیات و احادیث ذکر کرده اش نیست پس شرک شرعی نیست و نیست مگر شرک بدعی و بیان در تقسیم باقیین برا فعال عبادت و افعال عادت مدار شرک نهاده و هو مجازی و اصل مسئله افعال را یاد باید داشت که مجال کثیره کار خواهد آمد و آن اینکه نسبت بافعالیکه اختصاص مع الطلب وارد گردیده یعنی آن افعال را از بندگان خاص برای خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگرے باعتقاد الوهیت او شرک است و بی اعتقاد الوهیت شرک نیست غایة الامر ممنوع خواهد بود و قید طلب با اختصاص از برای آن است که بعضے صفات و افعال خاص اند برای خدا مگر طلب نیست مثل ان الحکم الا لله که اختصاص حکم بخدا از ان یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص مرا حاکم بگوئید و دیگرے را مگوئید که خصوصیت طلب بلی منع طلب از غیر نباشد و مثل ایاک نستعین خصوصیت استعانت بالله تعالی از ان یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص از من طلب مدد کنید و از دیگرے مکنید که خصوصیت طلب مع منع از غیر نباشد انتهی ترجمة المقدمه عقیده دوم گویند هر بدعت حرام و کفر است و تعریف میکنند بدعت را آنچه حادث شده باشد بعد زمانه تبع تابعین و آنچه حادث شده باشد در زمانه صحابه و تابعین و تبع تابعین بدعت نیست مدار بدعت بر تحدید زمانی است و قبح ... را اعتبار نمیکنند یعنی هرچه بعد این ازمنه حادث شده همه بدعت حرام و کفر است نیک باشد یا بد لعضے ملاحده ظاهریه این راه رفته اند علامه مصری گوید

إذ اوسطها او آخرها ورد ايضًا من سن في الاسلام سنة حسنة
فله اجرها واجر من عمل بها ومن سن سنة سيئة فله وزرها ووزر من
عمل بها فبطل ما قالوا ان ما احدث بعد الازمنة المذكورة لا يتوقع فيما
الخير انتهى خلاصة كلامه در رد بدعت نجديه دريخا نقل ميكنم وبعد فهذه رسالة
في تحقيق البدعة جمعنا فيها اقوال الائمة المستندين لرد الدجالين
المبتدعين الملحدين في الدين وهم الذين روى مسلم في صحيحه
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يكون في آخر الزمان دجالون
كذابون يأتونكم من الاحاديث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم
فاياكم واياهم لا يضلونكم ولا يفتنونكم صدق رسول الله صلى
الله عليه وسلم وانطبق ما قال على النجدية على الوجه الاكمل لانهم
فانهم يفتخرون بتلك العلامة ويشنعون المسلمين بذكرهم عند
سمعهم وسماع آبائهم لمقولاتهم ويقولون ما يقولون قال صلعم
في النجد هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان
منقول قال الشيخ امام العلامة محي الدين ابو زكريا يحيى بن شرف
النووي في تهذيب الاسماء واللغات بدع وبدعة بكسر الباء
في الشرع هي احداث ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهي منقسمة الى حسنة وقبيحة قال الشيخ المجمع على امامته وجلالته
وتمكنه في انواع العلوم وبراعته ابو محمد عبد العزيز بن عبد السلام رحمه
الله في آخر كتاب القواعد البدعة منقسمة الى واجبة ومحرمة ومندوبة
ومكروهة ومباحة قال والطريق في ذلك ان تعرض البدعة على
قواعد الشريعة فان دخلت في قواعد الايجاب فهي واجبة او في

قواعد التحريم فهي محرمة او الندب فمندوبة او المكروه فمكروهة او المباح فمباحة
وللبدع الواجبة امثلة احدها الاشتغال بعلم النحو الذي يفهم به كلام الله وكلام رسوله
وذلك واجب لان حفظ الشريعة واجب ولا يتأتى حفظها الا بذلك وما لا يتم
الواجب الا به فهو واجب الثاني حفظ غريب الكتاب والسنة من اللغة الثالث
تدوين اصول الفقه الرابع الكلام في الجرح والتعديل لتمييز الصحيح من السقيم
وقد دلت قواعد الشريعة على ان حفظ الشريعة فرض كفاية فيما زاد على المتعين
ولا يتأتى ذلك الا بما ذكرناه وللبدع المحرمة امثلة منها مذاهب القدرية والجبرية
والمرجئة والمجسمة والرد على هؤلاء من البدع الواجبة وللبدع المندوبة امثلة منها احداث الربط
والمدارس وكل احسان لم يعهد في العصر الاول ومنها التراويح والكلام
في دقائق التصوف وفي الجدل ومنها جمع المحافل للاستدلال في المسائل ان قصد
بذلك وجه الله تعالى

وللبدع المكروهة امثلة كزخرفة المساجد وتزويق المصاحف وللبدعة المباحة امثلة منها المصافحة عقب الصبح والعصر ومنها التوسع في اللذيذ من الماكل والمشارب والملابس والمساكن ولبس الطيالسة وتوسيع الاكمام وقد يختلف في ذلك فيجعله العلماء من البدع المكروهة ويجعلونه آخرون من السنن المفعولة في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فما بعده وذلك كالاستعاذة في الصلوة والبسملة هذا آخر كلامه وروى البيهقي باسناده في مناقب الشافعي رح قال المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة الضالة والثاني ما احدث من الخير لا خلاف فيه لواحد وهذه بدعة محدثة وغير مذمومة وقد قال عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان نعمت البدعة هذه يعني انها محدثة لم تكن واذا كانت ليس فيها رد لما مضى هذا آخر كلام الشافعي انتهى عبارة التهذيب قال الحافظ ابن الحجر في فتح المبين شرح الاربعين للامام النووي في شرح حديث عايشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلعم من احدث اي انشاء واخترع من قبل نفسه في امرنا اي شاننا الذي نحن عليه وهو ما شرعه الله ورسوله صلعم واستمر العمل به ومن ثم جاء في رواية ديننا او المراد الحكم هذا ما ليس منه مما ينافيه او لا يشهد له شيء من قواعده وادلة العامة فهو رد اسے مردود على فاعله لبطلانه وعدم الاعتداد به سواء كانت منافاته لما ذكر بعدم مشروعيته بالكلية كنذر القيام وعدم الاستظلال من تقرب لله صلى الله عليه وسلم او بمخالفات وللاخلال بشرطه او ركنه عبادة كان او عقدا فلا ينقل الملك مطلقا على الاصح من خلاف فيه

٨٠

وتفسير القرآن والسنة والكلام على الاسانيد والمتون وتتبع كلام
العرب نثره ونظمه وتدوين كل ذلك واستخراج علوم اللغة كالنحو والمعاني
والبيان والاوزان فذلك كله وما شاكله معلوم حسنه ظاهر فائدته يعين
على معرفة كتاب الله وفهم معاني كتابه وسنة رسوله صلعم فيكون مامورا
به وكتفريع الاصول والفروع وما يحتاجان اليه من الحساب وغيره من العلوم
الآلية وكتابة القرآن في المصاحف ووضع المذاهب وتدوينها وتصنيف
الكتب ومزيد ايضاحها وتبيينها وغير ذلك مما مرجعه ومنتهاه الى
الدين بواسطة او بوسائط فانه مقبول من فاعله مثاب عليه ممدوح و
من ثمة استحسن كثير من الصحابة رض كما وقع لابي بكر وعمر وزيد بن ثابت
في جمع القرآن فان عمر اشار به على ابي بكر خوفا من اندراس القرآن بموت
الصحابة لما كثر فيهم القتال يوم اليمامة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة
ثم شرح الله صدره له فعلم لانه ظهر له انه يرجع الى الدين وانه غير
خارج عنه ومن ثم لما دعى زيد بن ثابت وامره بالجمع قال له كيف
تفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال والله هو الحق
ولم يزل يراجعه حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدرهما وكما وقع
لعمر في جمع الناس لصلوة التراويح في المسجد مع تركه صلعم لذلك بعد
ان فعله ليالي وقال عمر نعمت البدعة هي اي لانها وان حدثت ليس فيما
ردلها معنى بل موافقة له لانه صلى الله عليه وسلم علل الترك بخشية الافتراض
وزال ذلك بوفاته صلى الله عليه وسلم وقال الشافعي ما احدث وخالف
كتابا او سنة او اجماعا او اثرا فهو البدعة الضالة وما احدث من الخير
ولم يخالف شيئا من ذلك فهو البدعة المحمودة والحاصل ان البدعة

٨١

لا تتوقف على مرتبها خصوصها وكذا يقال في كل تخصيص لدليل عام بدليل
خاص او عام لانه عليه امر الشرع بخلافه بغير دليل فمدح صلى الله عليه
وسلم بلالا على صلوته ركعتين كلما توضأ مع انه لم يأخذه عنه صلى
الله عليه وسلم نصا بل استنباطا من الامر بطلق الصلوة وقال في شرح
قوله فهو رد وفي الحديث دلالة للقاعدة الاصولية ان مطلق النهي
يقتضي الفساد لان المنهي عنه مخترع محدث وقد حكم عليه بالرد المستلزم
للفساد وقال في شرح حديث ابي نجيح العرباض رض وعظنا رسول الله صلعم
موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون فقلنا يا رسول الله
كانها موعظة مودع فاوصنا قال اوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة
وان تامر عليكم عبد هذا اما من باب ضرب المثل بغير الواقع على طريق التقدير
والفرض والا فهو لا يصح ولايته ونظيره من بنى لله مسجدا ولو كمفحص
قطاة بنى الله له بيتا في الجنة واما من باب الاخبار بالغيب وان الشر يعتر
تخل حتى توضع الولايات في غير اهلها والامر بالطاعة حينئذ ايثار
لاهون الضررين اذ الصبر على ولاية من لا يجوز ولايته اهون من
اثارة الفتنة التي لا دواء لها ولا خلاص منها ويرشد الى هذا تعقيب
ذلك بقوله وانه من يعش منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي
وسنة الخلفاء الراشدين المهديين وهم ابو بكر وعمر فعثمان فعلي
فحسن رضي الله عنهم فان ما عرف عن هؤلاء او عن بعضهم اولى
بالاتباع من بقية الصحابة اذا وقع الاختلاف بينهم فيه ومن ثم
قال بعض العلماء يقدم ما اجتمع عليه الاربعة ثم ما اجتمع عليه
ابو بكر وعمر وهذا اي حق المقلد الصرف في ثلاثة لانه منزلة القرينة

ضلالة لان الحق فيما جاء به الشرع فما لا يرجع اليه يكون ضلالة اذ ليس بعد
الحق الا الضلال والمراد بالمحدث الذي هو بدعة وضلالة ما ليس له اصل
في الشرع وانما الحامل عليه مجرد الشهوة والارادة فهذا باطل قطعا بخلاف
محدث له اصل في الشرع اما بحمل النظير على النظير او بغير ذلك فانه حسن
اذ هو سنة الخلفاء الراشدين والائمة المهديين ومن ثمة قال عمر رض في التراويح
نعمت البدعة هي وليس ذلك مذموما بمجرد لفظ محدث او بدعة فان القرآن
باعتبار لفظه وانزاله وصف بالمحدث اول سورة الانبياء وانما منشأ
الذم ما اقترن به من مخالفة السنة ودعائه الى الضلالة فالحاصل ان البدعة
منقسمة الى الاحكام الخمسة لانها اذا عرضت على القواعد الشرعية لم تخل
عن احد هذه الامور المذكورة فمن البدع الواجبة على الكفاية الاشتغال
بالعلوم العربية المتوقف عليها فهم الكتاب والسنة كالنحو والصرف
والمعاني والبيان واللغة بخلاف العروض والقوافي ونحوهما والجرح والتعديل
وتمييز صحيح الاحاديث من سقيمها وتدوين نحو الفقه واصوله والآلة والرد
على نحو القدرية والجبرية والمرجية والمجسمة ومحل بسطه كتب اصول الدين
لان حفظ الشريعة فرض كفاية كما دلت عليه القواعد الشرعية ولا يأتي
حفظها الا بذلك لانه ما لم يتم الواجب الا به فهو واجب ومن البدع المحرمة
مذاهب سائر اهل البدع المخالفة لما عليه اهل السنة والجماعة ومن المندوبة
احداث نحو الربط والمدارس وكل احسان لم يعهد في العصر الاول والكلام
في دقائق التصوف والجدل وجمع المحافل والاستدلال في المسائل العلمية
ان قصد بذلك وجه الله ومن المكروهة زخرفة المساجد وتزويق المصاحف
ومن المباح التوسع في لذيذ المآكل والمشارب والملابس وتوسيع الاكمام

پس بعد ذکر نمود عبارت سیرت شامی را در باب مولد سید البشر صلی الله علیه وسلم
که مشتمل است بر نقل استحسان واستحباب از جم غفیر وجماعه کثیر ائمه اعلام وهداة اسلام
مثل ابو الخیر سخاوی وابن جزری وابن کثیر وابن دحیه وابو شامه شیخ نووی و
ابن جوزی وابن ظفر بل وابن فضل وشیخ ابی عبد الله بن محمد بن النعمان وجمال الدین
عجمی ویوسف الحجار ویوسف ابن علی بن زریق وابوبکر الحجازی وابا موسی الزرهونی
وابن البطاح ومخلص کتانی وظهیر الدین بن جعفر ونصر الدین وشیخ عمر موصلی
ومظفر الدین بن عمر وغیرهم که هر یک ازان کرام از عمائد دین وارکان اسلام و
مقتدا ومستند خاص وعام اند وثابت کرده اند حسن آن بدلائل تفصیلیه وکسیکه
کلام کرده دران کلامش بار دنمود ند واین ماجرا بتفصیل در رد استحقاقیات بیان
نموده ایم ودرینجا بخوف تطویل اعاده نمودیم بعد نقل سیرت شامی نوشته وبعد
ذلك فنقول قد ثبت بما مر ان البدعة انما هی فی امور الدین والتشریع
والمحدث فی امور الدنیا لیس ببدعة وان البدعة منقسمة الی حسنة وقبیحة
فمنها واجبة ومنها محرمة ومنها مندوبة ومنها مکروهة ومنها مباحة
والمحدث من الدینیات ان خالف الکتاب والسنة او الاجماع او الاثر
فهی ضلالة ورد وان لم یخالفها فلیس برد وما کان منها خیرا فهی بدعة محمودة
وان البدعة الحسنة متفق علی ندبها فما اخترع مبتدعة زماننا من اطلاق البدعة
الضالة علی کل محدث فی امور الدنیا والدین وقصرها فی القبیحة منشاء الجهل
والاعجاب برائهم والاجتراء علی الله ورسوله شاه عبد العزیز در فتوی جواز
عرس نوشته اند دوم آنکه بهیئة اجتماعیه مردم کثیر جمع شوند وختم کلام الله
کنند وفاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در
زمانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وخلفاء راشدین نبود اگر کسی باین طور کند

للداخل لم يكن من عادة العرب بل كانت الصحابة لا يقومون لرسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض الاحوال كما رواه انس رضي الله عنه ولكن اذا لم يثبت فيه نهي عام فلا نرى فيه باسا في البلاد التي جرت بها العادة فيها باكرام الداخل بالقيام فان المقصد منه الاحترام والاكرام وتطييب القلب به وكذلك سائر انواع المساعدة اذا قصد بها تطييب القلب واصطلح عليها جماعة فلا باس بمساعدتهم عليها بل الاحسن المساعدة الا فيما ورد فيه نهي لا يقبل التاويل عقيده هيوم فعل مباح بلكه حسن وسائر امور خير از مداومت و ملازمت و تخصيص زماني و مكاني حرام و كفر ميگردد و درين مدعا ما به بيانات گوناگون و تبيانات بوقلمون جلوه نمايش ميدهيم كه در رد سحاقيات ازاله جميع شبهات نموده ايم درينجا مختصر اچيزے ذكر ميكنيم در صحيح مسلم از عائشه صديقه رض مرويست احب الاعمال الى الله ادومها وان قل و در صحيح بخاري از مسروق مرويست اي الاعمال احب الى الله قالت الدائم و در صحيحين از عبد الله بن عمرو بن العاص رض مرويست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عبد الله لا تكن مثل فلان انه كان يقوم من الليل فترك قيام الليل و در صحيح مسلم از عمر رض مرويست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نام عن حزبه او شيء منه فقراه ما بين صلوة الفجر والظهر كتب له كانما قرأه من الليل و در حصن حصين نوشته و ينبغي من كان له ورد في وقت من ليل او نهار او عقب صلوة او غير ذلك ففاته ان يتداركه ويأتي به اذا امكنه ولا يهمله ليعتاد الملازمة ولا يتساهل في قضائه صاحب المعمور در قول حسن تجديد الفعل المباح بتقييد الزمان والمكان وغيرهما يصير حراما وكذا بل الفعل المندوب الحسن ايضا نوشته ذلك بهتان وكذب وافتراء على

في صحيح مسلم عن ابن عباس رض قال قدم رسول الله صلعم المدينة فوجد اليهود يصومون صوم عاشوراء فسئلوا عن ذلك وقالوا هذا اليوم الذي اظهر الله فيه موسى عليه السلام وبني اسرائيل على فرعون فنحن نصومه تعظيما له فقال النبي صلى الله عليه وسلم نحن اولى بموسى منكم فامر بصومه وعن ابي موسى قال كان اهل خيبر يصومون صوم عاشوراء ويتخذونه عيدا ويلبسون نسائهم فيه حليهم وشارتهم فقال رسول الله صلعم فصوموه انتم ومنها استدلالهم بحديث مدح رسول الله صلعم بلالا وسمعه خشف نعليه بين يديه في الجنة على صلوته ركعتين بعد كل وضوء مع انه لم ياخذه عنه صلعم نصا بل استنباطا من الامر بمطلق الصلوة والحديث في صحيح مسلم ومنها استدلالهم بالسوال عن تخصيص الصوم بالاثنين عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واجابته صلعم ببيان شرفه بولادته والانزال عليه فيه والحديث في صحيح مسلم عن ابي قتادة قال النووي في شرحه وفي الحديث دليل على ان الزمان ايضا يتشرف بما يقع فيه كالمكان ومنها حكمهم باباحة تقييد المصافحة بعد العصر والصبح لمن يكون معه في الصلوة ومنها حكمهم بان كونه خصصها ببعض الاحوال وفرط في اكثرها لايخرج ذلك عن كونها مشروعة ومنها حكمهم بان البدع الحسنة متفق على جواز فعلها والاستحباب بها رجاء الثواب لمن حسنت نيته فيها ومنها اتفاقهم على تمليح تخصيص يوم مولده صلعم في كل سنة بالبر والاحسان والرد على من تكلم فيه وما هو الا شاخذ رو ومنها نذر رجل على عهد رسول الله صلى الله عليه واله وسلم النحر ببوانة وقوله صلعم اوف بنذرك

وفعل البخاري اي كونه للاهتمام ومن[illegible] محمد كان من فعل المشركين البوسي ومنها ان فيه[illegible] الطعم والفصل تعذيب ان لا تعجب الصا[illegible] والحديث في سنن ابي داود

وقوله تعالى اي كونها للاهتمام... بذكره رسول الله صلى الله عليه واله وسلم كما هو مذهب جماعة وحسنه بعض الائمة من الصحابة والتابعين وتبع التابعين ولم يعم بنفي التقييد بالزمان مع انه تقييد

المشكين ومن حكم بكراهته فانه معارض من الادلة وغيرها لا بنفس التقييد فقط ليس بطلان ما قال التابع الخ منها ان الفعل المباح بتقييد الزمان والمكان لا يصير مكروها بل الفعل المندوب

[illegible]

این تخصیصات از قسم عرف و عادات اند که بمصالح خاصه و مناشی خفیه ابتدا بظهور
آمده رفته رفته شیوع یافته در حق آنچه که صاحب در مختار و صاحب قنیه و دیگر فقها
تصریح نموده اند و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذبح جانور و تقسیم گوشت
آن از الصدایق خدیجه رضی الله عنها بطریق صحیح ثابت است والله اعلم بالصواب مولانا
عبد الله گجراتی که از اعاظم علما و صلحاے وقت خود و معاصر شیخ عبد الحق بوده است
در وصیت نامه خود نوشته است تقییدات و تخصیصات در اوضاع و تراکیب ماکولات
و تعینات در مقروات بفاتحه ہاے و نیاز ہاے بزرگان از اتفاقات و رسوم
صالحه است چرا که معمول مشایخ کرام و اولیاے عظام است کسانیکه کمال ظاهری
و باطنی ایشان متفق علیه کافه اهل اسلام است بران مقید بوده اند و حکم کرده اند
بلکه بعضے از تراکیب که ازینها مشهور است که فاتحه و نیاز فلان بزرگ باین طور و برین
چیز باید در رسائل و اوراد اکابر هم بنظر آمده مثل ترکیب توشه اصحاب کهف
و غیره گو اصل لم معلوم نیست فاما عمل بدان مناسب که داخل تجربیات ست
در رقی که این قسم تخصیصات بطرق صحیحه مرویست و فرقے نیست میان آن
و این و ظهور برکات و آثار درین تخصیصات از یقینیات است مثل سائر تجربیات
انتهی کلامه مفسر میگوید و تفسیر عزیزی در خواص سوره القدر نوشته است
که از خواص مجرب این سوره است که در هنگام برآمدن آبله اطفال که آنرا چیچک
خوانند وقت صبح ناشتا ناشکسته این سوره را بتجوید و ترتیل بحضور طفلی
که خوانده دم کنند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الهی آن طفل را در
آن سال چیچک بر نیاید و اگر بر آید سهل و آسان گردد و آسیبے باو نرسد
لیکن شرط آنست که وقت شروع قراءة آن و تسمیه با و برنج با شکر و خیرات
بقدر حاجت مستحق را در همان مجلس بخوردن دهند و آن مستحق بحضور قاری

۸۷

٨٨

المصاب بالعين من خلف سبعة واحد بعد نبرع باذن الله تعالى ومؤب
بعد بن عبادت ثوشته وهذا المعنى مما لا يمكن تعليله ومعرفة
وجهه من جهة العقل فلا يرد لكونه لا يعقل معناه وقال ابن العربي
ان توقف فيه متشرع قلنا له قل الله ورسوله اعلم وقد عضد ته
التجربة وصدقته المعاينة ومتفلسف فالرد عليه اظهر لان عنده ان
الادوية تفعل بقواها وقد تفعل بمعنى لا يدرك ويسمون ما هذا
سبيله الخواص وهم در مواهب از شرح السنة نقل نموده ان عثمان بن
عفان رض رأى صبيا مليحا فقال دسموا نونته لئلا يصيبه العين
اعتقاد چهارم اصل در اشیا حرمت ست یعنی هر چه از شارع منقول
نیست حرام ست دانست بایکه در کتب فقه و اصول که آنکه بغیر کلام رسند تفحص
بحث در اصل اشیا اینست که حسن و قبح نزد معتزله عقلی ست و موجب حکم
پس اینها ئیکه حسن قبح آن معلوم است منقسم باقسام خمسه واجب و مندوب و محظور
و مکروه و مباح قبل الشرع و بعد ازان شرع ملحق باحکام شارع و چیزیکه که علت حسن و
قبح آن مشکل معلوم نبود در معتزله را قبل شرع سه مذهب است اول اباحت
آن مذهب معتزله بصره است دوم حرمت و آن مذهب معتزله بغداد است
سوم توقف و این اباحت را اباحت اصلیه و اباحت حقیقیه گویند که اشعریه و
ماتریدیه ازان منکر که نزد ایشان قبل شرع حکم نیست و تحقیق در اهل سنت
است که اصل در اشیا اباحت ست و آن مختار اکثر شافعیه و حنفیه ست یا خطر که
مذهب بعض ایشانست نسبت بزمان فترت است و این اباحت غیر اباحت معتزله
است که حکم نیست نزد اهل سنت و تفتیش اینکه معاذ کرده میشود باجمیع افعال
معامله مباح یعنی اخذ نمیشود بفعل و ترک چنانچه در مباح یعنی کسانیکه پیدا شدند

آن اباحۃ اصلیہ شرعیہ است ونیست دران اختلاف کسے از محققین اصولیین اہل
سنت قال صاحب المسلم الاباحۃ حکم شرعی لانہ خطاب الشرع بالتخییر والاباحۃ
الاصلیۃ نوع منہ لان کل ما عدم فیہ المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ وترکہ
فذلک مدرک شرعی بحکم الشرع بالتخییر فہی لا یکون الا بعد الشرع خلافا
لبعض المعتزلۃ وقال مولانا بحر العلوم فی شرحہ ای عدم المدرک الشرعی نفسہ مدرک
شرعی لحکم الشرع بالتخییر والاباحۃ الاصلیۃ لا تکون الا فی موضع عدم المدرک
الشرعی للحرج فی الفعل والترک بل بحکم بخصوصہ اصلا فالاباحۃ الاصلیۃ فیہا
حکم بالتخییر فہی لا تکون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلۃ فانہم یقولون بالاباحۃ
وغیرہا من الاحکام قبل الشرع ودر شرح *مختصر الاصول* نوشتہ الاباحۃ حکم شرعی
خلافا لبعض المعتزلۃ فانہم یقولون المباح ما انتفی الحرج فی فعلہ وترکہ وذلک
ثابت قبل الشرع وبعدہ ونحن نتکران ذلک اباحۃ شرعیۃ بل الاباحۃ خطاب
الشارع بذلک فافترقا مرزاجان درحاشیہ آن نوشتہ قولہ خلافا لبعض
المعتزلۃ ہم الذین قالوا الافعال الاختیاریۃ التی لا یدرک العقل اشتمالہا
علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہا عنہما مباحۃ قبل الشرع بالاباحۃ الاصلیۃ
لانہ تعالی خلق العبد وما ینتفع بہ فالحکمۃ تقتضی اباحۃ لہ دفعا للعبث و
حاصل النزاع یرجع الی ان الاباحۃ فی لسان الشرع ہل ہو عدم الحرج فی
فعلہ وترکہ او حکم الشرع بذلک والتحقیق ان ما لا یدرک العقل اشتمالہا
علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہ عنہما ولم یتعلق بہ الخطاب الکاشف عن حالہ
صریحا مباح بالاتفاق الا ان عند ہؤلاء البعض من جہۃ ان الاباحۃ فی
عرف الشرع بمعنی عدم الحرج فی فعلہ وترکہ وہذا کذلک وعند الجمہور
ان کلما عدم المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ وترکہ فذلک مدرک شرعی

قل لا اجد فیما اوحی الی الآیۃ
در تفسیر مدارک تحت آیۃ
الاصل فی الاشیاء الاباحۃ
... دل علی ان
فلا تبحثوا عنہا ... علی قاری در
فلا تعتدوہا وسکت عن اشیاء
فلا تنتہکوہا وحد حدودا
فلا تضیعوہا وحرم حرمات
وسلم ان اللہ فرض فرائض
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ

او عينها امتى وصح الاصوليون بان الترك فى ترك المنهى عنه
والمطلوب الفعل كما كان
التى لا تحصى ولا قائل به
باعتبار عدم فعل المنهيات
فيكون كل مكلف مثاب
مطلوبا لا يترتب عليه الثواب
معذور وما لا يلزم ذلك كان
لا يتصور طلبه اما لا يلزم غير
ان النهى بمعنى عدم الفعل
فضول المبادئ للشيخ

ايضا ليس بمعنى عدم الفعل لانه لا يصح ... العبد كما فى ... النفس ... ذلك نفسه ...

مى نويسد و فيه تنبيه على ان التحريم انما يثبت بوحى الله و شرعه لا بهوى النفس
و كتب فقه كه ازين حكم ما لا مال اند و در شرح وقايه در شرح قول ماتن ما ليس بحدث
ليس بنجس مى نويسد الحكم بحرمة المسفوح بقى غير المسفوح على اصله وهى الحل و
يلزم منها الطهارة و در هدايه در فصل حدا و نوشته ان الاباحة اصل و در باب الغنايم
فبقى اصل الاباحة للحاجة صاحب مائة مسائل در جواب سوال چهل و ششم نوشته
امر كه منقول از آنحضرت صلعم و صحابه رض نباشد غير مشروع است چنانچه صاحب
هدايه چند جا عدم نقل را از آنحضرت صلعم و صحابه رض دليل گرفته است منها فى كتاب
الصلوة فى فصل الاوقات التى تكره فيها الصلوة قال يكره ان يتنفل بعد طلوع الفجر
باكثر من ركعتى الفجر لانه عليه السلام لم يزد عليهما مع حرصه على الصلوة
و منها ما قال فى باب العيد لا يتنفل فى المصلى قبل العيد لانه عليه السلام
لم يفعل مع حرصه على الصلوة و دعاوى صاحب مائة مسائل ازين روايات علاقه
ندارد و چه عدم نقل چيزى ديگر و نقل عدم چيزى ديگر عينى در حاشيه هدايه مى نويسد
هذا مبنى على معرفة الحديث الذى فيه عدم زيادة النبى عليه السلام على
ركعتى الفجر و لذا قال الاكمل ان الترك مع حرصه عليه السلام على احراز
فضيلة التنفل دليل الكراهة و اين بحث و تصحيح مائة المسائل بتفصيل ذكر كرده ايم
من شاء فليرجع اليه ظاهرا ماخذ اين عقيده كلام ظاهريست مصرى و شرح
مسند و بحث تلفظ به نيت بعد نقل استحباب آن از جماعت كثيره از حنفيه و شافعيه نوشته
اما انكار الملاحدة الظاهرية و استدلالهم بان المتابعة كما يجب فى الفعل
مطلقا يجب فى الترك ايضا فمن بادر على فعل لم يفعله رسول الله صلى الله عليه
و سلم فهو مبتدع لان عدم الفعل كفعله فى الحجة من غير تفاوت باتفاق الامة
فمن جهلهم باصول الدين فان علماء الاصول باسرهم صرحوا اجلاه فى

فيقوليد المفسر بعدنا الاباحة وصاحب التلويح وران بحث فيتوليد الاصل في
الاشياء الاباحة واضح وكتابت وراصرايم تفصيلے وار وشاه ولی الله وحجت بالغه
نوشته ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم على قسمين احدهما ما سبيله سبيل تبليغ
الرسالة منه قوله تعالى ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا وثانيهما
ما ليس من باب تبليغ الرسالة منه قوله صلى الله عليه وسلم انما انا بشر اذا امرتكم بشيء من دينكم فخذوا به
واذا امرتكم بشيء من رائي فانما انا بشر وقوله صلعم في قصة تابير النخل اني انما ظننت
ظنا ولا تواخذوني بالظن ولكن اذا حدثتكم عن الله شيئا فخذوا به فاني
لم اكذب على الله فمنه الطب ومنه باب قوله صلى الله عليه وسلم عليكم بالادهم
الاقرح ومستنده التجربة ومنه ما فعله النبي صلى الله عليه وسلم على سبيل العادة
دون العبادة وبحسب الاتفاق دون القصد ومنه ما ذكره كما كان يذكر قومه
كحديث ام زرع ومنه ما قصد به مصلحة جزئية يومئذ وليس من الامور اللازمة
لجميع الامة ومنه حكم وقضاء خاص انتهت ملخص عبارة حجت بالغه وهم دران
كتاب نوشته من اسباب التحريف التعمق وحقيقته ان يامر الشارع بامر وينهى
عن شيء فيسمعه من امته فيفهمه حسب ما يليق بذهنه فيعدي الحكم الى ما
يشاكل الشيء بحسب بعض الوجوه او بعض اجزاء العلة او الى اجزاء الشيء
ومظانه ودواعيه وكلما اشتبه عليه الامر لتعارض الروايات التزم الاشد
ويجعله واجبا ويحمل كل ما فعله النبي صلى الله عليه وسلم على العبادة والحق
انه فعل اشياء على العادة فيظن ان الامر والنهي اشملا هذه الامور فيجزم
بان الله تعالى امر بكذا ونهى عن كذا الى آخر ما قال وكشف رسول الله صلى الله
عليه وسلم عن فساد هذه المقالة وبين انه تحريف عقيدة وتحريم تشبه مطلقا
مستلزم مساوات است وبرين عقيده فروع كثيره در باره تكفير وتخريج نموده اند و

٩١

الی شیئ من احوالہم انتہی وھذا کلہ فی المتشبہ بہم فی السیرۃ واما المتشبہ
بہم فی الزی واللباس فلیس ومع ذلک ہم القوم لا یشقی بہم جلیسہم و
عن ابن عمر باسناد ضعیف طس عن حذیفۃ باسناد حسن انتہی ملا علی قاری
در شرح فقہ اکبر نوشتہ انا ممنوعون من التشبہ بالکفرۃ واھل البدعۃ المنکرۃ
فی شعارہم لا منہیون عن کل بدعۃ ولو کانت مباحۃ سواء کان من
الافعال اھل السنۃ او من افعال الکفرۃ واھل البدعۃ فالمدار علی الشعار
حسکفی در خزائن الاسرار نوشتہ ان التشبہ بہم لا یکرہ فی کل شیئ بل فی
المذموم وفیما یقصد بہ التشبہ کما فی البحر در تفسیر عزیزی در ذیل آیہ کریمہ
ان الصفا والمروۃ من شعائر اللہ مسطور است صفا ومروہ را از شعائر اللہ
بودن محض ببرکت مہر حضرت ہاجرہ حاصل گشتہ کہ معیت خاصہ حضرت جل وعلا
درمیان ہمین دو کوہ باشکوہ در حق ایشان جلوہ گر شد وحل مشکل ایشان فرمود
واین دو کوہ را صفا بسبب آنکہ جاہلان مکہ اساف ونائلہ را برانہا نہادہ پرستش
میکردند از شعائر اللہ بودن معزول وساقط گشتہ واگر یہود ونصاری بر شما
طعن نمایند وگویند کہ شما مکانات بتان را تعظیم میکنید وطواف آن مکانات
می نمائید ومشابہت با کفار وبت پرستان بر خود گوارا میکنید واین مخالف جمیع
ملتہا وادیانست پس ازین طعن ایشان پروا نکنید وتنگدل نشوید زیرا کہ معاملہ
با خدا است ونیت شما بجا آوردن حج وعمرہ است نہ تعظیم بتان وحج وعمرہ
بلاشبہ امر نیک است وبجا آوردن آن طاعت ومن تطوع خیرا یعنی وہر کہ
بقصد طاعت بجا آرد کارے نیک را فان اللہ شاکر علیم یعنی بتحقیق خدا
تعالی قدر دان است عمل او را رائیگان نمیکند گو بظاہر مشابہت با کفار پیدا
شدہ باشد مانند روزہ روز عاشورا زیرا کہ او تعالی علیم یعنی دانا است

رد اصول سپه توان برد بران برد فروع واکثرے از جزئیات که صراحةً هم بر بیان
آمده‌اند وحال ما بقی هم از انچه مذکور شد سهل الحصول اما تنبیه بر بعض امور ضرور نمود
واضح باد که از عمده معتقدات فاسده ومبتدعات کاسده گویا که ما به الامتیاز
این طائفه از اهل سنت وجماعت است مسئله استعانت است از ارواح انبیا و اولیا
که شرک دانند و دلیل شان آیه ایاك نستعین که بسبب تقدیم مفعول فائده حصر
میدهد واحادیث باب صبر وتوکل وبالفضله تعالی این بحث را در رد التحقیقات
بخوب ترین وجه تحقیق نموده ایم درینجا بر نقل بعض کلمات تفسیر عزیزی اکتفا میرود
واضح باد که فصل مقوم این طائفه توهین وتحقیر معززین حضرت ارحم الراحمین است
ما درین مقام بتوسعه کلام عامه مکارم آن کرام علیهم التحیة والسلام نقل میکنم
گو با مسئله استعانت خصوصیت نداشته باشد که موید ومعین مدعا ومبین موضع
ضلال وغوایت آن اشقیاست **مقوله اوّل** در تفسیر عزیزے در دیباجه تمهید
تصنیف تفسیر نوشته بنا بر ایضاح معانی سورة فاتحة الکتاب ودو سیپارهٔ
آخرین از حضرت قرآن مجید که اکثر مسلمین در صلوٰة خمسه وجمعه وجماعات ومحافل
ارواح مقدسه انبیا واولیا وزیارات قبور صلحا وعرفا تلاوت این سور اختیار
مینمایند انتهی لفظ محافل ارواح انبیا واولیا را باید دید ومعنی آن از قرین شیطان
باید پرسید **مقوله دوم** در تفسیر ایاک نعبد عبادت را منقسم نموده مینویسد
وآنچه تعلق بچشم دارد دیدن شاهد متبرکه مثل کعبه شریفه وقرآن مجید ودیدن
بزرگان مثل انبیا واولیا وزیارت قبور شهدا وصالحین که جان خود را در
راه او باخته اند واوقات عزیز خود را در یاد او گذرانیده انتهی زیارت قبور
شهدا وصالحین عبادت خداست **مقوله سیوم** اما عبادت قلب پس محبت
است بمحبوبان او وبغض داشتن به مبغوضان او **مقوله چهارم** ایاک نستعین

چون ایاک نعبد وایاک نستعین گفت بیهوش افتاد چون بخود آمد گفتند ای شیخ ترا چه شده بود گفت چون ایاک نستعین گفتم ترسیدم که مرا بگویند که ای دروغ گو چرا از طبیب دارو میجوئی و از امیر روزی و از پادشاه یاری میجوئی لهذا بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که شرم کند از ان که هر روز و شب پنج نوبت در مواجهه پروردگار خود استاده دروغ گفته باشد لیکن درینجا باید فهمید که استعانت از غیر بوجهیکه اعتماد بر ان غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است و اگر التفات محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بر کارخانه اسباب و حکمت او تعالی در ان نموده بغیر استعانت ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لاغیر انتهی **بقوله ایضهم** تقدیم ایاک بر نستعین مفید حصر است یعنی از غیر تو استعانت نداریم و این استعانت یا خاص است برای عبادت یا عام است در جمیع امور دنیا و دین اگر خاص است پس آنست که عبادت هر چند کسب بنده است مگر عمل بنده به پیدا کردن خدا است و اگر عام است پس وجه اختصاص آنست که هر که غیر خود را اعانت میکند منتهی کار او آنست که در دل او داعیه اعانت آن غیر می اندازد و این فعل فعل او تعالی است پس گویا بنده میگوید غیر ترا اعانت من ممکن نیست مگر چون او را تو اعانت فرمائی تا اسباب اعانت بهم رساند باز در دل او داعیه اعانت من اندازی پس من از وسائط قطع نظر می کنم و غیر از اعانت ترا نمی بینم انتهی ملخصا **بقوله ششم** در بیان افراط و تفریط استعانت نوشته که ملائکه و ارواح انبیا و اولیا را در پرده صور و تماثیل و قبور و تعزیها معبود سازد و در رزق و فرزند و خدمت و منصب ایشان بالاستقلال

و برکت در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در هم صحبتان
ایشان و در اولاد و در نسل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان پی
در پی ظاهر میگردانند و خود ایشان را جاهی و مرتبه می بخشد که دعای
ایشان مستجاب میشود بلکه در هر حاجتی بایشان توسل نمایند حاجت او روا
میگردد و خصوصیات و علاماتیکه در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم
ملکوت میدهند از ان قبیل نیست که عوام مومنین تا بآن استدلال توانند کرد الا
بعد از مشاهدهٔ آن عوالم انتهی و هم درانجا نوشته شهید آنست که قلب او
بشاهد متحقق باشد و آنچه انبیا علیهم السلام باو رسانیده اند بهیچ قلب او
قبول کند که گویا می بیند لهذا دادن جان نزد او سهل باشد گو بحسب ظاهر
مقتول نشده باشد **مقوله هشتم** در اقسام فرشتها نوشته اولاً فرشتهائیکه
متعلق باجسام اند خواه علوی مثل حاملان عرش و خازنان کرسی و دارو غهای
بهشت و دوزخ و ساکنان سدرة المنتهی و مجاوران بیت المعمور و کشندگان
ستارها و محرکان سماوات و دربانان آنها خواه باجسام سفلی تعلق داشته باشند
مانند فرشتهائیکه باابر و باد مربوط اند و همراه هر قطره نزول میکنند و بر دریاها و
کوهها و درختان موکل و بحفظ بنی آدم و نوشتن اعمال ایشان و امداد دعاها
تالیان اسماء الله و عزیمت خوانان ارتباط دارند سیوم مقربین که امور عظام
در عالم بتدبیر ایشان و توسط ایشان صورت میگیرد مثل انزال وحی و شریعت
و ایصال رزق و دولت و امداد و نصرت و برهم زدن دولتها و ملکها و قبض ارواح
بنی آدم انتهی و بعضی از فرشتگان برای تمشیت امر غذا در بدن آدمی نیز
موکل اند زیرا که قاعدهٔ غذا آنست که جزوی از طعام قائم مقام جزوی
از بدن که بسبب حرکات متحلل شده است گردد پس لابد فرشته می باید که غذا

۹۵

گویا مسکنے برائے روح ساختن است بنابرین است که از اولیاء مدفونین و دیگر
مؤمنین انتفاع واستفاده جاریست وآنہا را افاده واعانت نیز متصور و در
تفسیر سوره انشقت نوشته اول حالتے که بمجرد جدا شدن روح از بدن خواهد شد
[illegible] اثر عبادات سابقه والفت بدن و دیگر معروفان از ابنائے جنس خود باقی
است وآن وقت گویا برزخ است درمیان زندگانی دنیا واستغراق عالم قبر
که چیزے ازینطرف وچیزے ازان طرف دارد واین حالت حالت انکشاف
جزائے برزخے از نیکی ها و بدیها است و مدد زندگان درین حالت زود تر میرسد
و مردگان منتظر لحوق مدد ازین طرف میباشند وچنان گمان برند که هنوز زنده ایم
ولهذا در حدیث شریف در احوال قبر وارد است که مرد مسلمان در انجا میگوید
دعونی اصلی یعنی بگذارید مرا تا نماز بخوانم ونیز وارد است که مرده درانحالت
مانند غریق است که انتظار فریادرسی میبرد و صدقات وادعیه و فاتحه دران
وقت بسیار بکار او می آید واز ینجا است که طوائف بنی آدم تا یکسال علی الخصوص
تا یک چله بعد موت درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند و روح مرده نیز در قرب
موت در عالم خواب و عالم تمثل ملاقاتها با زندگان میکند و مافی الضمیر خود را اظهار
میکند دوم حالتے است که بعد از انقطاع تعلق زندگانی دنیا بالکلیه رو میدهد
واستغراق عظیم در مشاهده کیفیات بکسب خود از نیکی و بدی او را حاصل میشود
و قوی مدرکه و متصرفه از ین عالم گسسته شده بآنطرف متوجه میگردند و حس و حرکت
معنوی از ینجهان مطلق بیکار میشود و این حالت عوام مردگانست و بعض
از خواص اولیاء الله را که جارحه تکمیل وارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت
تصرف در دنیا داده واستغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه
باین سمت نمیگردد واویسیان تحصیل کمالات باطنی از آنها مینمایند وارباب حاجات

96

وسماع موتی قال رسول الله صلعم نم کنومة العروس یعنے فرشتگان در قبر بعد
سوال وجواب از مومن میگویند بخواب بچو خوابیدن عروس انتهی ملخصا در رد استحقاقات
بیان کرده ایم کر این آیات واحادیث بمین معنے متمسک معتزله اند درین باب جواب
آن باتنبیه بر مناشی اغلاط وتصرفات بیجا ذکر نموده ایم تکمیلا للالزام چیزی از کلام
شاه عبد العزیز صاحب مذکور میگردد سوال چه میفرمایند علما درین اندرین معنی
که انسان را بعد موت ادراک وشعور باقی میماند که زائران قبر خود را شناسد
وسلام ایشان شنود یا نه جواب انسان را بعد از موت شعور وادراک باقی
میماند و بر همین معنی شرع شریف وقواعد فلسفی اجماع دارند اما شرع شریف پس عذاب
القبر وتنعیم القبر بتواتر ثابت است وتفصیل آن دفتری طویل میخواهد در کتاب
شرح الصدور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی ودیگر کتب حدیث باید دید واثبات
عذاب القبر در کتب کلامیه از مباحث عمده است حتی که بعضے از اہل کلام
منکران را تکفیر کرده اند وعذاب وتنعیم بغیر ادراک وشعور نمیتواند شد ونیز
در احادیث صحیحه مشهوره در باب زیارت القبور وسلام بر موتی وہم کلامی
با ایشان که انتم سلفنا ونحن بالاثر وانا ان شاء الله بکم للاحقون ثابت است ودر
بخاری ومسلم موجود است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با کفاریکه در بدر کشته
شده بودند خطاب فرمودند هل وجدتم ما وعد ربکم حقا صحابه عرض کردند
یا رسول الله ما تکلم من اجساد لیس فیها ارواح فرمودند که ما انتم باسمع
منهم ولکنهم لا یجیبون ودر قرآن مجید ثابت است لا تقولوا لمن یقتل فی
سبیل الله اموات بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتٰهم الله من
فضله بلکه از احوال پس ماندگان هم خوش وقت واستبشار ثابت است ویستبشرون
بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون بالجمله

روح باوراک وشعور پس خصوصیت شہید ظاہر گشت ودر تفسیر آیہ ویکون
الرسول علیکم شہیدا نوشتہ کہ در روایات آمدہ کہ ہر نبی را بر اعمال
امتان خود مطلع میسازند کہ فلانی امروز چنین میکند وفلانے چنان تا روز
قیامت واسے شہادت تواند کرد ودر تحفہ اثنا عشریہ آنچہ نوشتہ است این
مادہ را از بیخ بر میکند چہ دران نوشتہ کہ منکرین مجازاۃ قبر تمسک میکنند بآیہ
لا یذوقون فیہا الموت الا الموتۃ الاولی پس اگر در قبر حیاتے مے بود
البتہ موتے ہم عقب او میبود انتہی ببینید کہ منکرین مجازاۃ قبر بآیہ کریمہ بچہ یک
استدلال کردہ اند بعینہ ہمان آیہ بارادہ ہمان معنے مولوے عبدالحی ہم بر
مدعا استدلال نمود وبعد نقل آن صاحب تحفہ نوشتہ جوابش اینکہ در قبر
احیا واماتہ حقیقۃ نیست بسبب انعکاس اشعہ روح بر بدن تعلقے پیدا میشود
کہ تغذیہ وتنمیہ بدن ہمراہ آن نمی باشد تا معنے حیات متحقق باشد بلکہ آن
تعلق مشتبہ است بتعلق عاشق بمعشوق یا مالک بملوک یا صاحب خانہ بخانہ
کہ آلہ تعذیب وتنعیم میتواند شد واین ہم در صورتے است کہ آن بدن قائم
باشد ومدفون عالا عذاب ونعمت روح را است کہ نفس مجردہ است وبدن حقیقی
او روح ہوائی است وروح ہوائی را تعلیق میکنند ببدنے دیگر از عالم
مثال یا مرکب از اجزاے جمادات بہیئتی وشکلی کہ بسنیدہ را اقتیاز در میان
آن بدن وبدن دنیاوی حاصل نشود الی ان قال واز اینکہ در عرف تعلق
روح را ببدن مطلقا ازین نوع باشد یا از ان نوع حیات میگویند ودر
آیات واحادیث این تعلق را بحیات تعبیر کردہ اند وقطع این تعلق را ودر
مابین النفختین موت گفتہ اند قولہ تعالی ربنا امتنا اثنتین الا باینہ
ہم در صورتے است کہ از موتہ اولے تجہیز وموت مراد باشد ومحتمل است کہ در آ

افعال حیوانی ونفسانی میگردند بے آنکہ نفس ناطقہ ہمراہ داشتہ باشند فرق ہمین است کہ ملائکہ راموافق اعمال تنعیم وتعذیب نیست وارواح رابرحسب اعمال مکسوبہ تنعیم وتعذیب خواہد بود انتہی ملخصا در تفسیر عزیزی متعلق ثم اماتہ فاقبرہ نوشتہ پس چون بدن آدمی رابعد از موت بسوزند ارواح لطیفہ او با دود وآتش آمیزش نمودہ مشابہت تام باشیاطین وجنیان پیدا کنند وازین است کہ اکثر ارواح کسانیکہ سوختہ میشوند بعد از موت حکم شیاطین میگیرند وبآدمیان می چسپند وایذا میدہند انتہی ودرشرح مقام علیین نوشتہ بالای ہفت آسمان است وپایین آن سدرۃ المنتہی وبالا آن متصل بپایہ عرش مجید وارواح نیکان بعد از قبض درانجا میباشند ومقربان یعنے انبیا واولیا دران مستقر میباشند وعوام صلحا رابعد از نویسانیدن ورسیدن نامہاے اعمال برحسب مراتب درآسمان دنیا یادرمیان آسمان زمین یادرچاہ زمزم قرار میدہند وتعلقے بقبر نیز این ارواح رامی باشد کہ بحضور زیارت کنندگان واقارب ودیگر دوستان برقبر مطلع ومستانس میشوند زیراکہ روح راقرب وبعد مکانے مانع این دریافت نمیشود ومثال آن در وجود انسانی روح بصرے است کہ ستارہاے ہفت آسمان رادرون چاہ میتواند دید انتہی ودرتفسیر سورہ طارق نوشتہ جان آدمی ہرگز فناپذیر نیست وشعور وادراک وتلذذ وتالم خاصہ اوست انتہی ملخصا مولوے اسمٰعیل وغیرہ درتقویۃ الایمان وغیرہ آیہ کریمہ ومن اضل ممن یدعوا من دون اللہ من لایستجیب لہ الی یوم القیمۃ وھم عن دعائھم غافلون را درتقریر منع استعانۃ وآیۂ کریمہ الھم اید یبطشون بھا الھم ارجل یمشون بھا وغیرہ رابر ارواح کاملین فرود آوردہ سرگرم ہذیان سرائیہا گردیدہ اندحالش اینست

٩٩

خلف فلم يعظنوا الفرق بين الاصنام وبين من هو على صورته قد فظنوها
معبودات باعيانها ولذلك رد الله تعالى عليهم تارة بالتنبيه على
ان الحكم والملك له خاصة وتارة بين ان انها جمادات الهم ارجل يمشون
بها ام لهم ايدي يبطشون بها ام لهم اعين يبصرون بها ام لهم اذان
يسمعون بها پس حمل کردن حکم این آیات بر ارواح کامله تحریف محض نیست
حال ارواح اند که از آنچه شاه ولی الله رحمة الله نوشته باید شنید اعلم
انه قد استفاض من الشرع ان لله تعالى عبادا هم افاضل الملائكة و
مقربوا الحضرة لا يزالون يدعون لمن اصلح نفسه وهذبها وسعى في
اصلاح الناس فيكون دعائهم ذلك سببا لنزول البركات عليه و
يلعنون من عصى الله وسعى في الفساد فيكون لعنهم سببا بوجود حسرة
وندامة في نفس العامل والهامات في صدور الملاء السافل ان يبغضوا
هذا المسيئ ويسيؤا اليه اما في الدنيا وحين يخفف عنه جلباب بدنه
بالموت الطبيعي وانهم يكونون سفراء بين الله وبين عباده وانهم
يلهمون في قلوب بني آدم خيرا اي يكونون اسبابا لحدوث خواطر
الخير فيهم بوجه من وجوه السببية وان لهم اجتماعا كيف شاء الله
وحيث شاء الله يعبر عنهم باعتبار ذلك بالرفيق الاعلى والندى
الاعلى والملاء الاعلى وان الارواح افاضل الادميين دخولا فيهم
ولحوقا بهم كما قال الله تعالى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك
راضية مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي وقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم رأيت جعفر ابن ابيطالب ملكا يطير في الجنة
مع الملائكة بجناحين انتهى وهم در ان كتاب است اذا مات الانسان

العدد الذي من الانسان وقع اشتراك بينه وبين حملة العرش ومقرب
الحضرة من الملائكة الذين هم وسائط نزول الجود والبركات وكان
ذلك بابا مفتوحا بينه وبينهم ومعدا لنزول الوافهم ومبعضهم منزلة
تمكين النفس من الهاما للملائكة والانبعاث حسبها انتهى وهم در ان کتاب
است والانسان عند سلامة من اجد كما جبل على حب المال والاهل كذلك
جبل على حب ان يذكره الناس بخير في حياته ومماته وان لا يظهر سوء اثر
لهم حتى ان اسد الناس رايا من كل طائفة يحب ان يبذل اموالا خطيرة
في بناء شامخ ليبقى بذكره ويقيم على المهالك ليقال له من بعده انه
جري ويوصي ان يجعل قبره شامخا ليقول الناس هو ذو حظ عظيم
في حياته وبعد موته حتى قال حكماؤهم ان من كان ذكره حيا في
الناس فليس بميت ولما كان ذلك امرا يخلقون عليه ويموتون معه
كان تصديق ظنهم وابقاء وعدهم نوعا من الاحسان اليهم بعد
موتهم وايضا ان الروح اذا فارقت الجسد بقيت حساسة مدركة
بالحس المشترك وغيره وبقيت على علومها وظنونها التي كانت معه
في الحيوة الدنيا ويترشح عليها من فوقها علوم يعذب بها او ينعم
وهم الصالحين من عباد الله مترقي الى حظيرة القدس انتهى واين
مدعا در ان کتاب وهم در دیگر تالیفات شاه ولی الله بکثرة موجود در وما لا اختفا
بر نیفته را اکتفا رفت درین ایام که اغوای عوام بدو طور مینمایند اول اینکه از نص
قرآن ثابت است عدم سماع موتی انك لا تسمع الموتى وما انت بمسمع
من في القبور دوم آنکه حضرت عائشه رضی الله عنها باین آیت استدلال فرموده
ورد کرده حدیث وما انتم باسمع را جواب تفصیلی ازین ایرادات در

١٠٩

لا الکلام راست نمودہ از اطراف و جوانب چشم پوشیدند حقیقت شیا و غایت
عنک اشیا رخوارج کہ بتکفیر حضرت جناب امیر علیہ السلام روہای خود را سیاہ
ساختند مستدل شان آیہ کریمہ ان الحکم الا للّٰہ و حدیث القاتل و المقتول
کلاھما فی النار معتزلہ و روافض کہ بوجوب لطف بر خدا قائل اند مستدل
شان آیہ کریمہ کتب اللّٰہ علی نفسہ الرحمۃ مجسمہ کہ جسم برای خدای تعالی
ثابت میکنند آیات قرآنی را دلیل می آرند ید اللّٰہ فوق ایدیھم و امثال
ذلک بالجملہ تمام فرق است اجابت بر برمدعا آیتے و حدیثے می آرند مسالک
حق آنست کہ سلف صالح برعایت شرائط فہم کتاب و سنت و مراعات طرق
تطبیق و درجات تحقیق و احاطہ باطراف و جوانب و نظر بر اصول و فروع
باتفاق اہل حل و عقد برامرے اجماع نمودہ و بتلاحق افکار و تطابق اعصار
مذہب جماعت قرار یافتہ و سواد اعظم امۃ مرحومہ عبارت از آنست باتباع
آن باید پرداخت علیکم بالسواد الاعظم من شذ شذ فی النار و من
یتبع غیر سبیل المومنین نولہ ما تولی معلوم است امام احمد وغیرہ از عائشہ رض
ہم آن حدیث روایت کردہ اند از اینجا صاف ظاہر میشود کہ چون حضرت صدیقہ
در آن قصہ موجود نبود در اول استماع استبعادی کہ بنظر سرسری بہ الفاظ
قرآن بخاطر عاطرش خطور کرد بر زبان آورد و من بعد از اعیان صحابہ
حاضرین ثابت شد آنرا خود روایت فرمود و بہ تامل استبعاد مخالفت قرآن
برخاست چہ خواہند گفت مخالفین از آنکہ معتزلہ وغیرہ منکرین رویتہ تشبث
میکنند بقول حضرت عائشہ رض و استدلال او بآیہ کریمہ لا تدرکہ الابصا
وھو یدرک الابصار ہیچ فرق نیست درین ہر دو ما جبرا علماء اہل سنت
در ہر دو مقام جواب دادہ اند کہ مجمل خود مذکور است منکرین معراج جسمانی

۱۰۲

با اہل سنت و جماعت در مایت
و کیفیت آن مذہب اہل السنت
آنست کہ شفاعت
حق است جایزہ عقلا و از قبیل
و شفاعت عام حضرت
رسالت در آخرت مسلم
نفعا و بعضا التقسیم
ھا و درین امر کہ تمام امت

بمومنین کافران را ازان بهره نیست و هر جا که در کلام الله نفی نفع شفاعت
و نفی قبول شفاعت وارد است مراد بآن کفار اند و هر جا که بماذون و مرتضی
را استثنا فرموده است مراد بآن مومنین اند که ماذون و محکوم بشفاعت اند
مثل کفار رهنی از شفاعت شان نیست مذهب نجدیه اینکه شفاعت سه قسم است
بالوجاهت و بالمحبة و اعتقاد این دو قسم شفاعت کردن شرک است چرا که مستلزم
قهر و غلبه شفیع است بر الله تعالی قسم سیوم شفاعت بالاذن است یعنی
گنهگاری بر گناه مداومت نداشت و آن گناه را پیشه خود نکرده بود و از شامت
نفس قصور سرزده که بر او شرمنده است و شب و روز آئین خدا را بر سر و
چشم نهاده خود را تقصیروار و لایق سزا میداند و از الله تعالی گریخته پناه
کدام ولی و نبی نمیجوید الله تعالی را بر او رحم آید مگر آئین خدا کی را خیال
کرده بی سبب درنگذرد که در دل مخلوق قدر آئین من کم نگردد هر کسی را
که خواهد خواست شفیع خواهد کرد هذا ملخص مذهبهم در تقویة الایمان این مضمون
را بعباراتی ادا نموده که عقل و ایمان آنرا گوارا نمیکنند و مولوی فضل حق
خیرآبادی جزاه الله خیرا آنرا لفظا لفظا چنانچه باید و شاید بمشافهه اش رد
فرموده ساکت و عاجز نمود و تد الحق اظهار حق محض از فضل حق بنوعی گردید
که هر که بهره از فهم و دیانت دارد و بعد مطالعه اش شکی و ریبی در دل باقی
نماند ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور و ما در اینجا اکتفا میکنیم بر نقل
دو جمله از کلام شاه عبد العزیز صاحب که در تفسیر عزیزی نوشته واتقوا
یوما لا تجزی نفس یعنی بترسید ازان روز که ادا نخواهد کرد هیچ نفس گو
[illegible] شکر رسیده باشد و تقرب تام در جناب الهی پیدا کرده عن
نفس یعنی از جانب هیچ نفس گو فرزند صلبی او باشد یا تمام عمر نام او گرفته خود

کہ صورت غلبہ و زور و قہر قسیم شفاعت است نہ قسم آن کہ از نفس آیہ استفادہ و
اصل مرولہا و تصریح فرمودہ فرع را تکذیب اصل مناسب نیست مگر این طائفہ را
کار بفہم نیست و رہان آیہ کریمہ کہ در ذیل آن در تقویۃ الایمان این ہمہ ہذیان سرائیہا
نمودہ است بہ بینید کہ ما لہم من ظہیر قبل و لا تنفع الشفاعۃ موجود
بلکہ در ترجمہ و فائدہ کہ خود باز دہوتی اور اون سے دب کر بات مان لینے کو
مقابل او قسیم سفارش کا قرار دیا و با اینہمہ در تقسیم شفاعت آنرا قسم شفاعت
نمودہ داد این بلیہ ختم الہی است ورنہ کہ نمید انند کہ غلبہ و قہر را با شفاعت چہ مناسبت
الغرض معنے شفاعت در ہر سہ قسم یافتہ نمیشود چہ اولین غلبہ و زور آزمائی
است و سیوم تلبیس و غلط نمائیست ملخص تغلیط اینکہ شفاعت در قرآن مشروط
است باذن پس اگر اذن خواہد شد شفاعت خواہد بود و الا لا وقوع شفاعت
یقینی نیست یعنے بطریق قضیہ شرطیہ کہ صحیح است نہ بطریق حملیہ بتیہ وہمین است
خروج شان از مذہب اہل سنت و جماعت کہ در عقائد شان داخل الشفاعۃ
حق منشاء غلط و تغلیط لفظ اذن است کہ بمعنی آن نرسیدند و محصور در پروانگی
و حکم بادنی فہمیدند و حالانکہ این معنی بجا با درست نمی آید یخرجہم من الظلمات
الی النور باذنہ کم من فئۃ قلیلۃ غلبت فئۃ کثیرۃ باذن اللہ فہزموہم
باذن اللہ ما کان لنفس ان تموت الا باذن اللہ ما کان لنفس ان تومن
الا باذن اللہ وما ہم بضارین بہ من احد الا باذن اللہ و برائے قطع
مادۂ نزاع و تبکیت و اسکات مخالفین نقل میکنم عبارت تفسیر عزیزی را ہی ہذہ
و اگر حقیقت شفاعت را بتحقیق در یابیم مذہب اہل سنت مانند آفتاب روشن
میشود زیرا کہ حقیقت شفاعت آنست کہ کمال نفس کاملہ انسانیہ انبساط پیدا کند
و نفوس ناقصہ اتباع خود را در خود گیرد و نقصان آنہا در ضمن کمال و منجبر شود

۱۰۴

از عهد صحابه و برابر عبادتگاه و زیارتگاه تمام است مرجوع بوده اند شیاطین هندیه
که قوت نجدیه یافتند از زبان کارستان میگیرند قدری که درین باب بر السنه شان
جاریست قابل اعاده نیست اصول این مفسده در تقویة الایمان موجود و بطلان
آن برطبق اهل ایمان محتاج به بیان نیست و فقیر دفتر ازین باب در کتب صحیحه و معتمده
ثبت و بادی بجا ذکر سکینه استفتار شاه عبد العزیز و بذه صورت چه میفرمایند علمای
دین در تعظیم تبرکات انبیا و صلحا و تبرک باثار ایشان شرعا جائزست یانه مثلاً
پیغمبری یا پیرے در جاے نماز گذارد و یا اعتکاف نموده آن مکان را متبرک
دانستن و عبادت را دران بهتر دانستن و محل قبولیت دعا و عبادت فهمیدن
چه حکم دارد و پارچه و کفش و عصا و امثال آن اشیاء مستعمل بزرگان را متبرک
دانستن و با حتیاط داشتن و همچنان موے و ناخن وغیره را چه حکم ست و آب
بقیه وضو و پس خورده و دم کرده بزرگان را متبرک دانستن و از جائے بجائی
بردن چه حکم دارد بینوا و توجروا الجواب تبرک باثار صالحین شاه دین ست قدیما
و حدیثا و از کتاب و سنت ثابت انکار آن و کلام دران غیر از الحاد و زندقه چه توان
گفت در قرآن مجید وارد ست یاتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم و بقیة
مما ترک آل موسی و آل هرون تحمله الملائکة در تفاسیر معتبره مرویست که
بود دران صندوق پارهای الواح و عصاے موسی و عمامه هارون وغیره
و بود بدست بنی اسرائیل و در وقت قتال پیش میکردند آنرا و بسبب آن فتحیاب میشدند
بر اعدا و وقت جنگ آنرا فرشتگان بر مید اشتند بالای سرهای بنی اسرائیل بنی اسرائیل
قتال میکردند همین که از ان تابوت آواز می آمد نصرت می یافتند هرگاه بنی اسرائیل عصیان
و فساد نمودند الله تعالی مسلط نمود بر او شان عمالقه را که آن تابوت از وشان طلب
کردند هرگاه بے ادبی کردند با تابوت احد تعالے بر ان کفار وبا مسلط نمود که قریب

و عرق میگرفتند پس بر می‌آورد آنرا و حرکت میداد و در آب و استشفا میکردند
صحابه بآن و حدیث طلق بن علی در باره تبرک کردن به بردن آب بقیه وضوء آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ببلاد خود در مشکوة از نسائی منقول است علی قاری در شرح
نوشته و فیه التبرک بفضله صلی الله علیه وسلم و نقله الی البلاد و نظیره ماء
زمزم فانه صلی الله علیه وسلم کان استهداه من امیر مکة لیتبرک
به اهل المدینة و یوخذ من ذلک ان فضلته وارثیه من العلماء والصلحاء
کذلک و همچنان شیخ عبد الحق در ترجمه و شرح و دیگر شراح نوشته الغرض کتب حدیث
و سیر ازین امور پر اند شفاء قاضی عیاض و شروح آن و تصانیف سمهودی را
باید دید و جذب القلوب و غیره کتب شیخ عبد الحق هم این مطلب محبوب و جد
او اگر دیده است نزد فقیر این امر قابل استفتا و اجازت نیست محبت باکسیکه
واجب التعظیم است بالطبع اقتضای محبت و تعظیم آثار و منتسبات او میکند
و تهاون و عدم اعتنا بآن دلیل است بر عدم محبت با مبدا و منشا آثار و کاوکاو
کردن و تنقید روایت و اثبات اصلیت آثار میکنند خالی از سوء سیرت نیست اصل
اهتمام این امور در عملیات است پس نزد عملیات و در فضائل اعمال و غیره وسعت
است لم یکنک ان سمعت اگر شنیده باشند در امثال این امور است باوفی
نسبتی و اقل مشابهتی تعظیم بجا باید آورد و کابس ابن ربیعه برگاه داخل شد
بر معاویه ابن ابی سفیان معاویه بلحاظ آن گونه مشابهت صوری که با آنحضرت
صلی الله علیه وسلم داشت از تخت خود برخاست از برای تعظیم برخاسته کابس را
بر تخت نشانیده خود در ادب نشسته بتوقیر تام رخصت نمود و مراغاب
را بکابس گذاشت در مواهب لدنیه و غیره مذکور است و شیخ عبد الحق مدارج
نقل نموده ... المدینه امر را که نام او یحیی ابن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد

عزیزی متعلق صراط الذین انعمت علیهم نوشته و برکت کلام و در انفاس و در افعال
و در مکانات ایشان و در هم صحبتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان
ایشان پی در پی ظاهر میگردد و در تفسیر سوره قدر نوشته بالجمله از مضمون این
سوره معلوم میشود که عبادات و طاعات را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه
و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار مزیتی عظیم
حاصل میشود و در تفسیر طور سینین نوشته در حدیث شریف وارد است که چون
حضرت صفیه زوجه مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای زیارت بیت المقدس
تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از آن مسجد برآمده بر کوه طور
زیتا صعود فرمودند و در آنجا نیز نماز گذاردند و بر کناره آن کوه استاده ارشاد
کردند که ازین جا بروز قیامت مردم متفرق شوند پاره به بهشت روند و پاره
به دوزخ و این همان کوه است که حضرت عیسیٰ را از اینجا بآسمان بردند و آن
مکان را نصاری تعظیم بسیار میکردند و میکنند و بر سر آن کوه هیلانه نام فرنگی
زنی کنیسه طیار کرده بود و در میان آن کنیسه قبه ساخته که آنرا مصعد عیسی علیه
السلام میگفتند رفته رفته آن کنیسه منهدم شد لیکن بالفعل در آن کوه درخت
خرنوب نبطی است که متصل آن مسجدی ساخته و پایین آن مسجد غاریست بعضی
مردم بسیار برای زیارت آن مکان میروند و آن درخت را خرنوب العشره
میگویند و در تفسیر واذ قلنا ادخلوا هذه القریة نوشته باب حطه در ابواب بیت
المقدس دروازه ایست معروف و مشهور تا الی الآن معمور و زیارتگاه
است و هر که برای استغفار گناهان خود در آن مسجد می درآید از همان دروازه می در
آید و زبان زد مجاوران آنجا است که داخل شدن این دروازه موجب پاکی از
گناهان است الی آخر ما قال آری این دروازه را حضرت سلیمان و انبیاء

است مثال سفینه نوح و باب حطه است زیرا که نجات از طوفان نفس و شیطان و
تصحیح توبه و تکفیر گناهان بسبب دخول در سلاسل اولیا درین است و البته و
منتهی باین بزرگواران است چنانچه درین زمان ظاهر است که سلاسل سلوک راه
خدا و بیعت و توبه و انابت همین خاندان علیهم الرحمه میرسد انتهی واتخذوا من مقام
ابراهیم مصلی یعنی و بگیرید جای استادن ابراهیم علیه السلام را مصلی که سنگی
است معین و بران سنگ حضرت ابراهیم استاده اذان حج در مردم داده و هر دو
قدم مبارک حضرت ابراهیم دران سنگ منقش گشته مصلی یعنی نمازگاه که بعد از
طواف خانه دو رکعت تحیة الطواف عقب این سنگ استاده گذاردن مقرر است
تا اما است حضرت ابراهیم تا قیام قیامت جاری باشد و نیز چون حضرت ابراهیم
بر همان سنگ استاده اذان حج داده بودند پس بعد از رحلت حضرت ابراهیم نزد
آن سنگ استاده شدن و عبادت خدا بجا آوردن گویا نزد ایشان حاضر شدن
است و بحضور ایشان عبادت خدا بجا آوردن است انتهی و هم دران مقام
است چون حضرت ابراهیم بر سنگ استاده بنای عمارت میکردند آن سنگ بقدر
بلندی عمارت بلند میشد تا تمام شدن عمارت حاجت سنگ دیگر نیفتاد و اثر هر دو
انگشتان و هر دو قدم حضرت ابراهیم دران سنگ منقوش گشت الخ ما قال و از
از قتاده مرویست که قبل از اسلام عادت نبود که مقام ابراهیم را کسی دست رساند
و مسح کند و درین امت این امر رائج شد و کسانیکه قبل از اسلام این سنگ را دیده
بودند نقل میکردند که اثر هر دو پاشنه حضرت ابراهیم و انگشتان ایشان درین
سنگ ظاهر و نمودار بود حالا بسبب دست رسانیدن آن اثر بخوبی ظاهر نیست
و ابن ابی شیبه از عبد الله ابن الزبیر نقل کرده که ایشان جماعتی را دیدند
که مقام ابراهیم را مسح میکنند گفتند شما را خدا تعالی بمسح کردن این سنگ

١٠٨

وتجمیل شان مثال یعنی تمثال نعل مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم راکه بر کاغذ
یا پارچه نقش کشیده مهیا میسازند قسطلانی در مواهب نوشته وقد ذکر
ابو الیمان ابن عساکر تمثال نعله الکریمة علیه افضل الصلوٰة والتسلیم فی
جزء مفرد رویته قراءة وسماعا وکذا افرده بالتالیف ابو اسحٰق ابراهیم
بن محمد خلف المشهور بابن الحاج من اهل المرتبة بالاندلس وکذا غیر
هما ولما اثبتها ههنا اتباعا لاهل شعرتها وصعوبة ضبط تسطیرها الاعلی
حاذق ومن بعض ما ذکر من فضلها وجرب من نفعها وبرکتها ما ذکره
ابو جعفر بن عبد المجید وکان شیخا صالحا ورعا قال حذوت هذا المثال
لبعض الطلبة فجاءنی یوما فقال لی رأیت البارحة من برکة صاحب هذا
النعل عجبا اصاب زوجی وجع شدید کاد یهلکها فجعلت النعل علی موضع
الوجع وقلت اللهم ارنی برکة صاحب هذا النعل مما اصاب زوجی
من الوجع الشدید فشفاها الله تعالی فی الحین وقال ابو اسحق قال ابو القاسم
ابن محمد ومما جرب من برکته ان من امسکه عنده متبرکا به کان له
امان من بغی البغاة وغلبة العداة وحرز من کل شیطان مارد وعین کل
حاسد وان امسکته المرأة الحامل بیمینها وقد اشتد علیها الطلق تیسر
امرها بحول الله وقوته ولله در ابی الیمان بن عساکر حیث قال ودر تنها
قصیده در مدح وشوق مثال نعل نموده یک شعر از ان اینست شعر
یا شبه نعل المصطفی روحی الفداء * لمحلک الاسم الشریف العالی * و باز نوشته
وما احسن قول ابی الحکم ابن المرحل فی قصیدة له ذکرها ابو اسحاق ابن
الحاج وقصیده در تنها نوشته بعد از ان نوشته ولابی بکر احمد بن امام ابی
محمد عبد الله بن حسین القرطبی ودر تنها قصیده نقل نموده اول شعر اینست

کرام و دیگر ذکر می‌کنم امام ابوبکر بن العربی حافظ ابوالربیع بن سالم الکلاعی و حافظ
ابو عبدالله بن الابار و ابو عبدالله ابن رشید فهری و ابو عبدالله محمد بن جابر و خطیب
الخطبا ابو عبدالله بن المرزوق التلمسانی و ابن البرار التونسی و ابو اسحاق ابراهیم
ابن الحاج و ابن ابی الخصال و مالک بن المرحل و مراکشی و حافظ ابن عساکر و بدر
فارقی و حافظ عراقی و لیسرا او و سراج بلقینی و شیخ یوسف سائی و سخاوی و سیوطی
و غیرهم و رسند میرسد بحدیث کرد آنرا شیخ ابوالفضل ابن برا تونسی از شیخ خود
ابن الیما از فقیه ابی زید بن العربی از والد خود و حافظ ابوبکر ابن العربی و
شیخ عیاض و غیره اعلام گفت که حدیث کرد مرا شیخ حافظ ابوالقاسم علی
بن عبدالسلام لفظا گفت حدیث کرد شیخ ابو ذکریا بخاری حافظ ابونصر لفظا
گفت که گفت مرا محمد بن حسین فارسی که ساخته شد این مثال بر مقدار نعلیکه
بوزن و ابو سعید عبدالرحمان در مکه گفت که حدیث کرد مرا ابراهیم شیبی گفت
حدیث کرد مرا ابن ابی مره گفت که حدیث کرد مرا ابن ابی اویس اسماعیل بن عبدالله
از پدر خود عبدالله ابن ابی اویس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی گفت بود آن
نعل مبارک که کشیده شد این مثال بیان نزد اسماعیل بن ابراهیم مخزومی گفت
اسماعیل بن ابی اویس پس حکم کرد پدر من نقاشش را پس کشید نقاش بر مثال
نعل رسول الله صلی الله علیه وسلم و بدین طور سلاسل متعدده و قصص سند و اجازه
ذکر کرده است و تقبیل و تکریم جماعه عظیم و توسل آن در مشکلات و حکایات
قضای حاجات و مرفع بلیات ببرکت این مثال مکرم بکثرت نقل نموده است بخوف
طول از تفصیل آن در گذشتم هرکسیکه خواهد بآن رجوع نماید و جزوی مختصری
در فارسی مقتضب بی نظیر نوشته است من شاء فلینظر الیه **فائده** از جمله **عقاید و**
عقیده مفاسد نجدیه این است که اگر جانور زنده گفته شود که ای پیغمبر است مثلا

نوشته است بر ذکر آن اکتفا میرود **سوال** بر جانور زنده آواز بر آورده شد
که برای پیغمبر است صلی الله علیه وسلم ومن بعد ذبح کرده شد بنام خدا عز وجل و
گوشت آن پخته خورانیده شد بمساکین حکم آن ذبیحه چیست بینوا توجروا

جواب حرام است بدلیل آیت شریفه وما اهل لغیر الله یعنی و دیگران جانور
که آواز بر آورده شد و بشهرت داده شد در حق آن جانور که برای غیر خدا
است خواه آن غیریت باشد یا روح خبیث خواه جن خواه پیر یا پیغمبر این حرام
است زیرا که چون شهره داده شد که این جانور برای فلانی است ذکر نام
خدا وقت ذبح فایده نکرد و چون آن جانور منسوب بآن غیر گشت خبثی در وی پیدا
گشت که زیاده از خبث مردار است بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ و خوک
که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و اهل را بر ذبح حمل کردن خلاف لغت
و عرف است هرگز اهلال در لغت عرب و عرف آن دیار تا آنوقت بمعنی ذبح نیامده
در هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اهلال در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز است پس
درین عبارت اهلال را بمعنی ذبح گرفتن با لغیر اسمه را بجای باسم غیر الله ساختن
قریب تحریف کلام الهی میرسد انتهی بنص التفسیر العزیزی و همین است منصوص
جمهور مفسرین متقدمین مثل رمانی و نیشاپوری و بغوی و غیرهم و در تفسیر نیشاپوری
میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب
الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و در تفسیر رمانی نوشته
وما اهل به لغیر الله فانه ان ذکر معه اسم الله تعالی فقد عارض
فیه المطهر المنجس مع نجاسته بالموت وان لم یذکر فقد زید فی تنجیسه
انتهی الحاصل در بارهٔ اسمیه قدیمه معتبره مطابق تفسیر عزیزی نوشته اند
تفسیر بیضاوی و تفسیر ... که درو قابل اعتبار نیستند و بدلیل حدیث

صحیح لعن الله من ذبح لغیر الله

111

الحاصل ان ذبح لقدوم الامیر ونحوه ...

قولان بزازیه وشرح وہبانیه ودر اشباه وغیره ہم این مسئله مذکور ست
فقط انتہت فتوی از اہل طغوی **اقول وباللہ التوفیق** قوله انتہی ملخص
التفسیر العزیزی بیشک عجب آنچه نوشته ملخص تفسیر عزیزی ہست این قدر
خود راست ست اما آنچه بعد ازان نوشته که ہمین ست منصوص جمہور مفسرین
متقدمین محض بے اصل ہنگام شیوع تفسیر عزیزی که بعضی گان برغلطی این
مقام مطلع گردیده صاحب تفسیر را بتقریر وتحریر تکلیف دادند تا دیر باز این
مکاتبه ومکالمه درین خصوص جاری مانده ہم صاحب تفسیر چند نوبت تحریر پرداخته
از انچه در تفسیر اتفاق تسطیر افتاده بود رجوع فرمود واین امر را منصفان بزرگوار
تصور نباید کرد بلکه در طریق انصاف کمال منقبت ست عصمت از خطا خاصه انبیا ست
ومذموم اصرار بر خطا ست ومولوی رفیع الدین صاحب مرحوم ومولوی عبد الحی ومولوی
اسماعیل تحریر رسائل جداگانه پرداخته اند مولوی رفیع الدین صاحب نوشته اند
در زمان فقہای کبار این رسم جاری نبود که حیوان را برای یکے از معبودان باطل
نذر مقرر سازند وموافق رسم نام اللہ تعالی بر وگرفته ذبح سازند وآن مذبوحه را
برای جمعی که معتقد او یند صرف سازند مفسرین در تفسیر آیات کلام مجید برہا نچه
در عہد کفار جاہلیت معمول بود ذکر کرده اند و در آیات کریمه درین مقام سه لفظ
واقع شده ہست قدمای مفسرین در ہر جا لفظ تسمیه عند الذبح مراد داشته اند
اکنون که در زمان پادشاہان این زمان از مدتے این رسم فاسد ظہور کرد وہنجو ہم
که حکم شرعی او بدانیم پس تجسس کرده به روایات فقہا را که باحت آن ندا رحلت و
حرمت اشیای الی آخر مقاله مولوی اسماعیل نوشته درین استفتا مضمون
ہست اول علت گاؤ سید احمد کبیر و [illegible] اعتراض وتغلیط تفسیر ما اہل به لغیر اللہ
کرده تفسیر فتح العزیز واقع شده سیوم طعن وتشنیع بر فتوی نوشته شاه عبد العزیز

نیز روا ست چراکه مقصدش گوشت ست و بش همچنین اگر گاو زنده بنام سید احمد کبیر گسیرا
بد هد بطوریکه نقد سید بد نیز روا ست گوشت آن حلال ست غرض از گاو مالیت ست واگر
مقصود ذبح برای میت بود پس یا ایصال ثواب ذبح باشد یا تقریب بذبح بسوی میت بود
وایضا فیه نذر اولیا بدو طریق ست حسن و قبیح باز نوشته اگر طریق حسن در دل باشد
اما از زبان لفظ نذر کنند خللی دران نیست یا نه نظر برانیکه این لفظ در شرع مستعمل برای
معنی ست که مختص بخدای ست باید که شائبه از ممنوعات شرعیه دران باشد و ادنی آن
ترک اولی ست اما حرام نتوان گفت قصه مسلمانان که بجای اسلمنا صبانا گفتند شاهد
آنست و چون کران مسلمانان در ملک حرب و جاهلیت بودند معذور شدند واگر از
الفاظ مشترکه که بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک پیدا کرده گفته آید باکی نیست
وایضا فیه پس اگر شخصی بزی را خانه پرورکنند تا گوشت او خوب شود او را ذبح کرده
و پخته فاتحه حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه خوانده بخورانند خللی نیست دران بنا بر
آنست که برای زنده معظم اینچنین عمل نماید واگر نذر کنند که بشرط برآمدن حاجت خود
گاو و بساله وفربه را بنیاز حضرت خواهم کرد پس حکم این مثل حکم طعام ست اگر نذر
بطریق حسن است ترویج خلل نه واگر قبیح ست فعلش حرام ست و حیوان حلال و شاید این
صورت مراد مولانا محمد مبین است که در استفتا مندرج است و همین صورت با صورت محرمه
مشتبه شده و در تفسیر احمدی حلت آن واقع شده است وایضا فیه در حلیکردن
جانوران اهلی چنانچه بجار رسیدوان حکم این قسم آنست که حلال ست چراکه
فاعلان این فعل تقرب در رها کردن آن منظور دارند با جانش و قربش بسرورکار
ندارند انتهی وصاحب تفسیر عزیزی خود در جواب اول نوشته واما ما وقع فی البیضاوی
وغیره من التفاسیر انهم قالوا ما اهل به لغیر الله ای ما رفع الصوت عند
ذبحه للصنم فمبنی علی جری عادة المشرکین فی ذلک الزمان ولذا لم یفرقوا

واصل الاهلال رفع الصوت وکانوا اذا ذبحوا لالهتهم یرفعون اصواتهم بذکر

ها فجری ذالک من امرهم حتی قیل لکل ذابح وان لم یجهر بالتسمیة مهل

قال الربیع بن انس وغیره و ما اهل به لغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله

انتهی وعبارت تفسیر نیشاپوری که صاحب تفسیر عزیزی نقل نموده هر چند از نفس

عبارت مذکوره هم هیچگونه تائید دعوی صاحب تفسیر عزیزی ظاهر نیست وعلی هذا القیاس

آوردن مجیب آن عبارت را در جواب فاما چونکه از مطالعه اول وآخر عبارت

مذکوره ارتفاع شبه بالکلیه متصور نقل آن ضروری نموده بدانکه در نیشاپوری

قبل عبارت مذکوره نوشته واما ما اهل به لغیر الله فمعناه رفع به الصوت

للصنم وذلک قول اهل الجاهلیة باسم اللات والعزی واهل المعتمر

اذا رفع صوته بالتلبیة وبعد عبارت مذکوره نوشته ویستثنی مما اهل به

لغیر الله ذبائح اهل الکتاب اذا سمی علیها باسم المسیح مثلا لاطلاق قوله

تعالی وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم ولان النصرانی اذا سمی الله

تعالی فانما یرید به المسیح وهو مذهب عطا ومکحول والحسن والشعبی

وسعید بن المسیب قال مالک والشافعی وابو حنیفة واصحابه اذا ذبحوا

علی اسم المسیح فقد اهلوا به لغیر الله فوجب ان یحرم واذا ذبحوا علی اسم

الله فظاهر اللفظ یقتضی الحل ولا عبرة لغیر اللفظ وعن علی علیه السلام اذا

سمعتم الیهود والنصاری یهلون لغیر الله فلا تاکلوا واذا لم تسمعوهم

فکلوا فان الله تعالی قد احل ذبائحهم وهو اعلم بما یقولون انتهی حسنی کر

در نقل عبارت نیشاپوری بر روی کار آمده اگر عمد است محل تاسف است که بجای

قال لفظ اجمع گردیده فقیر چند نسخ نیشاپوری دیده در همه لفظ قال العلماء یافته است

والله اعلم بحقیقة الحال قوله وآن هر دو قابل اعتبار نیستند اقول اعتبار وجه

١١٣

الحق دیباستفتی نووی اول در معنی حدیث صاف بیان نموده که از ذبح بنام غیر خدا
ذبیحه حرام میشود واگر عبادت آن غیر مقصود باشد کفر است ومقوله ابراہیم نقل
نموده بقول منافی رد کرده بر نقل ہمان فقره مردوده اکتفا رفت قوله ونیز
در حدیث نہی از ذبایح الجن الخ از اشباه ونظائر صاف ظاہر که مراد از ذبایح
ذبیحه جن است یعنے جانوریکه جن آنرا ذبح کرده باشد در فصل احکام جن نوشته
ومنها ان ذبیحته لا تحل قال فی الملتقط وعن رسول الله صلی الله علیه وسلم
انه نهی عن ذبایح الجن انتہی قوله ونیز در حدیث صحیح مرویست لا تذکروا فی
عند تسمیة الطعام الخ کمال جرأت است که غیر صحیح را صحیح قرار داده ودر نہایه
حصن حصین صاف وصریح نوشته است اما الحدیث الذی روی مرفوعا
لا تذکروا فی عند تسمیة الطعام وعند الذبح وعند العطاس فلا یصح فانه
من حدیث سلیمان بن عیسی السجزی وهو متهم بوضع الحدیث وفیه ایضا
عبد الرحیم العمی وهو ایضا ضعیف قوله فی الدر المختار الخ آوردن این
روایات درین محل محض بیگانه اصلا مناسبتے باین نمیدارد ودعوی مجیب یعنی که جانور
از تشہیر برای غیر خدا حرام میشود ومدلول این ہمه روایات آنکه از ذبح برای غیر خدا
حرام میشود فاین هذا من ذاک اهلال را تفسیر نموده بتشهیر کمال تحیر دارند از حمل
اہل بر ذبح پس سند را بادعوی مباینتے ست تامه علی طریقتهم وکلام در روایت
در المختار وبحث در معنی آن طویل است بسبب عدم ضرورت درین مقام از تعرض
بدان اعراض نموده شد باید دانست که جانور حلال الخ آورده نه شہرت داده شدن
ورحق او که برای بت است اصلا حرام نمیگردد اقول کرنا ندا از بحائر وسوائب وحامی
وغیرها درین باب چه خواهد بود ودر شرع بر تحریم آن تحریر دارد وگر دیده نووی در
شرح حدیث مسلم کل مال نحلته عبدا حلال نوشته المراد انکار ما حرموا

لبیت نار ھمرا و الکافر لا للمتمم تو کل لانہ سمی اللہ تعالیٰ ویکرہ للمسلم
کذا فی التاتارخانیۃ ناقلا عن جامع الفتاوی در فوائد برہانی نوشتہ مجوسی
گاوی بمسلمانے داد کہ بنام نار کہ معبود او ست ذبح کند مسلم بنام خدا ذبح کرد
گوشت او حلال ست کذا فی کتب الفقہ را لعقا در ہدایہ و غیرہ کتب فقہ
بالاتفاق بلا خلاف بتصریح موجود کہ اگر کسے قبل از ذبح بگوید کہ الٰہی قبول کن
این را از فلان نیست در آن باکے خاصتًا باتفاق فقہا و مفسرین و اجماع
سلف صالحین اہلال لغیر اللہ صرف وقت ذبح موجب حرمت است و بس چہ در
عامہ تفاسیر قید عند الذبح موجود و در زیلعی شرح کنز نوشتہ لا یقال ان الآیۃ
مجملۃ لا یدری ھل ارید بہا حال الذبح او الطبخ او حالۃ الاکل لانا نقول
اجمع السلف علی ان المراد بہا حالۃ الذبح فتکون مفسرۃ فتم الاحتجاج بہا پس
دعوی حرمت از ذکر غیر قبل ذبح اختراعی و ابتداعیست در دین اصل مسئلہ است
کہ وقت ذبح نام غیر خدا گرفتہ شد باین نوع کہ ذبح کردہ شد بنام آن غیر نیست
حرام و داخل ما اہل بہ لغیر اللہ یا بنام خدا و بنام غیر خدا ذبح کردہ شد اگر ذکر نام
غیر خدا موصول ست بوجہ عطف و شرکت آنہم حرام و داخل ما اہل بہ لغیر اللہ
ہمین دو صورت است مراد از ما اہل بہ لغیر اللہ نزد ائمہ مجتہدین و عامہ مفسرین
و بس حالا فوائد قیود صورت ثانیہ باید شنید اگر نام غیر خدا را جدا از نام خدا
ذکر کردہ یعنے قبل تسمیہ و قبل غلطانیدن ذبیحہ بر زمین یا بعد ذبح نیست
حرام و نہ داخل در ما اہل بہ لغیر اللہ و نہ مکروہ و اگر ذکر کرد نام غیر با وصول
بے عطف ہم داخل ما اہل بہ لغیر اللہ نیست و نہ ذبیحہ حرام مگر آن فعل مکروہ
و اگر ذکر کرد معطوف لا علی وجہ الشرکۃ مثلا گفت بسم اللہ و صلی اللہ تعالیٰ
علی محمد فیہ تفصیل عینی در حاشیہ ہدایہ نوشتہ و لو قال بسم اللہ اسم اللہ تعالیٰ

و محمد رسول الله بالجر و انما یحرم لانه اهل به لغیر الله کذا فی الهدایة و فی
الروضة ان قال بسم الله و محمد رسول الله بالرفع کانت ضحیة و اما
اذا قال و محمد ابالنصب فهی میتة و فی الظهیریة هذا الفرق بین الجر و
الرفع اذا کان له عمل یعلم النحو و علی قیاس ما روی عن محمد انه لا یری
الخطاء فی النحو معتبرا فی باب الصلوة لا یحرم الذبیحة و فی فتاوی قاضیخان
اذا قال باسم الله و اسم فلان قال ابراهیم بن یوسف یکون میتة و
قال محمد بن سلمة لا یصیر میتة و قال الامام ابو بکر محمد بن الفضل اذا قال
باسم الله و باسم محمد ان اراد بذکر اسم النبی صلی الله علیه و سلم
تعظیمه جاز و لا باس به و ان اراد به الشرکة مع اسم الله تعالی لا تحل
الذبیحة و در عالمگیری نوشته قیل ان اراد بذکر محمد صلی الله علیه و سلم
الاشتراک فی التسمیة لا یحل و ان اراد التبرک بذکر محمد صلی الله علیه
و سلم تحل الذبح و یکره ذلک کذا فی المحیط و در فتاوی قاضیخان نوشته
رجل ضحی و ذبح فقال باسم الله بنام خدا و بنام محمد علیه السلام قال الشیخ
الامام ابو بکر بن محمد الفضل رحمه الله ان اراد الرجل بذکر اسم النبی صلعم
تبجیله و تعظیمه جاز و ان اراد به الشرکة مع اسم الله تعالی لا تحل
الذبیحة و از عدم التفات هست بتفصیل آنچه ذکر کردیم تحیر متحیر بکه گفته درباب
ذبیح للقدوم اقوال فقهاء آنقدر متخالف که در تحیر می اندازد کسے مباح میگوید
کسے مکروه کسے کفر و کدام قول دلیل نه دارد و نه راجع ست به اصلی
مستند به انتهی بلفظه چه قول تحریم راجع ست بانیکه ذکر نکرده نام خدا بلکه ذبح کرده
بنام قادم یا بنام خدا هم با نام قادم ذکر کرده چه در دلیل حرمت اهلال لغیر الله
می آرند و نیست اهلال لغیر الله سوائے آنچه که ذکر کردیم ابراهیم مروزی گفته

117

اشتراک فی التسمیه مراد لشد حرمت بر خاست فکیف الکفر اما کراہت باقی ہست و قول
باباحة قیاس ہست بعقیقه که نام مولود در ذبح آن ذکر کرده میشود و موجب حرمت
نیست چه مراد از عقیقه برای فلان اینست که این ذبح برای بشارت واکرام ولادت
مولود ست ہمین طور مراد از ذکر نام که این ذبیحه برای قدوم فلانی ست آنست که ذبح
برای بشارت قدوم قادم ست و سئل الامام الفضلی عن الجزرات التی تتخذها
الجهال للقادم فقال کل ذلک لهو ولعب وحرام ومن ذبح شاة فی وجه
انسان فی وقت الخلعة او القدوم وما اشبه من الجزرات وفی المحیط
او اتخذ جزرات کفر ای اذا لم یسم الله تعالی فی ذبحها او شارک
القادم فی التسمیة وما یدون ذلک فلا یظهر وجه الکفر فی هذه
القضیة اینست عبارت ملا علی قاری از شرح فقه اکبر والکثری را از فایده
قید قدوم امیر ذہول ہست تنبیه برآن ہم ضرورست در بستان ابو اللیث مذکور
ہست قال الفقیه رح وبهذا ناخذ اذا کان النثر فی العرس او فی ولیمة او
فی رجل یخرج ذرا او بلح النهبة للناس او قدم رجل من سفره فنثر
علیه شیء فلا بأس بان ینتهب منه واذا کان النثر علی الامراء فلا یجوز
ان ینتهب لان النثر علیهم بمنزلة الرشوة الا ترى ان هدیة الامراء
مکروهة وقد جاء عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال هدایا الامراء
غلول فکذلک النثر علیهم وکذلک اذا ذبح البقر لاجل الامیر فانه
یکره ذلک اللحم الحاصل نیست حرام مگر آنچه ذبح کرده شود بنام غیر خدا
سعید بن مسیب و شعبی و حسن و مکحول و عطا و غیرہم از اکابر بآن رفته اند که
مراد بما اہل به لغیر الله خاص ذبائح بت پرستانست که ذبح میکردند برای بتان
خود و نصرانی اگر ذبح کند بنام مسیح و یا دیگر کتابی بنام کدام پیغمبر حلال ہست آن

او المعزیز لا یحل لقوله تعالی وما اهل لغیر الله وهو کالمسلم فی ذلک فانه
لو اهل لغیر الله لا یحل در کفایه نوشته ثم انما یحل ذبیحة الکتابی فیما اذا لم یذکر
وقت الذبح اسم عزیز او المسیح واما اذا ذکر ذلک فلا یحل کما لا یحل ذبیحة
المسلم اذا ذکر وقت الذبح غیر اسم الله تعالی لقوله تعالی وما اهل به
لغیر الله فحال الکتابی لا یکون فی ذلک اعلی من حال المسلم در عالمگیری
نوشته ثم انما توکل ذبیحة الکتابی اذا لم یشهد ذبحه ولم یسمع منه
شیئ او شهد وسمع منه تسمیة الله تعالی وحده لانه اذا لم یسمع منه
شیئ یحمل علی انه قد سمی الله تعالی تحسینا بالظن به کما بالمسلم ولو سمع منه
ذکر اسم الله تعالی لکنه عنی باسم الله المسیح قالوا توکل الا اذا نص
فقال بسم الله الذی هو ثالث ثلثة فلا تحل الحاصل در مذهب امام
مالک وامام شافعی وامام ابوحنیفه واصحاب او هرچه ذبح کند بنام غیر خدا حرام
برابرست که ذابح مسلم باشد یا نصرانی یا یهودی واگر ذابح را عبادت آن غیر هم
مقصودست کفرست اگر ذابح قبل ازان مسلمان بود مرتد گردید یعنی صرف
از ذبح بنام غیر ذبیحه حرام گردید وذابح کافر نمیشود واگر بنام غیر ذبح کرد وقصد
نمود وتقرب بآن غیر وعبادت او کفر لازم می آید واین تفصیل مصرح است
درآنچه ذکر کردیم از کلام نووی که بالا ذکر کردیم ومجیب در جواب پاره از
آن مقام نقل نموده است همه این ما برا مفصلا موجود وصاحب تفسیر عزیزی
هم در استفتای آخرین باین راه رفته کما سیجیئ پس ازهمه آنچه بیان کردیم ظاهر
که مدار حل وحرمت بر ذکر ولفظ ذابح است عند الذبح صحت وفساد او
ونیت ذابح یا مالک ذبیحه را بی تلفظ از زبان هیچ دخل نیست بلکه اصلا
نیت درین کار شرط نیست در عالمگیری نوشته ولو قال بسم الله

شهرت داده که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نکند
چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت و خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از
خبث مردار است زیرا که مردار بی ذکر نام خدا جان داده است و جان
این جانور را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و آن عین شرک است و هر
گاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ
و خوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و کنه این مسئله اینست که جان
را برای غیر جان آفرین نیاز کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات
و دیگر اموال را نیز اگرچه از راه تقرب لغیر الله دادن حرام و شرک است
اما ثواب آن چیزها را که عاید به بنده میشد از آن غیر ساختن جائز است زیرا که
انسان را میرسد که ثواب عمل خود را بغیر خود بخشد چنانچه میرسد که مال
خود را بغیر خود بدهد و جان جانور مملوک آدمی نیست تا او را بکسی تواند بخشید
و نیز دادن مال از آن جهت مستوجب ثواب است که آدمیان بآن منتفع میشوند
و چون مرده ها بعد از مفارقت اینجهان قابل انتفاع بعین مال نمانده اند طریق
نفع رسانیدن بآنها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که به مستحقان
میرسانند بآنها عاید سازند و چون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی
نیست در زندگی پس از مردگی هرگز قابل انتفاع نباشد آری اضحیه از طرف
مرده کردن در حدیث صحیح آمده است لیکن معنیش همین است که دادن جان
برای خدا تعالی ثوابیکه دارد بآن مرده بخشیده شود نه آنکه ذبح برای
مرده کرده آید و بعض جهال مسلمین درین مقام کج فهمی می کنند و می گویند
که گوشت را پخته بنام مرده دادن بلاشبهه جائز است ما نیز از ذبح کردن جانور
بنام آن مرده همین قدر مقصود میداریم برای فهمانیدن ایشان یک نکته کافی است

از کجا فہمیدہ شود تا مدعا این مزعوم حاصل شود پس درین عبارت اہلال را بمعنی ذبح
گرفتن باز بغیر اللہ را بجالی باسم غیر اللہ ساختن قریب بتحریف کلام الٰہی میرسد در
تفسیر نیشا پوری میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحۃ وقصد بذبحها
التقرب الی غیر اللہ صار مرتدا وذبیحتہ ذبیحۃ مرتد انتہی وکفار ان
در جاہلیت بوقت بر آمدن از خانہ و در اثنای راہ بنام بتان آواز میکردند
و چون بمکہ معظمہ میرسیدند طواف خانہ کعبہ مینمودند این طواف ایشان
نجانہ خدا ہرگز از ایشان مقبول نبود و لہذا حکم شد کہ فلا یقربوا المسجد الحرام بعد
عامهم هذا پس درینجا نیز چون آواز بر آوردند و شہرت دادند کہ این جانور
از فلانے است و بنام اوست و برای او میکنیم و در وقت ذبح بنام خدا
ذبح کنانیدند اصلا موجب ترتب حلیت نگشت و سرش آنست کہ نزد عوام طریق
ذبح جانور بہر گونہ کہ مقرر است معین است برای رسانیدن جان جانور برای ہر کہ
منظور باشد چنانچہ فاتحہ وقل و درود خواندن طریق معین است برای رسانیدن
ماکولات و مشروبات بارواح خواہ بقصد رسانیدن ثواب بان ارواح نمایند
یا بقصد تقرب و دفع شر و چاپلوسی و تملق اری ذکر نام خدا بران جانور وقتی فایدہ
میدہد کہ قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کردہ و خلاف آن شہرت دادہ و دیگر دہند
کہ ما ازین کار برگشتیم انتہی انیست عبارت تفسیر عزیزی و آنچہ کلام کردہ شد در آن
عبارت مختصرا و ملتقطا ذکر میکنم **قولہ** آواز بر آوردہ شد و شہرت دادہ شد الخ
این تفسیر بالرای مخالف جمہور مفسرین اہل سنت ہست کافہ مفسرین برخلاف آن تفسیر کردہ اند
بغوی نوشتہ ما اہل بہ لغیر اللہ ما ذبح للاصنام الی آخر ما قال قال الربیع بن انس
وغیرہ و ما اہل بہ لغیر اللہ ما ذکر علیہ اسم غیر اللہ در در منثور مذکور است اخرج ابن
المنذر عن ابن عباس فی قولہ ما اہل ما ذبح واخرج ابی حاتم عن مجاہد وما

وهذا حرام قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون پس قول باطل قایل در حق جانور زنده حلال که برای علامت
باعث حرمت حلال کرده خدا گردد و در دین محمدی ماثور نیست کما سیجیء **قوله** در حدیث صحیح وارد است
الخ مضمون حدیث حسب ترجمه خودش مناسب بما سبق نیست چه منسوب یعنی بکو بذبح جانوری تقرب بغیر
خدا نماید ملعون است و بهر ذی عقل ظاهر است که نکیر حدیث شریف موافق ترجمه اش بر ذبح جانور
برای تقرب بغیر خدا است و ذبح جانور برای تقرب غیر خدا چیزی دیگر و مقرر کردن
جانور زنده برای غیر خدا چیزی دیگر و آنچه بعد ترجمه تعمیم نموده که خواه در وقت ذبح نام خدا بگیرد یا نه
این اضافه حکم از جانب خود است بر خلاف مقصد حدیث که تمام محدثین اهل سنت مثل نووی وغیره
در بیان معنی حدیث نوشته اند که ملعون است هر که ذبح کند بنام غیر خدا و ذبیحه حرام اگرچه ذابح مسلم باشد
لوکان ذکر غیر خدا وقت ذبح تقرب بعبادت آن غیر هم قصد کند کفر است الخ که در ذبح بغیر الله تعالی است اصل معنی حدیث قرار داده
و ذکر نام غیر خدا که اصل معنی حدیث است بر زبان نیاورده تعمیم کرده نام خدا پرداخته بابن کلام مقصود **قوله** زیرا که حرمت
از ذابح منحصر بود بذبح او پس معنی ما اهل کردن نام خدا بسبب ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا و علت فا مذکور دن نام خدا بسبب تشهیر
قوله چون جانور منسوب بغیر گشت بمعنی و پلید گشت که زنا و امثال مرداریست زیرا که مرده بی ذکر نام خدا جان داده آنکه جان آن جانور
از ان غیر خدا نوار داده گشته اند و آن عین شرک است و هرگاه این خبث در وی سرایت کرد و دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود الخ
نامو جه خود خبث جانور منسوب بغیر معلوم شده که جان این جانور زیرا از ان غیر خدا نوار داده گشته اند بازمی گوید که هرگاه این خبث در وی
سرایت کرده دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود حاصل آنست که بر جانور گشت ذکر نام خدا هیچ معنی دارد و این مسئله که ثبوت عنه ما علاقه کلام در
جانور زنده منسوب بغیر او که بوقت ذبح او ذکر نام خدا حلال نمی باشد و این دعوی مدعی است و این هم باطل کما عرفت آنست
که تسمیه ابد که تفصیل از وقت ذبح بعد تغییر مجلس موثر در حل ذبیحه نشود کما هو مقرر فی الفقه و تسمیه کافری و فاسقی جانور زنده
برای غیر قبل از ذبح گو بدعت و حرام باشد آنچنان در حرمت آن جانور زنده موثر گردد و دیگر که مسلم صحیح العقیده خالیا عن قصد
التقرب بالغیر نها مخلصا بذکر نام خدا ذبح کند هم حلال باشد و مثل سگ و خوک گردد **قوله** مانند سگ و خوک الخ تنفا ثبوت حرمت
آن جانور حرمت عینیه نیست شکر حرمت ما اهل لغیر الله حرمت عینیه است باتفاق مفسرین ابراهیم گردید و در کتب استثنا الا ما ذکیتم مفید است که
استثنا از حرمت میته و دم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله جایز نیست که این اشیا حرام لذاتها هستند و تذکیه هم در ان غیر متصور است

در زندگی به ثواب دادنش از کلام او ثابت گردید و هم ازین کلامش ظاهر گردید که جان و مال
ماکولات و مشروبات همه برابر اند در نیکه دادن آن برای خدا ثوابیکه دارد و بدیگری بخشیدن جائز است
و همین است مراد بآنچه میگویند که این چیز برای فلان مرده است یعنی ثوابی که ازان خواهد شد بآن مرده
داده شود هکذا لا یسعل مسئلة مع ملوثهم لا مع ملوک دیگر کسی بآنچه ذکر کردیم تسلی نشود در بیان تفسیر
عزیزی در سوره کوثر متعلق کلمه وانحر ملاحظه نماید که خود نوشته و نیز باید دانست که خود را یا پسر خود را
یا غلام خود را ذبح کردن در شریعت جائز نیست زیرا که جانهای بشری مملوک کسی بجز خدا نیست لهذا
کشتن غلام و کنیزک روا نداشته اند ملک آدمی بر آدمی مقتصر است بر ملک و منافع و مکسوبات او
پس چون از آدمی طلب جان مملوک او نمایند در امتثال آن غیر از دادن جان جانورے که پرورده
مختص او باشد یا پرورده بنی نوع او چاره نیست انتهی هرگاه مملوکیت جان جانور ثابت و از کلامش
ظاهر گردیده پس فرق که در جان جانور و ماکولات و مشروبات و سائر اموال نموده است باطل گردید و جان
جانور و ماکولات وغیره یکسان گشت **قوله** بعضے جهال الی آخر ما قال شرک صریح لازم می آید درین مقال انواع
اختلال است **اول** که ازان صاف ظاهر که ذبح کردن جانور بنام غیر خدا اگر در ذهن تا ذبح آن نذر او خواهند
آنقدر گوشت او میشود درست و ذبیحه حلال پس مطلق آواز برداشتن و تشهیر در حق جانور که برائے
غیر خدا است موجب حرمت نیست بلکه حرمت مقید است بآنکه مقصود از ذبح خورانیدن گوشت برائے
ثواب آن مرده نباشد و این مخالف است بظاهر آنچه فهمیده میشود از اطلاق حرمت به تشهیر بنام غیر خدا
دویم آنکه سوائے خورانیدن گوشت بمسلمانان رسانیدن ثواب دادن جان برائے خدا امر دیگر حسب اعتراف صاحب
تفسیر صحیح و ثابت است مقصود باشد و ظاهر که این مقصود از خورانیدن گوشت عوض آن جانور بجان قدر
خریده او نمیشود بالروم التقرب الشرک **سوییم** آنکه جواز دادن عوض منذور مسئله اجتهادی و مختلف فیها است
بین الائمه پس در صورت مذکوره اگر اخذ عوض را اختیار نموده نظر الی المنصوص بلکه میگوییم که جائز هم نیست
کما هو مذهب البعض شرک از کجا لازم آمد کلام در جواز و عدم جواز معاوضه است بوجوب فرضیت عوض کسی حکم
نموده است در صورت جواز اصل نذر صرف بسبب دانستن نذر از عوض بر ذهن تا ذبح حکم لزوم شرک

تحریر کسی از ان مردم پیش نگاه افتاده غوری بکار رفته اتفاق ترجمه افتاده باشد
حالا از ذات بابرکات او سلمه الله تعالی امید افاده حق متیقن است **قوله** در تفسیر نیشاپوری
میگوید الخ مقصود ازین نقل چیست با آنکه آنچه متصل است از تحریف کلام الهی و ظاهر که هیچ
علاقه ندارد و ملاحظه سیاق و سباق آن هیچ او هم در زمره محرفین داخل است یا بالطریق طفره
متعلق است باصل مدعا که هم شایبه رابطه ندارد چه مدعا آنکه از شهرت دادن که این جانور برای
فلانی است حرام گردیده و ذکر نام خدا وقت ذبح فائده نکرد و این مدعا را با مطلب نیشاپوری
مناسبتی نیست که حرمت منوط بارتداد و ارتداد بقصد تقرب بذبح بسوی غیر خدا است و تعارض
که فی ما بین است ظاهر **قوله** و کافران در جاهلیت الخ این قیاس محض فاسد الاساس است سبب
مقبول نشدن طواف کعبه بودن طواف کنندگان   است همچنان سبب حرمت ذبیحه ذبح
مشرکان است نه آنکه از نام نهادن مشرکان جانور زنده مثل خوک گردد و ظاهر که خانه کعبه از گرفتن
نام بتان در را معاذا لله حسب قیاس قایس از مرتبه عظمت خود نه برآمده و جز سفه که درین بیان
بظهور رسیده آنکه صاف نوشته است که بنام خدا ذبح کنانند اصلا موجب ترتب حل نگشت
که خلاف تصریح فقها است **قوله** سرش آنست الخ ذکر نام خدا را بوقت ذبح و خواندن فاتحه و قل
و درود و را عام نمودن در قصد رسانیدن ثواب بارواح و در قصد تقرب سوء ظنی است
بمسلمین که ممنوع بلکه در باب ذبیحه هیچ سوء ظن بکافر کتابی هم ممنوع کما هو مصرح فی کتب الفقه
قوله آری ذکر نام خدا الخ مخالف است با دل دعوی یعنی سرایت خبث بحدیکه بذکر نام خدا
حلال نمیشود و هم الآن ظاهر که خبث مقصد تقرب بغیر خدا است پس خبث نخواهد شد مگر قاصد
که مقصد تقرب صفت او است نه جانور زنده که مقصد تقرب صفت او نیست القاصد من قام به
القصد الخبیث من قام به الخبث نیست آنچه کلام کرده شد بر تفسیر عزیزی ملتقطا که
تحریر آن پرداخته و چون این همه قال و مقال بسمع شریف صاحب تفسیر رسید تسلیم
بعضی مقدمات و تفصیل بعضی مجملات پاسخها   داد انشا آنچه در تفسیر اتفاق تسطیر افتاده بود

واكرام الضيف اكرام الله تعالى والفارق انه ان قدمها ليأكل منها كان الذبح لله تعالى والمنفعة للضيف او للوليمة او الذابح وان لم يقدمها ليأكل بل يدفعها لغيره كان لتعظيم غير الله تعالى فيحرم وهل يكفر فيه قولان بزازية وشرح وهبانية قلت وفي صيد المنية انه يكره ولا يكفر لانا لا نسيء الظن بالمسلم انه يتقرب الى الآدمي بهذا النحر ونحوه في شرح الوهبانية عن الذخيرة ونظمه فقال ره وفاعله جمهورهم قال كافر وبعضهم قال مسلم ليس بكفر انتهى وهكذا في مطالب المؤمنين والاشباه والنظائر وفي الحديث لعن الله من ذبح لغير الله رواه احمد و ايضا ملعون من ذبح لغير الله تعالى رواه ابوداود وفي غرائب ابي عبيد وبستان الفقيه وكنز العباد انه لا يجوز ذبح البقرة والغنم عند القبور لقوله عليه السلام لا عقر في الاسلام هكذا في سنن ابي داود وكذا لا يجوز الذبح على البناء والجديد وعند شراء الدار لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن ذبائح الجن لانهم يكرمون مخافة انهم ان لم يذبحوا يؤذيهم الجن فابطل النبي صلعم ونهى عنه و هكذا في كتب الشافعية كما قال النووي في شرح المسلم وذكر الشيخ ابراهيم المروزي من اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان تقربا لغير الله تعالى افتى اهل بخارى بتحريمه لانه اهل به لغير الله تعالى فان قيل قوله تعالى وما لكم ان لا تأكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه وكذا قوله تعالى وكلوا مما ذكر اسم الله عليه ان كنتم بآياته مؤمنين عام يتناول ما يقصد به التقرب الى الله تعالى او غيره فيكون اكل حلالا قلت هذه الآيات مخصصة بالنص الآخر وهو قوله تعالى في سورة المائدة حرمت عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردية و النطيحة وما اكل السبع الا ما ذكيتم وما ذبح على النصب فلو ان مسلما خنق شاة وذكر اسم الله عليه لا يحل مع انه ذكر اسم الله عليها وكذا اذا وقذها بخشبة او حجارة وذكر اسم الله عليها

١٢٥

قتلها وقع باذن الله تعالى وبالوجه المشروع ومع ذكر اسم الله فتحليل هذا وتحريم ذلك عين التعظيم لامر الله تعالى والملحد ميت القول فمغالطة وهمية لان الكل مقتول الله تعالى سواء كان بايدينا او بايدي غيرنا او ما تت حتف انفها اذ لا موت غير قتل الا باذن الله تعالى كما قال الله تعالى يتوفى الانفس حين موتها ولذلك اجمع اهل السنة والجماعة على ان المقتول ميت لاجله هذا والله اعلم واما ما وقع في البيضاوى وغيره من التفاسير انهم قالوا ما اهل به لغير الله تعالى اى ما رفع الصوت عند ذبحه للصنم فمبنى على جرى عادة المشركين في ذلك الزمان ولذا لم يفرقوا في التفاسير القديمة بين ما ذكر اسم غير الله عليه وبين ما قصد بذبحه التقرب الى غير الله لان مشركي ذلك الزمان كانوا مخلصين في الكفر وكانوا اذا قصدوا التقرب بذبح بهيمة الى غير الله تعالى ذكروا عليها عند الذبح اسم ذلك الغير بخلاف المشركين المسلمين فانهم مخلطون بين الكفر والاسلام فيقصدون التقرب بالذبح الى غير الله تعالى ويذكرون اسم الله تعالى عليه وقت الذبح فالاول كفر صريح والثاني كفر صورته الاسلام فكانهم يعتقدون ان طريق الذبح ليس الا هذا سواء كان الذبح لله او لغيره وقد جرى هذه العادة في زماننا ايضا فانهم يشهرون ان فلانا يذبح بقرة لاجل السيد احمد كبير مثلا سواء ذكروا اسم الله عليه عند امرار السكين ام لا وما وقع في الهداية ويكره ان يذكر مع اسم الله تعالى شيئا آخر غيره وهو ان يقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل احدها ان يذكر موصولا لا معطوفا فيكره ولا يحرم الذبيحة وهو المراد بما قال ونظيره ان يقال باسم الله محمد رسول الله لان الشركة لم توجد فلم يكن الذبح واقعا له تكنه يكره لوجود القران صورة فتصور بصورة المحرم والثانية ان يذكر موصولا على وجه العطف والشركة بان

١٢٦

لا يحتاج الى النية واذا ذكر موصولا لا بطريق العطف ولا بطريق الوصل لا يكره ولا يحرم لانتفاء المشابهة صورة و معنى مثلا ان يقول باسم الله ثم توقف ثم قال محمد رسول الله من غير قصد التقرب الى غير الله اذا عرفت معنى هذا الكلام عرفت ان صاحب الهداية وضع المسئلة فيما اذا لم يكن الذكر مقرونا بقصد التقرب الى الغير بل ذكر مجردا فهو بمعزل عن مسئلتنا الموضوعة فيما قصد بالتقرب الى غير الله فانه حرام مطلقا وعرفت ايضا ان ما وقع في التفسير الاحمدي من تفريع قوله على ما وقع في الهداية ونقله في ذلك التفسير كما ذكرنا وهو قوله ومن هاهنا علم ان البقرة المنذورة للاولياء كما هو الرسم في زماننا حلال طيب لانه لم يذكر اسم غير الله عليه وقت الذبح وان كانوا ينذرونها لهم انتهى مبني على الغفلة عن قول صاحب الهداية وهو **قوله** والثالثة ان يقول مفصولا عنه صورة ومعنى فان الانفصال المعنوي كيف يتصور اذا كان النذر للاولياء فانه عين التقرب اليهم ونيتهم دائمة الى وقت الذبح فلا انفصال معنى اصلا لما تقرر في قواعد الفقه من بقاء ما هو اثبتنا الى آخر العمل وايضا مبني على عدم الفرق بين الذكر المجرد الذي وضع صاحب الهداية المسئلة فيه وبين ما قصد به التقرب الى غير الله الذي وضعنا المسئلة فيه واين هذا من ذلك والله الموفق للصواب تمام شد استفتاي شاه عبد العزيز صاحب بلفظه وكلام كردند مردمان برين استفتا بطرق متعدده كه منتقطي آنان درينجا ذكر ميكنم **قوله** مدار حل وحرمت بر قصد ونيت ذابح است آه اول كه اين دعوى مخالفست بآنچه در تفسير ارقام يافته چه مدار حرمت دران جا بر آواز بر آورده شدن بود حالا بر نيت دائر گرديد دوم آنكه مراد از حديث انما الاعمال بالنيات نزد حنفيه قاطبة ثواب است نه حل وحرمت وصحت وفساد

۱۲۷

فی تغلیظ علی نفسه یصدق ایضاً دیانة وقضاءً لانه غیر متهم فی ذلک لکنه
لا یصدق فی الصرف عن الظاهر حتی یحنث بایهما وجد وان کان فیه تحقیقا
علی نفسه لا یصدق قضاءً لان القضاء مبنی علی الظاهر وهو مخالف لما نوی
وان نوی ما لا یحتمله لفظه لا یصدق دیانة ولا قضاء لانه یخلو عن اللفظ
وقد تقدم ان النیة لا حکم لها علی الانفراد وصاحب اشباه در حاشیه
متعلق قول خود وانما اشترط فی العبادات بالاجماع او بایة نوشته واعلم ان
الاول محتاج الی النیة فی ثلثة مواطن احدها التقرب الی
الله تعالی فرارا من الریاء الثانی التمیز بین الالفاظ المحتملة لغیر المقصود
والثالث قصد الانشاء لیخرج سبق اللسان بالجملہ کلام در انکہ ذبح کردن بذکر نام غیر
خدا وارادہ تقرب مے نمود یا نمود بحثی دیگر کہ متنازع فیہ نیست وانکہ ذبح کرد بذکر نام خدا سابق
ازان در نیت مالک جانور اگرچہ غیر ذابح باشد نسبت آن جانور بغیر خدا بود بحثی دیگر کہ
متنازع فیہ است بودن ہمچو نیت مدار حل وحرمت ثابت کردن لازم بود وانچہ صاحب تفسیر
ومولوی عبد الحی وغیر اتباع صاحب تفسیر بعض روایات مجملہ را از اشباہ ودر مختار وغیرہ
درین باب نقل کردہ اند مبنی ست بر غفلت ازین قاعدہ مقصود ایشان ہمین ست کہ وقت
ذبح ذکر غیر اگرچہ نام خدا ذکر کرد چرا کہ اکثر ایشان در دلیل آیت کریمہ ما اہل لغیر اللہ
می آرند وخود معنی آن آیت را بذکر نام غیر خدا وقت ذبح بیان میکنند ونیز بیان آن
اجمال بالتصریح در کلام دیگران کہ در تحقیق واعتبار از ایشان غالب موجود ہست روا ست
تصریح خصوص صورت متنازع فیہا نقل نمودہ اند زیادہ ازین چہ خواہد بود کہ فقہا نوشتہ اند
نصرانی ذبح کرد بنام اللہ واراد کرد مسیح حلال ست مگر انکہ بگوید بسم اللہ الذی ہو ثالث
ثلثہ الحاصل نیت صرف بے لفظ مدار احکام نیست ونیست مدار حکم مگر بر الفاظ بحجم ازین
استثنا ظاہر کہ محل بحث نیت نسبت گاو سید احمد کبیر ست وظاہر کہ نسبت کردن گاؤ

الخ آوردن روایت در مختار محض بمحل چه صاحب در مختار نگفته که حرمت بسبب نیت است بلکه
در دلیل اهل به لغیر الله آورده چه معنی اهل نسبت کرده شد نه نزد صاحب تفسیر است نه نزد صاحب
در مختار بلکه نزد او معنی آیه موافق جمهور است چنانچه از همان باب ظاهر است علاوه بران صاحب
در مختار در شارق تصریح نموده که مدار حل و حرمت بر تقدیم الاکل و عدم تقدیم است در صورت
که حل ذبیحه بتنازع فیها ازان صاف ظاهر و سفر حموی صاحب ستفتا نه مفید واضح باد که صاحب المختار
و اشباه و نظائر و امثال آن از محققین و از زمره انجمان مستندین نیستند که در صورت مخالفت
با فقهاء کبار کلام شان قابل استناد باشد اگر معنی کلام بالفرض مطابق فهم صاحب تفسیر باشد
تاهم بسبب مخالفت کلان تران قابل التفات نیست در در المختار ببنید که در همین باب چه بلا تامل
نموده که نوشته و لا یحل ذبیحة جبری لو ابوه سنیا و لو ابوه جبری یا حلت اشباه لانه
صار کتابیا قنیه ندانستند که صاحب قنیه معتزلی است و از ابی علی که راس اعتزال است
بر مذهب اعتزال نقل کرد وعن ابی علی انه لا یحل ذبیحة المجبرة ان کان اباؤهم من المجبرة
فانهم کاهل الذمة وان کان اباؤهم من اهل العدل لم یحل لانهم بمنزلة المرتد
این هر دو بزرگواران لفظ ابی علی را دیدند نه مجبره و نه اهل عدل را فهمیدند و بجای آن جبری و سنی را
قایم ساختند **قوله** فی الحدیث الخ بیان آن عنقریب می آید **قوله** فی غرائب ابی عبید و بستان
الفقیه و کنز العباد الخ این روایت سبب بی محل است از مسئله مبحوث عنها هیچ علاقه ندارد **قوله**
کما قال النووی فی شرح المسلم الخ یاد کردن مقوله نووی را در شرح مسلم گویا فذلکه البحث
است میان ما و صاحب تفسیر چه قول نووی در شرح مسلم مسلم اوست از همان قول نووی رد دعاوی
و دعوی و نص مدعا با غالط تصرف بکار رفته و باعث بر ذکر آن گردیده و صرف اکتفا بر یک فقره است تمام
عبارتش این است اما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم غیر الله کمن ذبح للصنم
او للصلیب او لموسی او لعیسی او للکعبة و نحو ذلک و کل هذا حرام و لا یحل هذه
الذبیحة سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی و اتفق

وحواشیہ **قولہ** سوے ذکر و اسم اللہ تعالیٰ علیہ عند امرار السکین ملا این قدر ست صریح وآنکہ
است صحیح ذکر اسم خدا لازمی داند علاوہ بران در صورت معروضہ مسئولہ داخل ست کہ نام خدا بر ذبح
کرد **قولہ** واما ما وقع فی الهدایۃ الخ این مقال از انواع اضلال مالا مال است اول کہ
عبارت ہدایہ نقل نمودہ میگوید صریح فیما ذکرنا من ان قصد التقرب الی غیر اللہ یحرم الذبیحۃ
سواء کان بطریق الاستقلال او بطریق الشرکۃ ببینید کہ چہ آفت است جائیکہ کنایہ ہم نباشد
دعوے صراحت نمودن روشن تر شب گفتن ست از ان قطع نظر باید کرد وفرض باید نمود کہ در نظرش
عبارت ہدایہ صریح نمودہ آنچہ ذکر کردہ مسلم آنچہ گفتہ نعم لو ذکر ذکرا مجردا من غیر قصد التقرب
الی غیر اللہ فقیہ تفصیل فی الہدایہ وذکر او ست آفت بر آفت این ست کہ گفتہ صاحب الہدایۃ
وضع المسئلۃ فیما اذا لم یکن الذکر مقرونا بقصد القرب الی الغیر بل ذکرا مجردا فهو بمعزل
عن مسئلتنا الموضوعۃ فیما قصد بہ التقرب الی غیر اللہ چہ خود گفتہ کہ صریح فیما ذکرنا وباز
خود میگوید بمعزل عن مسئلتنا ازین جا ظاہر می شود کہ آنچہ اول نوشتہ نعم لو ذکر ذکرا مجردا
الخ بیان مطلب ہدایہ ست واین مخالف سوق کلام آنمقام است وبا عبارۃ ہدایہ علاقہ ندارد
چہ صاحب ہدایہ در دلیل مسئلہ اولی می نویسد لان الشرکۃ لم توجد فلم یکن الذبح واقعا لکنہ
یکرہ لوجود القران صورۃ فتصور بصورۃ المحرم ودر استفتا نوشتہ لا یحرم الذبیحۃ لعدم
قصد القرب الی الغیر وانما کرہ لاجل مشابہتہ فی ذلک بذکر اسم غیر اللہ لقصد التقرب
پس این عبارت را مطلب یعنی عبارت ہدایہ قرار دادن کار ذی عقل نیست ہمچنان صاحب
ہدایہ در مسئلہ ثانیہ نوشتہ یحرم الذبیحۃ لانہ اہل بہ لغیر اللہ ودر استفتای نویسد
یحرم ایضا وان لم یکن فیہا معنی التقرب لکنہ صریح فی الشرکۃ والصریح لا یحتاج الی
النیۃ فرق زمین وآسمان بیان ست بعد ازان نوشتہ ما وقع فی التفسیر الاحمدی
مبنی علی الغفلۃ عن قول صاحب الهدایۃ الخ عجب عجیب است چہ ہر گاہ باعتراف خودش
وضع مسئلہ ہدایہ بذکر مجرد غیر مقرون بہ تقرب ست پس بودن قول تفسیر احمدی مبنی بر غفلۃ

ومسئلهٔ موضوعه خود را هم تصحیح میکند وقابل است بفرق و ربرد ومسئلهٔ صاحب هدایه
استدلال می نماید بآیهٔ کریمهٔ ما اهل به لغیر الله بر مسئلهٔ خود وصاحب تفسیر هم بهمان
آیه مطلب خود را استناد می نماید این معنی چگونه صورت بندد **فائده** صاحب تفسیر اتباع
او ودرین مسئله سخت مضطرب وحیران واقوال شان بغایت پراگنده وپریشان اول که ما اهل به
لغیر الله را تفسیر کردند بآواز برآورده شدن ودر آنجا غایة تکبیر نمودند برارادهٔ ذبح از برای غیر
ذلک وچون دران وادی بدام گیر افتادند حمل کردند بر ذبح للتقرب الی غیر الله وشناعت
بجمهور وارد میکردند زیاده ازان بر خود گوارا نمودند چه نکه در تقرب هم نوبت کلام بمسئلهٔ نذر
می آویزند حال آنکه ما اهل به لغیر الله چیزی دیگر ومسئلهٔ نذر لغیر الله چیزی دیگر شاید تحریرات اجمالا
مناسب نمود باید دانست که لفظ نذر مشترک است در نذر شرعی ونذر عرفی نذر شرعی یجاب
غیر واجب تقربا الی الله وعرفی آنچه پیش بزرگان می برند نذر ونیاز میگویند ونذر اولیا برسه وجه
مباح است یکی آنکه بگوید الهی اگر آن مراد من حاصل شود نذر تو بجا آرم ... رسانم ...
اینکه بگوید یا حضرت درجناب الهی برای این مشکل دعا کنید که این مراد حاصل شود از طرف شما
درجناب الهی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب عاید بشما شود سیوم آنکه آن بزرگ را درجناب
الهی وسیله وشفیع سازد بگوید یا بگوید الهی ببرکت روح فلان بزرگ وبحق عنایات ومهربانی خود
اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برای تو بدهم وثواب آن تنخواه روح آن بزرگ سازم تا نیز روان
آن بزرگ خوشنود شود اینکه گفتم ملتقط است از رسالهٔ نذر مولوی رفیع الدین که درین ایام
بما رسیده وبهانست مراد صاحب احمدی که نذر الاولیاء ماول واحق المبین ما قال مولانا محمد...
موافقا للفقهاء المحققین فی رسالة فی النذر ودر ذبح شیخ سدو مثال آن حرام است
وبر ومانند آن که بنام شیخ سدو ذبح میکنند اگر وقت ذبح نامش گرفته باشند گوشت حرام شود
وخوردنش روا نباشد قال الله ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه لفسق واگر بنام خدا
بسم الله الله اکبر ذبح کرده باشند اگرچه در دل نیت فاسد دارند ظاهرا خوردنش حلال باشد

بفقہیات ما درین جا سخنی چند از مقررات فقہ ذکر میکنیم اول نیت در عبادات کہ شرط است وقت
آن اول عبادت است حقیقۃً او حکماً و نیت مقدمہ علی الشروع باقی می ماند تا وقت شروع حکماً اگر
بعد نیت مشغول نشود بچیزی کہ غیر جنس منوی است صاحب اشباہ در ذیل الاصل ان وقتها اول العبادۃ
بتفصیل نوشتہ و از فتح القدیر نقل نمودہ المراد بما لیس من جنسها ما یدل علی الاعراض و قوم
و در شروط نیت نوشتہ است الشرط الرابع ان لا یاتی بمناف بین النیۃ والمنوی
پس در نیت نسبت گاو بغیر خدا بلکہ در نیت ذبح گاو برای غیر خدا و در منوی کہ ذبح است
تا ہم خدا بیان آید ان نیت سابقہ باطل گردید سیوم در نذر نیت کفایت نمیکند بلکہ تلفظ
شرط است در اشباہ نوشتہ منها النذر لا یکفی فی ایجابہ النیۃ بل لا بد من التلفظ
بہ صرح بہ فی کتاب الاعتکاف و حموی نوشتہ و منها ما فی الجامع الصغیر
للتمرتاشی لو ملک شاۃ بالهبۃ و غیرها فنوی للاضحیۃ یکون للاضحیۃ عندهما و
عنده لا ما لم یتلفظ و ذکر الحاکم الاختلاف و هکذا روی الحسن و لو اشتراها
ینویها للاضحیۃ یصیر بها ایضاً عندهما و عند ابی حنیفۃ لا یصیر بالشراء حتی یو
جبها بلسانه و یفرق بین هذا و بین ما لو اشتری عبدا للتجارۃ و لعلہ یشترها بل کانت
عنده فاضمرها اضحیۃ لا تصیر لها انتهی فلتراجع این ہا چہ محفوظ باید داشت کہ درین
بحث بسیار مفید است این است ملخص محرر تعریضات مردمان پرستندہ شاہ صاحب تحریر
جواب برادر مولوی عبد الحکیم پنجابی ثم لکھنوی کہ خیلی شستہ نامربوط بود پر ساختند مگر جواب
ازان ہم پریشان و نادرست از مواخذات خارج بحث پر است و تحقیق اصل مدعا مشتغل نیست
در نقل ہر دو فایدہ نیست حسبۃ حسبۃ چیزی ذکر میکنم **قال لکھنوی** گاو و غیرہ در صورت مذکورہ
حلال است و خوردن آن بموجب شرع شریف درست خصوص در صورتیکہ ذابح غیر نادی
باشد **قال دہلوی** ذابح نخواہد بود الا وکیل نادی و نایب او پس نیت موکل و منیب
در حل و حرمت تاثیر خواہد کرد کما فی الاضحیۃ انتہی **اقول علیہ** نیابت در نیت نزد حنفیہ جاری نیست

١٣٢

ارددتا على الغير ونفكر في الجواب فان الايراد مشترك بل ماخوذ من كلامك ثم اعترض الدهلوي على قوله بل نقصد به الدفع الى الغير انتهى لقوله ما ذا اراد بالغير فليبين حتى نتكلم عليه انتهى **وإلى الكهنوي** ان التفوه بامثال هذه الهفوات ليس من شان المحصل **قال الكهنوي** نا قلا من السراجية الكتاني اذا ذبح باسم المسيح لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد به المسيح يحل **قال الدهلوي** هذا عين مذهب القائل بالحرمة فانا نقول لو قال رجل بحضرة الناس اني نذرت ان اذبح بقرة لله واراد بالله السيد احمد على اعتقاد الحلولية تحل ذبيحته لانا لا نطلع في نيته بل هو اخلص النية لله لكنه اخطاء في اعتقاده حلول الله في السيد احمد كالنصراني يعتقد حلول الله تعالى في المسيح حيث يقول ان الله هو المسيح بن مريم فخطاؤه في المعنون دون العنوان فعنوانه حق ومعنونه باطل بخلاف ما لو قال اني نذرت ان اذبح بقرة لسيد احمد فانه اخطا في العنوان والمعنون معا كما لو ذبح النصراني باسم المسيح **قيل عليه** لما قال مثبر الملك في مسئلة السراجية هذا عين مذهب القائل بالحرمة فقد اقر بان المغير في الذبح ومدار الحل والحرمة هو اللفظ ولا عبرة للنية فان النية هو الارادة وهو ايراد المورد واما ما فرع عليه من قوله فانا نقول الخ فقد اخطا في عنوانه فان مسئلة الذبح باسم الله وباسم غير الله شيء اخر ومسئلة نذر ذبح البقرة لله ولغير الله شيء اخر فالعنوان الحق على تقدير صدق اقراره واعترافه يكون ما في السراجية عين مذهبه ان يقول فانا نقول لو ذبح رجل باسم السيد احمد لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد بالسيد احمد تحل وفي ما قال سوى عدم استقامة التفريع خلل ظاهر حيث قال اراد بالله السيد احمد على اعتقاد الحلولية يحل ذبيحته لانه لا خلل في نيته بل هو اخلص النية لله لانا نقول ارادة السيد احمد من الله على اعتقاد الحلولية حق عنده ام باطل فان كان حقا فهو من الحلولية

تنزل لا آخر دعواه یکون محل النزاع محل الشبهة والعمل بالاحتیاط وهذا المقام مریم
فی الرجوع من مدعیات التفسیر العزیزی ولا ستفتا **قال اللکھنوی** والحق
المبین ما قاله مولانا محمد مبین فی رسالته فی النذور الخ **قال الدهلوی** لفظ
ظاهر این عبادت دلالت بر وقوع شک در حال این ذبیحه میکند لهذا مفتی را از خوردن
آن منع نموده اند و اقوال جم غفیر فقها که فیما بعد منقول است بشک دلالت بر حرمت میکند فالا
حذ بها اولی اذ لا قوة للشاک **قیل علیه** عادت عقلا است که هرگاه در جنگ مغلوب
مخالف می شوند غلغله می اندازند که اینک فوج بسیار میرسد مخالف باستماع اینگونه کلمات مرعوب
و پریشان میگردد از همین قبیل نوشتن کلمات این بزرگوار که اقوال جم غفیر فقها فیما بعد منقول است
و حال آنکه قول یک فقیه حقیری و عالمی صغیری هم در جواب مذکور نیست و مفاسد دیگر که ظاهر اند
قال اللکھنوی ناقلا عن در المختار وغیره ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله
والمنفعة للضیف وغیره وان لم یقدمها لیاکل بل لیدفعها لغیره کان لتعظیم
غیر الله **قال الدهلوی** اذا کان المراد من الاکل اکل الذابح فذبیحة القصاب
بل اکثر الولایم والاعراس یخرج منها اذ اکل الذابح منها غیر مقصود ولا معمول
فقوله فکان الذبح لله والمنفعة للضیف وغیره سهو ظاهر و اکل الضیف لیس اکل
الذابح فیجب علی هذا ان یکون ذبیحة القصاب والولایم والاعراس کلها محرمة
انیست تعریض لموی بر فقره آن قدمها ازین تعرض می نماید بر دات لیقدمها المراد
بالاکل اما اکل الذابح وغیره فان کان الاول کان ذبیحة القصاب والولایم والاعراس
محرمة داخلة فی هذا القسم لا فی القسم الاول وان کان المراد اکل الغیر فیلزم
ان یکون المذبوحات فی اجزیة محظورات الاحرام والنذر والمعقودة لله
ولنذر فی کفارة الجنایات کلها میتات محرمات وایضا فالدفع الی الغیر ان
کان حلالا فکیف صارت هذه الذبیحة محرمة وان کان حراما کیف یصح جعله

١٣٤

ومولوی رفیع الدین صاحب رساله نوشتند و دران تنزلی نمایان قریب بسرحد
محقق که چیزی ازان سابق مذکور گردیده است نمودند مولوی برهان الدین در رساله
نذوریه بسط و تفصیل و تصحیح مطلب تفسیر عزیزی تبادیل پرداخته نوشته اند خلاصه
سخن آنست که جانور هندو ره که برای بزرگی مقرر شده است اگر منظور آنست که
مسلمانان خورند بی شبه حلال است و اگر اراقة الدم مراد است پس باید دید که نذر برای
ذبح بایام اضحیه است یا نه در صورت اولی گوشت حلال و تبدیلش با گوشت بازار جائز و ثواب هم
مترتب و در صورت ثانیه گوشت حلال و تبدیل جائز اما ثواب نخواهد یافت آنچه بعضی عوام عدم
جواز گوشت در نذر و نیاز مطلقا نمیدانند خواه گوشت مراد بود خواه نه پس اینمعنی موجب تحریم
گوشت او نخواهد شد و مخفی نیست که نزد عوام نذر بمعنی نیاز است کما لتقریره بخلاف ذبایح الجن که آنجا
نذر و نیاز و فاتحه کجا است پس قیاس برو نشاید انتهی و تخصیص ترتب ثواب بر اراقة الدم لله در ایام
اضحیه غلطی رفته است چه خود در قسم دوم در اقسام اراقة الدم لله حسب ادای شرع ذکر نموده
هدایای کعبه و اضحیه عید و ضحیه منذوره و عقیقه و دفع بلا و فدیه جان بیماران را و این قسم ذبح را عبادت
قرار داده حال آنکه عقیقه و دفع بلا و فدیه جان بیماران را بایام اضحیه تعلقی نیست و در هدایه در باب الهدی
نوشته و یجوز ذبح بقیة الهدایا ای وقت شاء و در فتح القدیر نوشته الحاصل ان دم النذر والکفارات وهدی
التطوع یجوز قبل ایام النحر ولا یجوز دم المتعة والقران والاضحیة الا فیها ودم الا
حصار یجوز فی قول ابی حنیفة وابی یوسف قبلها ولا یجوز عند محمد و آخر
هم شاه صاحب بفتوی مختصری این خنگ را طی نمودند جزاه الله خیرا اینها صورت سوال
کسی گاو یا بز یا مرغ بنام کدام شهید یا ولی ذبح نماید یا صرف طعام یا شیرینی بنیت نیاز کدام
بزرگ پیر و دیگر آنها را میخورانند این هر دو را چه حکم است و خوردن طعام نیاز و نذر مسکین و فقیر را جائز است
اغنیا و اهل متمول را چه حکم است جواب ذبح کردن جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه ولی خواه شهید
خواه غیر ایشان حرام است و اگر بقصد تقرب بنام اینها ذبح کرده باشد ذبیحه آن جانور هم حرام و مردا

۱۳۵

از آیه و حدیث ثابت گردد حالانکه اصلاً انتسابی نمی باشد و این مرعام بوده در تمام تحریر و تقریر مولوی
اسمعیل از ابجد بیهانست و کسی را مجال دم زدن نیست هر آیه و حدیث که در تقویة الایمان مذکورست
آنرا از تفاسیر معتمده و شروح حدیث مستنده باید دید آنچه گفته ایم در هر مقام ظاهر گردد و در بعض ازان
بعضی جا باکه اشارت هم رفته و چونکه بیان خود را مخالف جمهور مسلمین و خلاف سواد اعظم مومنین
سیدانست طریق استناد و نقل موقوف نموده گاهی کسی در تفسیر و شرح حدیث نام استناد بر زبان
نیاورده و اجتهاد طبع خود تردید نموده بدین سبب اکثری را تردد می ورد خود آن مسلک پیش می آمد
طریقه شاذة نادره که کسی از مفسرین و شراح و محدثین و فقهای مجتهدین و صوفیه و متکلمین استنادی ندارد
و مخاصمه با جمیع مسالک قدیمه دارد مستبعد می نماید که از عهد رسالت تا مولوی عبد العزیز و مولوی رفیع الدین
همه تا مشرک بستند و توحید خاص نصیب مولوی اسمعیل باشد آنهم بعد تصنیف صراط المستقیم چه بعض
اموریکه در تقویة الایمان حکم شرک آن قرار یافته تا تصنیف صراط مستقیم از امور محموده و ممدوحه بوده اند
و کسانیکه در اوایل در اهل بوادید بمحاسن ظاهری از اظهار اهتمام نماز و روزه و بیان تقوی و ادعای دینداری
و کذب و تعالی مغالطه خورده بودند بدریافت حال تر با غاز نهادند چون نوبت امامت بمولوی اسحق رسید
کار عجیب بنیاد نهاد و آن اینکه ذکر مسئله بی نقل و سند بر خود حرام نمود و هر سخن که از قلم بر آمد با سند
و طریقه استناد و جوه عموماً از تفسیر و حدیث و فقه و اصول و عقاید و سیر و تصوف حتی که ملفوظات مشایخ هند
بدین حیله رم کرده کانارام و وحشت خورده گان از اسیر دام نموده عالم عالم از ناواقفان را در خارستان کشیده
و چون پرده از عوار اسیر ایکار او که تا بر داشته شد صوستی بان خباثت ظاهر گردید که هر بیننده بی اختیار لاحول
ولا قوة الا بالله بر زبان می آرد و آن تصرف در نقل بانواع و اصناف گاهی کمی و کاهی افزودن از میان عبارت
منقوله حذف کردن تا مدعی درست شود چنانچه در نقل مرقاة در کید اول می آید گاهی زیادت یک
جمله در میان عبارت منقوله از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه مشکات مقدمه ستمداد گاهی اکتفا بر نقل و ترک
ردان عقب آن موجود چنانچه در نقل عبارت مرقات مقدمه سفر برای زیارت قبور گاهی بحواله کتاب پی اوجود
نه بودن آن دران کتاب چنانچه در حواله طیبی می گویند و بالجمله انواع کارستانیها بکار رفته است محل افسوس

مساجد مکیدہ دوم درپہان جواب نوشتہ مکان بر قبور مثل قبہ وغیرہ ساختن حرام وممنوع است بموجب حدیث و روایت
کتب و بعد نقل حدیث جابر رض از مشکوٰۃ نوشتہ و مراد از بناء حدیث عام ہست کہ عمارت نمودہ شود و یا خیمہ استادہ کنانیدہ
شود چنانچہ از ترجمہ مشکوٰۃ شیخ عبد الحق و شرح مشکوٰۃ ملا علی قاری معلوم میشود انتہی حالانکہ ملا علی قاری بعد نقل این کتاب نوشتہ
یحتمل الوجہین احدہما البناء علی القبر بالحجارۃ وما یجری مجراہا والاخر ان یضرب علیہا خباء ونحوہ وکلاہما
منہیا عنہ لعدم الفائدۃ فیہ نوشتہ ہست قست فیستفاد منہ انہ ان کانت الخیمۃ لفائدۃ مثل ان یقعد فیہا
القراۃ فلا یکون منہیۃ قال ابن الہمام واختلف فی اجلاس القاریین عند القبر والمختار عدم الکراہۃ باز نوشتہ
قال بعض الشراح من علمائنا ولاضاعۃ المال فقد اباح السلف البناء علی قبر المشائخ والعلماء المشہورین لیزورہم
الناس ولیستریحوا بالجلوس فیہا مکیدہ سیوم در جواب سوال بست و نہم نوشتہ نماز گذاردن در مقبرہ
ممنوع و مکروہ است بموجب احادیث و روایات فقہیہ چند حدیث نقل نمودہ اول آنکہ عمر انس بن مالک را نزد قبر
چون دید کہ نماز میگذارد نزد قبر حالانکہ در بابہ سوال و ابعہ چہارم استدلال در مرفوع نمودہ ہست دوم حدیث ابی مرثد غنوی
لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیہا کہ با مدعی مناسبتی ندارد سیوم حدیث ابن عمر رض از ترمذی و ابن ماجہ حالانکہ شیخ عبد الحق
در آخر آن نوشتہ داوہ است حدیث ابن عمر لیس بذلک القوی وقد تکلم فی زید بن جبیرۃ من قبل حفظہ چہارم
حدیث ابی سعید حالانکہ ترمذی نوشتہ ہذا حدیث فیہ اضطراب مکیدہ چہارم در جواب سوال ہفتم نوشتہ در شرح
المشکوٰۃ لملا علی قاری ذہب بعض العلماء الی الاستدلال علی المنع فی الرحلۃ لزیارۃ المشاہد وقبور العلماء
والصالحین انتہی حالانکہ عبارت شرح مذکور این ہست و فی الاحیاء ذہب بعض العلماء الی الاستدلال بہ علی منع
من الرحلۃ لزیارۃ المشاہد وقبور العلماء والصالحین وما تبین لی ان الامر لیس کذلک فان الزیارۃ مامور بہا
بخبر کنت نہیتکم عن زیارۃ القبور الا فزوروہا والحدیث انما ورد نہیا عن الشد لغیر الثلثۃ من المساجد
لتماثلہا بل لا بلدۃ الا وفیہا مساجد فلا حاجۃ للرحلۃ الی مسجد اخر واما المشاہد فلا تساوی بل برکۃ زیارتہا
علی قدر درجاتہم عند اللہ ثم لیت شعری ہل یمنع ہذا القائل من شد الرحال لقبور الانبیاء والاولیاء
فی مشاہدہم ولا یبعد ان یکون ذلک من اغراض الرحلۃ کما ان زیارۃ العلماء فی الحیات من المقاصد
مکیدہ پنجم در جواب سوال بست و دوم نوشتہ این صورت کہ در سوال مرقوم ہست صورت استمداد است چنانچہ
از کتاب کشف الغطاء تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود پس این مسئلہ مختلف فیہ است و آن اینست کہ استمداد نزد
قبر غیر انبیاء منکر شدہ اند از فقہا میگویند کہ نیست زیارت قبر مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار
برای ایشان پس استمداد نمودن از غیر انبیاء نزد قبور ولی و شہید ممنوع ہست و محظور نزد بعضی فقہا کہ قلیل اند بطوریکہ در
سوال مرقوم ہست جائز نوشتہ چنانچہ این تفصیل در کتاب کشف الغطاء و ترجمہ مشکوٰۃ از شیخ عبد الحق و شرح عربی بعبارہ

ایشان مرقوم است قول شاه عبدالحق فی ترجمة الشیخ وعبارته هکذا واما استمداد باهل قبور در غیر نبی یا غیر انبیاء
منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها میگویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قایل
گشته اند بعضی از ایشان بحرمت [illegible] نیست که از فقها آنانکه قایل بسماع موتی اند و ادراک ایشان اند قایل بجواز آن نیز تا آنکه منکر اند آنرا نیز انکار
کنند و نیست صورت استمداد مگر همینکه محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب درگاه
والا وگوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را برآورده گردان حاجت مرا یا ندا کند ای بنده
مقرب و مکرم ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا تعالی مطلب مرا تا قضا کند حاجت مرا
پس نیست بنده مگر وسیله و قادر و معطی و مسئول پروردگار است تعالی شانه انتهی حالانکه شیخ در ترجمه این
بحث را اول در زیارة القبور نوشته و وعده اتمام بحث بکتاب الجهاد نموده و در آنجا بتفصیل تمام تر داد تحقیق داده و مقام
ما نحن فیه را بعبارت ترجمه شیخ پرداخته و نوشته عبارته هکذا اما استمداد الی ان قال انتهی کار مجیب نموده اتمام
سر بحث کتاب کبیر [illegible] حالی است عجیب این عبارت بعضها در کدامی مقام نیست اول و آخر از عبارت شیخ گرفته جواز طلب است
که از فقها آنانکه قایل بسماع اند و ادراک ایشان اند قایل بجواز آن نیز تا آنکه منکر اند از ایشان آنرا نیز انکار کنند انتهی در میان عاطل نموده در آخر نوشته
ما دانستی لاحول ولا قوة الا بالله باوجودیکه بودن این جمله در کلام شیخ واتباع او در حق مجیب خیلی مضر بود شیخ در کتاب الجهاد قبیل بحث
استمداد در خاتمه بحث علم و سماع تصریح نوشته است که انکار نکنند از آن مگر جاهل بانبار و منکر دین پس ایشان اند منکر استمداد در
مواهق و بعین تقدیر جواب مجیب محض لغو و باطل گردد بالجمله تقریر مطلب بدین نوع نموده که فقها منکر اند مگر بعضی که بطور قلیل اند
جایز داشته اند چنانچه شیخ نیز در کلام شیخ لفظ بسیار و کثیر واقع و مقابل آن قلیل است لیس مثله نیست. بلکه این قلیل اند
حالانکه از کثیر مقابل قلیل مراد نیست که شیخ در زیارة القبور حواله اتمام بحث نموده بکتاب الجهاد و آنجا نوشته منکر شده اند آنرا
بعضی فقها انتهی و بعض الفقهاء و هم در آنجا نوشته کلام در این مقام بجدال نکشد بطول رسید بزعم منکران که در قرب این زمان
پیدا شده اند منکر استمداد و استعانت از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار باقی و زنده اند نزد پروردگار خود
و مرزوق اند و خوشحال اند و مردم را ازان شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند انتهی بیشتر
که فقره منکر شده اند بسیار فقها را از کلام شیخ نقل نموده و مثل آن فقها که در همانجا مذکور است از همه آن اغماض نموده بتحریف
کمی و بیشی او تعلیل بکثرت ایده زیاده و لذین [illegible] خواهد بود و مکید [illegible] و در باب مسئله چهلم نوشته استعانت
و استمداد از اهل قبور بر تصحیح در باشد جایز نیست چنانکه شیخ عبدالحق در شرح مشکوة شریف که بزبان عربی نوشته می آرد اما
الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی والانبیاء علیهم السلام فقد انکره کثیر من الفقهاء وقالوا ليس الزيارة الا للدعاء للموتی
والاستغفار لهم وايصال النفع اليهم بالدعاء وتلاوة القرآن انتهی ازین عبارت شیخ علیه الرحمة والغفران
چنان مستفاد نمیشود که قبور انبیاء علیهم السلام از حکم کراهت اعانت و استمداد و استعانت از اهل قبور مستثنی اند بلکه

انکه ایشان را در برزخ حیات ابدی ثابت شده [illegible] مثل حیات [illegible]
[illegible] حیات [illegible] درست [illegible] احادیث [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ عبدالحق [illegible] نقل عبارت [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] کلام شیخ [illegible]
[illegible] حیات انبیا مثل حیات [illegible]
[illegible] حیات [illegible] حیات دنیا [illegible]
[illegible] یوم الجمعه نوشته است [illegible] حیات انبیا [illegible] حیات [illegible] الاسلام [illegible]
حیات انبیا که حیات حسی دنیوی [illegible] حیات شهدا که این حیات معنوی اخروی است [illegible] اختلاف نیست [illegible]
کلام [illegible] تفصیل [illegible] عبارت شیخ [illegible] عبارت شیخ [illegible]
صاحب زیارت القبور نوشته [illegible] اهل قبور غیر پیغمبر صلی الله علیه وسلم از انبیا علیهم السلام منکر شده [illegible]
موتی و استمداد [illegible] ایشان [illegible] و اثبات کرده اند از مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم و بعض فقها رحمهم الله علیهم
و این امریست محقق و معتبر نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از ارواح رسیده [illegible] اویسی خوانند امام شافعی گفته
است رحمة الله علیه قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجة الاسلام امام غزالی گفته هر که استمداد کرده میشود بوی در حیات استمداد کرده میشود بوی
بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته دیدم چهار کس را از مشایخ تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی
و عبدالقادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمرده و مقصود حصر نیست آنچه خود دیده و یافته است گفته سیدی احمد بن زروق که از اعاظم فقها و علما و مشایخ
دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید امداد حی قوی است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است
و من میگویم امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل درین معنی ازین طایفه بیشتر از آنست که حصر
و احصا کرده شود و یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و بتحقیق ثابت شده است به آیات و احادیث
که روح باقی است و او را علم و شعور بزائران و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قرب و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانچه در حیات بود یا بیشتر از آن و اولیا را
کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و این نیست مگر ارواح ایشان را و ارواح باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدای عزوجل و همه بقدرت وست و ایشان
فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بواسطه یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه در
حیات بود و نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیلی بر آن [illegible]
شیخ ابن حجر در شرح حدیث لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد گفت [illegible]
[illegible] تعظیم [illegible] که آن معصیت است باتفاق [illegible] مسجد [illegible] نماز [illegible]

نشود قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدد از روح کامل شود و ثواب عبادت ببرکت قرب مجاورت قرآن و سائر اعمال خیر بآن روح نسبت
داده و هم مگذرد با چیزی بیاید متعلق بآن بحث تمام گردد و این بحث ان شاء الله تعالی در کتاب جدا در فصل علیحده والله اعلم و عبارت ترجمه کرده که جدا این بحث و اما استمداد
بأهل قبور بیگر شده اند از بعض فقها انکار آن نیست آنست که سماع و علم نسبت ایشان را نیز از احوال ایشان پس بطلان آن ثابت شد و اگر نسبت
کرده است تصرفیست مر ایشان را و ازان سوطی مدد کنند بلکه محجوب و ممنوع اند و مشغول بانچه عارض شده است ایشان را از محنت و شدت آنچه پاره از آن
است اند گر این ممنوع کلیه باشد خصوصا دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشان را از قرب در پند نعم و منزلت و قوه و قدرت
بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زائران را که متوسل اند بایشان چنانچه روز قیامت خواهد بود و چیست دلیل بر نفی آن تفسیر کرده است بعضی از
اکابر قوله والنازعات غرقا الآیه والسابحات بنفوس فاضله حال مفارقت از بدن که کشیده میشوند از ابدان و نشاط میکنند بسوی عالم الملکوت و سباحت
میکنند و دران پس سبقت میکنند به حظایر قدس پس میگردند بشرف و قوت از مدبرات لیت شعری چه منع است که ایشان باستمداد و امداد که این فقیر ذکر کرد
آنچه امتحان ایشان نیست که داعی محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجات خود را از قرب جناب عزت وی و توسل میکند
بروحانیت این بنده مقرب مکرم در درگاه عزت وی میگوید خدایا ببرکت این بنده تو که رحمت کرده بسوی وی و اکرام کرده او را و لطف کردی
که بوی بجا آورده گردان حاجت مرا که تو معطی کریمی یا ندا کند این بنده مقرب را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا
که بدهد مسئول و مطلوب و قضا کند حاجت مرا پس معطی مسئول و مامول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده در میان مگر وسیله
و نیست قادر و فاعل و متصرف در وجود مگر حق سبحانه و اولیاء خدا فانی و هالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت وی و نیست ایشان را فعل
و قدرت و تصرف نه اکنون که در قبور اند و نه در آن هنگام که زنده بوده اند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب
شرک و توجه بما سوای حق باشد چنانچه منکر زعم میکند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت
حیات و این ممنوع نیست بلکه مستحب است و مستحسن است باتفاق و شائع است در دین و اگر بگویند که ایشان بعد از موت معزول شده اند
و بیرون آورده شده اند از حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شده اند به
عارض شد از آفات بعد از ممات پس این کلیه نیست و دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه این کلیه نباشد و فایده استمداد
عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی منجذب باشند بعالم قدس و مستهلک شده در لاهوت حق بجایی که ایشان را شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد
و تدبیری در وی چنانکه درین عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد و نعم اگر زائران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف
و مستبد و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند چنانکه میکنند
آنچه عوام میکنند است در دین از تقبیل قبر و سجده مر آن را و نماز بسوی وی و جز آن که از آن نهی و تهدید واقع شده این اعتقاد و این افعال
ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتبار ندارد و خارج بحث است و حاشا از عالم بشریعت و عارف باحکام دین که این اعتقاد کند
این اعتقاد را و این فعل کند و آنچه مرویست از مشایخ اهل کشف در استمداد از ارواح کمل و استفاده از آن خارج از حصر است و مذکور
در کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آن را ذکر کنیم و شاید منکر متعصب سود کند او را کلمات

ایشان حاشا الله من ذالک سخن بیجا از و بر علم شریعت است اری امر که مسنون ست زیارت و سلام بر موتی و استغفار برای ایشان
قرار رفتست لیکن درینجا نحوانه استمداد نیست پس ثابت باشی مدد موتی و استمداد از ایشان بر وجه باشد بی اعتقادست حال زا برد مزدوس
باید دانست که خلاف در غیر انبیا است صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین که ایشان احیا اند بحیات حقیقی دنیاوی باتفاق و اولیا بحیات
اخروی معنوی و کلام درین مقام بجهة اطناب و تطویل کشید بهم شکوان که در قرب این زمان غیر فرقه پیدا شده منکر اند استمداد و استعانت
از اولیا خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند نزد پروردگار خود و مرزوق و خوشحال اند و مردم را از آن
شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و عمده باعث که تحقیق و تفصیل
این مسئله منظور خاطر فاتر بود و الان توفیق الهی مساعده کرد تکمیده تتمیم درجواب سوال سماع موتی از فتح القدیر نوشته شد فی کتاب
الجنائز هذا عند اکثر مشائخنا وهو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان
فی باب الایمان بالضرب لو حلف لا یکلم فتکلم میتا لا یحنث لانها تنعقد علی من حیث یفهم والمیت لیس کذلک
لعدم السماع وارد قوله فی القلیب ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا تارة بانه مردود من عائشة
قالت کیف یقول عمر ذلک والله یقول وما انت بمسمع من فی القبور انک لا تسمع الموتی وتارة
بان تلک خصوصیة له وزیادة حسرة وتارة بانه من ضرب المثل کما قال علی رضی وتشکل علیهم ما فی مسلم ان المیت
یسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک باول الوضع فی القبر مقدمة للسؤال جمعا بینه و
بین الآیتین فانهما تفیدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالی شبه الکفار بالموتی لافادة بعد سماعهم
وهو فرع عدم سماع الموتی حالانکه عبارت فتح القدیر اینست اما التلقین بعد الموت وهی فی القبر فقیل یفعل بحقیقة
ما روینا ونسب الی اهل السنة والجماعة وخلافه الی المعتزلة وقیل لا یؤمر به ولا ینهی عنه ویقول یا فلان
بن فلان اذکر دینک الذی کنت علیه فی دار الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول
الله ولا شک ان اللفظ لا یجوز اخراجه عن حقیقته الا بدلیل فیجب تعیینه وما فی الکافی من انه ان
مات مسلما لم یحتج الیه بعد الموت والا لم یفد یمکن جعله الصارف یعنی ان المقصود منه التذکیر فی وقت
تعرض الشیطان وهذا لا یفید بعد الموت وقد یختار الشق الاول والاحتیاج الیه فی حق التذکیر لتثبیت
الجنان عند السؤال فنفی الفائدة مطلقا ممنوع نعم الفائدة الاصلیة منفیة وعندی ان مبنی ارتکاب
هذه المجاز منها عند اکثر مشائخنا هو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان
و بعد آنچه بحث برآن احتمال نقل نموده نوشته الا انه علی هذا ینبغی التلقین بعد الموت لانه یکون
حین ارجاع الروح فیکون حینئذ لفظ موتاکم فی حقیقته وهو قول طائفة من المشائخ او هو مجاز
باعتبار ما کان نظرا الی انه الآن حی اذ لیس معنی الحی الا من فی بدنه الروح وعلی کل حال یحتاج الی دلیل

آخر في التلقين حالة الاحتضار اذ لا يراد المعنى الحقيقي والمجازي معاً ولا المجاز بأن وليس نظيره معنى يعم الحقيقي والمجازي بحيث يستعمل فيه ليكون من عموم المجاز وشرط استعماله فيهما ان لا يتنافيا انتهى ملخص كلام ابن همام انكه مجبور بمجاز يعني بالفين تلقين بعد موت بهان کسانند که منکران سماعت در ما سبق طلب ما نعين تلقين بعد موت را رد نموده و گفت که نسبت کرده شده است بسوی معتزله وانچه منشا متمسک شان نزد ابن همام قرار یافته یعنی عدم سماعت میت آن را ما سماعی رد نموده پس منشا وجه تسمیه بفتح القدیر بحذف ذال و آخر وفصل موصول تعلیلی بیشتر نیست منشا ایمان در مذهب حنفیہ اہل سنت معروف است و مسئلہ منشعب بر بیان اشتمال معتزلہ در حنفیہ بعید نیست که بسیار آن بحجر و اعتبر بودیگری مشکل نزد آن از حنفیہ معتزلی المذہب بوده حتی که تلامذه ابی حنیفه و ابی یوسف بوده و در کتب حنفیه روایات ناصحیح بسبب ایشان خلاف اہل سنت و جحوث و مجادلات بطریقه شان بسیار بیش موجود بکتب مصنف معتزله مثل قنیه و غیره حنفیه دایره سابر شاه ولی الله در حجة الله نوشته و بعضهم زعم آن بنا المذهب على هذه المجادلات الجدلية المذكورة في مبسوط السرخسي والهداية والتبيين ونحو ذلك ولا يعلم ان اول من اظهر ذلك فيهم المعتزلة وليس عليه بناء مذهبهم ثم استطاب ذلك المتأخرون توسعاً وتشحيذاً لاذهان الطالبين او لغير ذلك والله اعلم و در فتح القدير در ذيل من حلف لا يأكل لحماً فلو اكل لحم السمك لا يحنث نوشته فلو ان تمسك ابي حنيفة انما هو بالعرف لا بما ذكره المص في وجه الاستحسان و در باب اليمين في الكلام نوشته لعان للميت لك لو الميت سمع لا فالقول بمنعه لا تنعقد الا على الحي لان المتعارف هو الكلام معه ولان الغرض من الحلف على ترك الكلام اظهار المقاطعة وذلك لا يتحقق في الميت ولا البعيد الذي لا شعور له بذلك و كلامه و در باب يمين في الضرب مثل در ذيل قول الامام لا يتحقق في الميت لانه لا يحس نوشته الخلاف فيما ان كانت مبنياً على انكار عذاب القبر منهم والا فلا يتصورون عن القول بالعذاب مع عدم الاحساس الى آخره

تم الكتاب بفضل الله الوهاب

بسم الله الرحمن الرحيم

خاتمة الطبع حالات کمالات شیخ البرکات [illegible] سید العلماء الفضلا سند العرفاء الکاملا بدر کامل سپہر طریقت مہر منیر چرخ معرفت غوث وقت خلف [illegible] [illegible] ملک حضور پر نور سیف الله المسلول مولانا شاہ معین الحق فضل رسول قادری [illegible] رضی الله عنه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلسلہ نسب [illegible] [illegible] [illegible] کرام مولانا [illegible] امیر المؤمنین [illegible] [illegible] [illegible] سیدنا عباس رضی الله عنہ است ولادت باسعادت [illegible] [illegible] [illegible] علوم معقول و منقول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سلطان الواصلین برهان الکاملین عمدة الاصفیاء زبدة الاتقیاء الفرید فی المعارف والتوحید مولانا شاه عین الحق عبد المجید قدس سره و بحیات سعادت ما
رضوان نموده بودند قدس سره و اخذ العلوم عن شیوخ عدة و علی نعته مولانا الشیخ محمد عابد قدس سره عن [illegible] الکاملین [illegible] الی
الی السلسلة الزاهرة. و تا التکمیل [illegible] از حضرت مولانا [illegible] لکهنوی [illegible] قدس سره و اخذ عن بحر العلوم مولانا عبد العلی قدس سره
عن ابیه [illegible] والاساتذة المحققین [illegible] العلماء [illegible] مولانا نظام الحق والشرع والدین لکهنوی علی الی آخر السلسلة [illegible]
سند اجازت حدیث و تفسیر و فقه و تصوف از حضرت با برکت سید الفقهاء و المحدثین [illegible] القراء و المفسرین مولانا الشیخ عابد سندی قدس سره حاصل
الی آخر السلسلة المذکورة. ذکر سلسلهٔ بیعت و سند علوم طریقت حضور اقدس را شرف بیعت و خلافت در سلسلهٔ علیه قادریه از جناب الماجد
والد و مرشد خود حضرت سید السالکین [illegible] مولانا شاه عین الحق عبد المجید قدس سره الحمید حاصل
شده و بعد تکمیل اشغال و اذکار طریقت عالیه قادریه اجازت سلسلهٔ چشتیه و نقشبندیه و ابو العلائیه و سهروردیه هم از حضرت مرشد برحق قدس سره مشرف
شدند ذکر اسفار آن قبلهٔ آفاق بسوی حجاز و عراق بعزت کثیر و بزیارت حرمین شریفین مشرف شدند و بکمال [illegible]
[illegible] پیاده [illegible] و مرقد مقدس نبویه علی مشرفها الف صلوة و تحیة [illegible] فیهما حاصل نمودند و همچنان در بغداد شریف [illegible]
[illegible] و مرقد مقدس جناب غوث الثقلین قطب الکونین محبوب سبحانی قطب ربانی [illegible] حضرت سیدنا و مولانا الشیخ محی الدین عبد القادر جیلانی
[illegible] ذکر کرامات جلیله و برکات جمیلهٔ آنحضرت هر چند [illegible] زبان آنحضرت [illegible]
اکثر اوقات خوارق عادات [illegible] انجاح حاجات و [illegible] ظاهر میگردید [illegible] آنحضرت [illegible] مقصود [illegible]
[illegible] حقیقت حال [illegible] قدرت خداوندی [illegible] کرامات و افضل برکات [illegible]
بود [illegible] کثیر از کفار [illegible] ضلالت [illegible] نموده [illegible] هدایت [illegible] ذکر بعض
تلامذهٔ آن امام الاساتذه [illegible] خاتم [illegible] جناب [illegible] حضرت
مولانا فیض احمد صاحب قادری [illegible] تعلیم [illegible] حضور اقدس [illegible] علوم
[illegible] بتحقیق تام و تدقیق تمام [illegible] حضور اقدس [illegible] تحصیل فرمودند [illegible] نظم و نثر عربی [illegible]
[illegible] دولت بیعت [illegible] حضرت [illegible] شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره [illegible]
در [illegible] اجازت [illegible] مجموعهٔ نثر و قصاید [illegible] قادریه است که
مشتمل است بر [illegible] حضرت [illegible] تعلیقات علی [illegible] تعلیم [illegible]
است [illegible] حاشیه شرح هدایت الحکمه [illegible] عالم [illegible] فاضل [illegible]
مولانا محی الدین صاحب [illegible] فرزند [illegible] علوم معقول منقول [illegible] تحصیل فرمودند [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] فرموده اند [illegible] است [illegible] حاشیه [illegible] رسالهٔ [illegible] است [illegible]

و در سنه دوازده صد و هشتاد و هجری بمقام سهارنپور انتقال فرمودند رحمة الله علیه جناب حضرت سید خادم علی شاه صاحب قدس سره و سادات
مارهره بودند از شرف تلمذ حضور اقدس مشرف بودند و در جمله علوم تمام و در علم تصوف و اخلاق تصوف مهارت تامه کامل بودند و از شرف بیعت
حضرت سیدنا و مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره مشرف بودند بمقام فتحگره فرخ آباد وفات یافتند جناب فضیلت مآب سید
احمد علی صاحب قدس سره و سادات ... سید بلده بودند و در اکثر مسائل شرعیه تقلید بودند و از شرف بیعت ... حضرت مشرف بودند بمقام
... وفات یافتند حکیم سید اشفاق حسین صاحب سهسوانی سید صاحب موصوف طبیب کامل بودند ... بطرف علاج و معالجه مشغول میماندند و شرف بیعت از
حضرت سیدنا و مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره و اجازت ... فیض الشان در برلی ... جامع العلوم ... آگاه مولانا عبید الله صاحب
از ... زیارت حرمین طیبین چند بار مشرف شده اند تکمیل علوم از حضور اقدس فرموده اند و هم از شرف بیعت و خلافت از حضور اقدس مشرف اند فیض ظاهری
و باطنی ... حضرت مولانا قاضی القضات مفتی اسد الله خان صاحب الهٰ آبادی فقیه کامل بودند و بعده ...
بمقام ... بحضور ... ترک تعلقات دنیویه نموده عزلت گزین شدند مولوی سخاوت علی صاحب
... از شرف تلمذ حضور اقدس مشرف بودند آخر ... فرموده ... وفات یافتند مولوی خرم علی صاحب
از تلامذه حضور اقدس بودند ... بعضی ... اسمعیل ... بوده بودند با وجود آن ... ادب و آداب ...
... قبل از وفات از عقاید باطله خود رجوع نموده بودند ... سید اولاد حسن صاحب ... خلف سید
آل حسین صاحب ... زین العابدین ...
... مجمع الفضائل والمفاخر ... جناب
مولانا محب الرسول محمد عبد القادر قادری دامت فیوضهم فرزند خود حضور اقدس تحصیل و تکمیل علوم عقلیه و نقلیه از جناب
... مولانا ... فضل حق صاحب خیرآبادی فرموده اند احقاق حق و تایید دین و ابطال باطل و تردید
ضالین و مضلین ... از شرف خلافت حضور اقدس مشرف اند چند بار بشرف زیارت حرمین طیبین حاصل فرموده اند و هم از شرف ... زیارت در بار حضور
الافراد غوث الاعظم قطب اکرم حضرت شیخ ... مشرف شده اند تلامذه و تلامذه تلامذه حضرت مولانا صاحب ... در اطراف
و اکناف عالم بکثرت موجود هستند ... تصانیف حضرت و تصانیف تلامذه و تلامذه تلامذه در بلاد و امصار مشهور و معروف اند ... تصانیف شریف
رساله احسن الکلام فی عقاید الاسلام و القول السدید فی تقلید الاسانید و مناصحه فی تحقیق احکام المصافحه و سیف الاسلام رساله تحقیق حیات
الانبیا و رساله تحقیق معانی بدعت و سنت و فتاوی مسایل فقهیه و دیوان عربی نعت شریف است ...
... اشفاق ... آفاق حافظ ... محمد ... سلمها ... توجه فرما شاعت آن فرمود ...
قرایه وسعی ... آمین

تمام شد

فاضل علامه کامل و فهامه مولانا حکیم محمد سراج الحق صاحب خلف حضرت جناب مولانا فیض احمد صاحب قادری تحصیل علوم عقلیه و نقلیه از والد ماجد خود فرموده اند امام عصر و علامهٔ دهر هستند جامع علوم عقلیه و نقلیه ید طولی دارند بالخصوص در فن طب شیخ وقت گفته میشوند [illegible] تالیفات جناب موصوف بسیار اند از انجمله شرح رسائل معمیات بهاء الدین عاملی است و حاشیه بر منقذ النقد و سراج الحکمه در طبیعیات و دیگر رسائل متعدده در فن طب قصائد بلیغه عربی و فارسی بسیار اند **سید السادات مجمع البرکات سید آل نبی** حسنی و حسینی سید [illegible] موصوف [illegible] شاهجهانپوری [illegible] اولاد امجاد حضور سید الافراد و الاقطاب رضی الله عنه بوده اند بتحصیل و تکمیل علوم ظاهری از حضور اقدس از شرف بیعت و خلافت مشرف [illegible] عالی را به بحر فیضانش سیراب گردانیده اند [illegible] کاشف اسرار حقیقت **حکیم عبد العزیز صاحب** نگینوی حکیم صاحب موصوف در حرم محترم بمقام حطیم از بیعت خلافت مشرف شده اند [illegible] باطنی ایشان جاری است معارف دستگاه **ملا اکبر شاه صاحب** از مریدان خاص و خلفاء با اختصاص حضور اقدس هستند بشوق طلب علوم دینیه از ولایت [illegible] در هندوستان رسیده در مدرسه قادریه تحصیل و تکمیل علوم فرموده اند در ریاضت و زهد و تقوی یادگار سلف اند از شرف بیعت و خلافت حضور اقدس مشرف و ممتاز اند فیض ظاهری و باطنی ایشان در ملک ولایت جاری است عالم با عمل فاضل اجل مولوی حاجی حافظ **محمد ضیاء الدین خان** صاحب از روساء عظام حیدرآباد دکن هستند از حضور اقدس شرف بیعت و خلافت حاصل است از حضور مرشد خود [illegible] الحق لقب یافته اند در علم و عمل مثل خود ندارند حق سبحانه فیض و برکت ایشان قایم دارد **قاضی حمید الدین احمد صاحب** وطن ایشان در [illegible] بود و بعهده قضا و افتا منصوب بوده اند در مسائل فقهیه تبحر کامل میداشتند و از مریدان با اختصاص بوده اند **شیخ محمد صدیق** صاحب وطن [illegible] ایشان از اقوام هنود بوده اند در ایام حضور اقدس رونق افروز [illegible] بودند عادت شریف بود که از آخر شب بیدار شده تهجد ادا فرموده تا نماز چاشت در صحرا اشتغال میفرمودند روزی شیخ مذکور را برای حاجتی در آن صحرا گذر افتاده سرگاه بمواجهه شریف گذر نموده شعشعهٔ انوار الهیه آنچنان از سینه مبارک حضور اقدس ظهور فرموده که سینه شیخ مذکور را پر نور نمود همان وقت شیخ صاحب موصوف تصدیق حقیقت اسلام کرده باقتدای حضور سرافراز گردیده و بنام محمد صدیق موسوم گشتند **شیخ عبد الرحیم** صاحب از روسای بداون اصل ایشان قوم کایتهه از اقوام هنود بوده است [illegible] بیمار گردیده [illegible] جمعه [illegible] رسیده همان وقت که ختم قرآن حسب معمول [illegible] بعد ختم قرآن شریف نوبت تقسیم شیرینی رسید [illegible] خواست که از و شان [illegible] حضور اقدس اشاره فرمودند که ایشان را هم حصه باید داد [illegible] اسلام جلوه ظهور فرموده [illegible] مشرف باسلام و بیعت مشرف شدند و داخل سلسله عالیه گشتند تا سه روز بیاد حق مشغولی فرموده روز چهارم که روز دوشنبه بود از جهان رحلت فرمودند **شیخ عبد الهادی** صاحب ملقب بشاه سالار والد ایشان از قوم هنود [illegible] شاه صاحب موصوف را از آغاز شباب بمرض اضطراب قلب لاحق گردید معالجات گوناگون نموده شد لا فائده نبخشید بسبب اتفاق حضور اقدس قدس سره رونق افروز [illegible] شدند و والد شاه صاحب او شان را همراه گرفته حاضر حضور پر نور شدند بعد معاینه حال ایشان معلوم گردید که کدام مرض جسمانی نیست بلکه روح ایشان از معاشرت اهل شرک متاذی شده طالب سواء السبیل است توجهی فرمودند که او شان بکمال رغبت دولت اسلام قبول فرمودند و آن خفقان بالکل زائل شده [illegible] پریشان گردیده [illegible] مجبور [illegible]

و آب هم دست کشیده شد و شورش عجیب سر افتاد تا آنکه شخصی در عین اضطراب خود استند که سر پلیدی زنند و رانحالت دستی از غیب پدید شد ایشان را از مجلس بیرون
کرده بصحرای رسانید حضور اقدس قدس سره را از انجا ذوق افزود دید تا آنوقت بشرف بیعت مشرف گردیده شده طریق اکتساب باطن تلقین یافته بیشتر
اوقات در صحراها ریاضت میفرمودند و گاه گاه در کالپی شریف بر تربت بزرگان آنجا حاضر میماندند فیوض ایشان دران نواح بر خاص و عام آشکارا بود

ذکر تصانیف شریفه و افادات لطیفه از ابتدای عمر مبارک زمانی خالی از فیض تصنیف و تالیف نگذشت تا آنکه در اسفار جبال و صحاری هم
بکمال استحضار بحر زخار فیوض آن امام برجاری میماندند تصانیف مشهوره آنجناب کتاب **معتقد منتقد** است که در رد معتزله بفرمایش بعضی از بزرگان
اینجا تالیف فرموده بودند علما با خیار و فضلای کبار بران تقریظها تحریر نمودند از انجمله تقاریظ چند در اینجا بقلم می آید - صورة ما کتبه الامام الفاضل
النحریر الکامل علم الهدی سند الوری مسند الوقت حجة العصر الاستاذ المطلق مولوی **فضل حق** الخیرآبادی صانه الله من شر الاعادی مقرظا علی هذا الکتاب
المستطاب بسم الله الرحمن الرحیم اثنی علی ربی الحمید واحمد واصلی علی من هو من سائر حامدیه احمد وخلقه کملة من خلائق الخلائق احمد واسمه کالمسمی محمد
واحمد علیه وعلی آله وصحبه الصلوة الدائمة والسلام السرمد وبعد فقد طالعت الرسالة التی صنفها ورصفها مولانا الاورع الاروع الامرع البارع المتبحر الفارع
المتفرع الشارع المتضرع ذو المناقب الثواقب الجلیلة والانظار الثواقب الدقیقة الجامع بین العلوم العقلیة النقلیة ومعارف الشریعة والحقیقة طلاع الثنایا
والنجاد فالع البیت فی انجاد الحق بقل قرن طلع من الخیف فی الاغوار والانجاد العریق العریف الشریف الطریف الصفی النقی التقی الحفی مولانا المولوی فضل الرسول
القادری الحنفی متع الله المؤمنین بطول بقایه وصانه فی حرزه ووقایته وجعل خیر ایامه یوم لقائه فاذا هی مع وجازتها جامعة لحقائق العقائد واقعة لمکائد
اهل المکاید کلها تبیان لامرائح الحق لمراح وتبیین لاوضاع الهدی وایضاح طلائع مطالع عباراتها انفلاح صبح لوح الصلاح صباح وفصاح ولظلام
المبطل کشف وفضاح وتلاحم الکلم التی سردت فیها بالاقتراح الام للقریح بالهام الحق القراح وکلم وقرح وجرح لمن اجترح الفساد والاجتراح یهتدی بها
الضلیل الی سنن اهل السنة السنیة ویرتوی بها الغلیل من شریعة الشریعة البیضاء الهنیة قد فضح بها فرق الفرق بین العقائد الحقیقة الدینیة وبین اباطیل الفرق
الدنیة وفتح بها عوار الاعادی والرویة من المعتزلة والجبریة فاذا قد تجدد بها الحق ممجودا وترکت کل بخدی منکودا مبعودا بل ما الکا محجوجا یجد بینها کل من یبغی بغی
و صداه ویجد بها کل من یبغی وجه الرشد فیجده بها وجودا فجزاه الله مولانا خیر الجزاء وخصه من فضله العمیم باوفی الاجزاء وتقبل جهده وشکر سعیه ومحق الذین
رعیه آمین بمحمد الامین وآله المیامین وصحبه المحامین علیه وعلیهم ازکی صلوة المصلین واسنی تسلیمات المسلمین وجزاه وجزاهم احسن جزاء عن سائر المصلین من
المؤمنین والمسلمین کتبه العبد الفقیر الی ربه الغنی محمد فضل حق الفاروقی الحنفی الخیرآبادی عامله الله بلطفه البادی فی العواقب والمبادی - صورة ما کتبه
الکامل العالم الفاضل المحقق اللوذعی المدقق الیلمعی ارسخ الفضائل محط رجال الافاضل برهان الحق والدین المفتی محمد صدر الدین وقاه الله من شر
الحاسدین بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی یهدی ویضل ویعز ویذل ویفعل ما یشاء ویحکم ما یرید والصلوة علی رسوله الذی طریقه سوی وسالکه مهتدی
من جار عنه فقد غوی ومن حاد عنه فقد سوی وعلی آله الحماة وصحبه الهداة الذین هم نجوم الهدی بایهم اقتدی الرجل اهتدی وبعد فانی لما نظرت فی الرسالة
البالغة والعجالة النافعة التی الفها الحبر الحاذق النحریر المحقق الفاضل الکامل العالم البحر الخضم الالمعی اللوذعی الاحوذی الاصمعی مولانا المولوی فضل الرسول
البدایونی القریشی القادری فی تحقیق العقائد التی هی اصول الملة البیضاء وقواعد الحنفیة الغراء نظرت من نظر فی شیء نظرا معنا بحیث لا یکاد ان یکون
لا فوقه ممکنا وجدتها جیدة لفظا و احسن معنی واعز نفعا وازهر حکما وارفع شانا وامنع مکانا لا یدانیها کتاب قد صنف فی علم الکلام ولا یساویها رسالة

[illegible] الامر بهدی الحیران ببیانها قبل ان تقف علی معانیها فطوبی لمن تدبر فیها ودرس فیها ودیل لمن ینظر فی مافیها فجلبها نور وکلها سرور فیها تسهیل الصعاب والتسهیل من صعبها ویلین الشان من منتهاها ویطلب من الطرفها حیث لم یکن یجد فیها سعی وطلبات شد فیها اتی نظم الحان منتشر وجمع المکان منتشر الاحسن بصیرها ضیع والحسن منضجها ایم سے قول قولی بالبیاس رسالۂ تجلیات وجلت عن ملیح جلت بہ تعینی بنورها ییب ادرک کجی کی کیف لوبارته شمس لفلیت بہ اللهم اجز جزاء موفوراً وجعل سعیه مشکوراً اللهم انت المجیب الیک ینیب اللهم منک الاجابة ومنا الانابة حرره العبد المسکین محمد سعید الدین شیخ جیو ونره الذی لعض هبه وهذا الکتب فی آخر جمادی الاولی سنة ثلث وسبعین بعد الف ومأتین صورة ماکتبه الشیخ الجلیل العذا الرفیع السنا الفخر الاماثل جامع الفضائل بقیة السلف حجة الخلف المؤید من الله الحمید مولانا الشیخ احمد سعید صاه الله من شر کل حاسد و عنید بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق الانسان علمه البیان والصلوة والسلام علی من بعث بالمعجز الفرقان الی سائر الخلق من الانس والجان وعلی الذین هم بمنزلة الانسان من الاعیان وعلی اصحابه الذین بشروا بدخول الجنان وبعد فیقول العبد المفتقر الی الله الرحمن احمد سعید النقشبندی المجددی شرح الله الحق مذهبا کالعلی الله اعونه ما کل شیئ بالفضل والاحسان انی رایت المعتقد المنتقد الذی صنفه الفاضل الکامل العامل الذی هو جلیل الشان الجامع بین المعقول والمنقول والمعانی والبیان حاوی العلوم الادیان مولانا بالفضل اولنا المولوی فضل الرسول القادری سلمه المنان عن شرور الزمان فوجدته مشتملا علی عقیدة اهل السنة والجماعة باوضح بیان فی فن فصیح حصل به للدین قواعد واصول للدفع اهل البدع والطغیان فاعاد اسس اهل الهوی قرن الشیطان جزاه الله عن المسلمین خیر الجزاء وجعل آخرته خیراً من الاولی وتقبل الله سعیه وضاعف اجره بجاه سید البشر المطهر عن تلبیس البشر صلی الله علیه وسلم الله اکبر ربنا تقبل منا انک انت السمیع الدیان صورة ماکتبه الفاضل النبیل العالم الجلیل ناشر رویة المعقول والمنقول عالم الترتیبیة الفروع والاصول مولانا حیدر علی صانه الله من شر کل غبی وغوی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اسس قواعد الدین ورصص عقاید المؤمنین وارسل رسلا مبشرین ومنذرین وخص من بینهم سید المرسلین صلی الله علیه وآله السادات النجباء واصحابه نجوم الهدی الطاهرین اما بعد فقد شرفنی مطالعة متن متین وکتاب فی معتقدات السلف الصالحین الذی یهدی الی صراط مستقیم ویدل علی نهج قویم یوصل سالکه الی النجات وینجیه من الظلمات للعلامة الذی لم یوجد نظیره فی العلمین وهو امام العارفین ونظام العابدین المستغنی عن التوصیف والتبیین مولانا جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول وهو مقتدانا مدرس المقبول کیف لا وهو فضل الرسول ایده الله المسلمین بطول بقائه وشهرة افادته وکسر ظهور المبتدعین بمؤلفاته فوجدت هذا الکتاب مشتملا علی اثبات عقاید اهل السنة وابطال مفوات المعتزلة ومن تبعهم من خطوات هؤلاء الضالین فحریجب من جماعة اهل الحق والیقین فهو لیق ان یدرسه الفضلاء فی مدارسهم ویعلموا اعلیه فی مدارکهم وما احسن ما قیل فی مثل هذا الکتاب الابیات تشفی الباب = وازانجمله تصانیف شریف رساله **تثبیت القدمین** است درمسئله تحقیق رفع الیدین که بجهود اصول حدیث وتنقید رجال الحال البسط برای دفع نزاع ومناظره که مابین اهل بلاد شرقیه در حمایة آنجا گردیده بود بر مرکسیکه درجنب استغنا وحفظ تالیف فرموده عبارت آنهم عربی است = وازانجمله **شرح فصول الحکم** است عبارت آنهم عربی ست = و

ازانجمله شرح احادیث المنتقطه ابواب صحیح مسلم است = وازانجمله حاشیه بر حاشیه زاهدیه قطبیه وحاشیه بر حاشیه زاهدیه جلالیه است = ودر رد فرقه نجدیه وهابیه رسایل وکتب بسیار از بسیار در عربی وفارسی واردو تصنیف فرموده **ازانجمله است کتاب تصحیح مسایل اربعین مایه اسحاقی = وازانجمله است رساله حرز معظم** در بیان تعظیم مبرکه

(حاشیہ:) [illegible]

کہ اورا بزبان فارسی تالیف فرمودہ بودند و ثانیا در اردو ترجمہ نمودند و از انجملہ است رسالہ **فصل الخطاب** و از انجملہ است
رسالہ **تلخیص الحق** در جواب رسالہ مولوی حیدر علی ٹونکی کہ در جواب رسالہ فصل الخطاب نوشتہ بودند و از انجملہ است رسالہ فوز المؤمنین
در بحث شفاعت و از انجملہ است این کتاب مستطاب **بوارق محمدیہ** کہ اثبات محبوبیت و مقبولیت اولیاء کرام و علماء عظام و کافہ اہل اسلام است
و سبب تالیفش آنچنان بوقوع آمدہ کہ حضور اقدس رضی اللہ عنہ در دہلی بزیارت حضرت خواجہ خواجگان قطب الاقطاب رضی اللہ
تعالی عنہ مشرف شدند وقت مراقبہ ملاحظہ فرمودند کہ حضور خواجہ صاحب در مقامی ایستادہ اند و بر ہر دو دست ہا کتب بسیار کہ تباین کثرت
فساد و انکار و انقطاع آنہا اند است تا آنکہ تا آسمان رسیدہ حضور اقدس عرض نمودند کہ این تکلیف کتب بہا چیست ارشاد شد کہ این شما
است بگیر بعدہ فیض نمی کنند شیاطین باعانت این کتب تمامیہ پس حضور اقدس حسب ارشاد فیض بشارت و غایت عجلت کتاب تالیف و تصنیف
فرمودند و از انجملہ است رسالہ **احقاق الحق و ابطال الباطل** سبب تالیفش چنانست کہ شخصی بورد الصلوۃ و
السلام علیک ایہا النبی الکریم مشغول بود یکی از ارکان وہابیہ مکہ شریف ایراد قاری نمود قاری مذکور بحضور اقدس ماجرا اظہار
ساخت حضور اقدس جواب مختصر و شافی و کافی ارشاد فرمودند بعد ازان بعض اہل اللہ درخواست تصنیف رسالہ خاص درینباب نمودند حضور اقدس
از کثرت مشاغل درس و تدریس و غیرہ عذر نمودند تا آنکہ سفر بزیارت حضرت برہان الکاملین سلطان العارفین جناب شیخ شاہی روشن ضمیر اولیا
سہسوانی قدس سرہ تشریف بردہ بودند چون بر مزار مبارک رسیدند دیدند کہ تمام قبر مبارک آتشین گردیدہ و حضرت موصوف رضی اللہ عنہ اندرون
قبر بتلاوت قرآن مجید مصروف اند ازطرف حضور اقدس توجہ فرمودہ برای تقدیم مسئلہ مذکور بدیگر امور تعجیل ارشاد فرمودند چنانچہ بتعمیل
ارشاد لازم الانقیاد کتاب موصوف تصنیف فرمودند **ذکر وفات شریف** در آخر عمر مبارک ضعف بغایت مستولی شدہ بود اما
در کثرت ریاضت و شغف عبادات بالخصوص التزام تہجد و شب بیداری ہیچ وجہ ناتر اید نمودند تا آنکہ عمر مبارک بسال ہفتاد و ہفت رسیدہ دویم ماہ
جمادی الاخری روز پنجشنبہ آخر وقت ظہر در عین اشتغال بہ **ذکر خفی** اسم ذات ناگاہ دو بار بجہر اللہ اللہ گفتہ از جہان فانی ارتحال فرمودند
بمعرفت مریدان حق جوق جوق از اطراف و اقطاب جمع شدند کہ شمار بالوف رسیدہ تا آنکہ بعد مغرب در مصلی عیدگاہ نماز جنازہ ادا کردہ شد و حضرت
ایشان را اول وقت عشا شب جمعہ بجوار درگاہ پر انوار حضرت والد ماجد و مرشد ایشان دفن نمودند ہمینکہ از دفن فارغ شدند باران رحمت الہیہ
نازل گردید حالت فیوض بر اہل اسلام کہ از برکات معانی و کرامات آن مقبول ربانی آن وقت مشاہد بود تحریر نتوان نمود

تواریخ وصال آن مقبول ذوالجلال کہ علمای اعلام و شعرای باہام کہ بکثرت تحریر فرمودہ اند درینجا صرف یک تاریخ نوشتہ میشود

تاریخ از مولوی قاضی محمد معین الدین صاحب کہ از رئیسان عظام میرٹھ اند

حضرت فضل رسول نامدار	با فضیلت با کرم با افتخار	کان فی عز و فضل ...	آنکہ کالشمس فی نصف النہار
واقف اسرار علم معرفت	مرشد دین سر حق را رازدار	بود عز خاندان قادری	سال عمر از لفظ عز بیرون بیار
دویم از ماہ جمادی الآخرہ	راہ دار آخرت کرد اختیار	در شب جمعہ شہنشاہ رسل	شد ز دنیا رونق افزو زار
گفت ہاتف داخل فردوس شد	بہر سال رحلت آن ہشیار	شد شہنشاہ عرفان دید ۱۲۸۹	ہم بود تاریخ این ذوالاعتبار

... شرح ازبسم الله خوان
... آورده باجمله تمام
... مفهوم ازآن شرح حبیب
داشت گویا بوده اجرام فوق
یافت آخر وصل باعز تمام
شصت و شش ازکن و ذین او
پس زیاده کن بران تو دو عدد
هرچه خواهی جمله منظر نگیر

هم ازان کن سال وصلش اعتبار
اسم ذات پاک حق رب دوبار
لفظ الله از درود دیوار دوار
شور ذکر نام پاک کردگار
بامعرش چند اعزاز وقا
بازبرششی چندآن قسمت برآ
باز وصلش جدائی او شمار
بالشعر وشعر کن اختیار

بنده مسکین معین الدین نوشت

وقت رحلت اشغل ذکر حق
الله الله گفت دمان داد حق
باز چون آن محو عشق عزت پاک
جمله افلاک وهم لوح وقلم
سال وصل شده عیان
خارج قسمت که باشد یازده
حسبنا آن محو الله حسنه آمد
ضرب آن با اسم ذات پاک کن

بهر تاریخش این حساب آید

بود از دم ضرب اذکار آشکار
کرد بر نام خدا جهد انتشار
یافت باغ عالم بالا بهار
نیز عرش و کرسی پرور دگار
گر تفهیم ای بشر حرفش گوش دار
ضرب آن با یکصد و هفده نگار
نام الله یافت تاریخش قرار
زان سبب گفتم که باتو کشت شمار

این هست اندکی از هزار وشمه از خروار از مناقب وکمالات حضور پرنور مصنف این بردو کتاب. وازانجا که اهل اسلام بغایت مشتاق این بردو کتاب بودند ودستیاب نمیشدند لهذا اصحاب اخلاق مجمع حسنات ومشفق معقول آفاق حافظ ولی محمد ومحمد اسحاق سلمهما الله الرب الخلاق توجه باشاعت آن فرمودند وشهب همت بطرف تحصیل وطبع آن راندند ودر تصحیح ودرستگی کتاب ازحد کوشیدند تا اینکه چون عروس بیاعلی

بزیور طبع بر نصه ظهور جلوه گر گردید وشایقان جمال الشرب وصال اسرار ربانیه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صحت نامه بوارق محمدیه				صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۱۷	گرفستن	گرفستن کر	صفحه	سطر	غلط	صحیح	۲۶	۱۳	ناوه	نیاورده
۵	۵	لدخواص	خواص					۲۷	۱۵	بما	جماعة
۵	۱۴	هنب	کذهنب	۱۵	۱۶	گردکولکها باشم	گردکولکها باشند	۲۸	۱۰	ابناء	بناء
۶	۲۱	محترعه	مخترعه	۱۶	۱۲	فصل	فصل اول	۳۰	۲	المنلر	المنکر
۶	۱۰	واقسائی	واقشائی	۱۲	۱۶	کلام	کلا	۳۳	۱۰	انکار	انکا
۱۰	۱۲	بی باک	بی باک چیبان تاپاک	۱۷	۱۲	لتسلط بر	لتسلط	۴۰	۱	واسته	واسطه
۱۱	۱۴	والاکرام	والاکرام خیری	۱۹	۳	واعظ	وعظ	۳۸	۲	کنا	رکنا
۱۲	۱۷	تتنفسی	تتنفسی را	۲۲	۶	لا	را	۱۸	۱۷	سری	سرسری
۱۵	۴	سنتد	ستند	۲۴	۸	مختصر	مختبر	۳۰	۱۷	اوخادت	اوقات
۱۲	۱۸	غرو	سفرییے	۲۵	۱۴	ستر	کلمة	۳۳	۴	بگذاریه	بگذارید

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۴	۱۳	ماموار	مامور	۶۹	۱۵	شعبتة	شعبة	۹۲	۶	الافعال	افعال
۲۶	۹	شید	مید بد	۷۰	۱۲	مجولات	مولات	۹۶	۴	عبادث	عبادت
۲۷	۱۳	ائمہ	آیمۃ	۷۱	۸	تنفصیل	تفصیل	۹۸ برحاشیہ	۹	ہیہ	بنبیہ
۲۸	۱	لی	الی	۷۱	۱۸	المنوۃ	المنزہ	۹۹ برحاشیہ	۱۷	فیحس	فیحسن
۲۸	۱۳	غلفد	غلفا	۷۴	۸	نفیس	نفس	۱۰۰	۱	لخطنوا	یفطنوا
۳۲	۱۳	الزام	التزام	۷۴	۱۰	تہافتت	تہافت	۱۰۰	۴	ابلہی	ایلیہی
۳۶	۶	جرار	اجرار	۷۴ برحاشیہ	۱۱	الملوک	الملوک	۱۰۱	۱۷	روملاختصار	واماالاختصار
۳۷	۱۳	المنافق	آیۃالمنافق	۷۷	۱۷	طحاوی	طحاوی	۱۰۴	۵	باز د	بازو
۳۸	۶	فر	مر	۷۷ برحاشیہ	۳۴	فیہم	فہم	برحاشیہ	۱۲	توبپودن	توبہ نمودن
۵۱	۸	باید	باید	۸۳	۲	لضلال	الضلال	۱۰۸ برحاشیہ	۲۲	آنحضرات	آنحضرت
۵۸	۱۰	یعلہا	یعلمہا	۸۳	۲۰	زحرفۃ	زخرفۃ	۱۰۹	۷	لفصلہا	فصلہا
۶۱	۲۰	خلیہم	خطیبہم	۸۳	۲۳	لبشئی	لبشیٔی	۱۰۹ برحاشیہ	۳	القصل	الفضل
۶۴	۱۰	دگر	مگر	۸۴	۷	صدر	صدر	۱۱۲	۱۸	باحبت	باحث
۶۴	۱۱	شع	شسع	۸۴	۱۷	قنشاءالجہل	فمنشاءالجہل	۱۱۲	۱۸	حلث	حلت
۶۶	۱۱	علم	عام	۸۴ برحاشیہ	۱۲	تنجیہ	بتنبیہ	۱۱۳	۲	لقد	نقد
۶۶	۱۷	تققیہا	تحقیقہا	۸۵	۱۹	صاحب لمعہ	صاحب لمعہ	۱۱۳	۲	کاو	گاؤ
۶۷	۴	الجوبہ	الجوبۃ	۸۵	۷	ہذاالاخراج	ہذاالاخراج	۱۱۳	۲۶	بجارہ بندوان	بیچارہ بندوان
۶۷	۱۰	تقی	نقی	۸۶	۲	صوم عاشورا	صوم یوم عاشورا	۱۱۴	۱۴	باسمہ	باسم
۶۷	۱۸	لقیہا	نفیہا	۸۸	۲	لایکن	لایکون	۱۱۵	۲۱	یحلتہ	تحلتہ
۶۷	۲۱	بکانہا	کانہا	۸۸	۵	وتنفلسف	او تتفلسف	۱۱۶ برحاشیہ	۲۰	الشبرک	التبرک
۶۸	۱۱	لیحق	یلحق	۸۸	۱۸	خطر	خطر	۱۱۶	۲۷	اختلقوا	اختلفوا
۶۹	۱۸	قوتہ	قوتہ	۸۹ برحاشیہ	۱	الغرض	الفرض	۱۱۶		جرء زا	جزورا
۶۸	۱۹	والجہورتہ	والجمہوریۃ	۹۱	۵	امرتکم	امرتکم	۱۱۶	۱	ارلعزیز	الی العزیز